

بازدید شد
۱۳۸۴

۱۳۸۴



بیتوته عصمت و طهارت ملازم هر رب بندگی و اطاعت
 دل در راه عدل و مصلحت گشاده و زبان است
 سپید گویند ملازم حسن و حسین صاحب رخ و بلبل و محبت کشیده
 معارف و فزون ندان و احبا یعنی سپید النساء فاطمه الزهراء
 صلوات الله علیهم با و سپید جوانان اهل بیت و هادی طرف
 هدایت و پیشوای اهل سعادت امام معصوم و شتر بد بظلم
 اعداء حکم گرفته رسول خدا یعنی امام شافع حسن ابن علی و امام
 مظلوم و لب تشنه محروم با عتق کرده خالص و عام سبط رسول
 خدا نور چشم علی مرتضی بخاک افتادند و بن برادر سپید وادی
 گردیدند چون غلامان از سبب بیای و سبب حاجات پیروان الهی
 بکند علی و ملائکه الارض و السماء در کرده غافله شهیدان عین کشیده
 اهل زمان کشته شده بتبع اهل عدوان تمام خاکین و سرفراز
 گویند ابی عبد الله حسین صلوات الله علیه و سلامه علمم اجمعین
 بزود عرض برادران امانی و شریف الشیخ عقیق نور الله باری
 و ادبنا هم بنور الامام جعفر علی السلام صلح الریحان مهر سالها

۸۷۱۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: تذکره الاضری و سوانح
 مؤلف: محمد علی براتی

۹۵۵۴

۷۹۰۲۰

۱۱۶۳۹

۹۶۶۴

اسکن شد

۱۳۸۴

۹۶۶۴

خطی - فهرست شده

۹۶۶۴



بازدید شد
۱۳۸۴

۱۳۳۰



نور و برهمن و عصمت و طهارت ملازم هم را ببندک و اطاعت
 و اصل عداوت و شفاعت کننده زنان است
 سپید گویند ملازم حسن و حسین صاحب بیخ و بلا و محنت کشند
 معارف فرزندان و احبابا یعنی سپید النساء فاطمه الزهراء
 صلوات الله علیها و سپید جوانان اهل بیت و همدای طریق
 هدایت و پیشوای اهل عاربت امام معصوم و شتر بد بظلم
 اعداء حکم کرده رسول خدا یعنی امام شفیق حسن ابن علی و امام
 ظالم و لب تشنه محروم با عفت کریمه خالص و تمام سبط رسول
 خدا نور چشم علی مرتضی بحال افتادند بین بلا عریب گردیده وادی
 کربلا بخون غلظیده از سینه بیابان سپیده خجالت چه و بر آن الذی
 بکت علی جلا نکه الارض و السما در سر کرده خانه شهیدان عین کشیده
 اهل زمان کشته شده بقیع اهل آردوان تمام خاصه بن و سرفراز
 گویند ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیه و سلامه علیهم انجم بن
 بز و عرض برادران ایمانی و شمشیر انبیا و شمشیر نور الله علیه ما زنا
 و انصهار هم بنویسند امام جعفر علی الامام صلوات الله علیه

کتابخانه مجلس شورای ملی
 کتاب تذکره الاضری و اشراج نهم
 شماره کتاب ۷۹۵۲۰
 تاریخ ۱۱۷۳۹
 ۹۵۵۴
 تاریخ

کتابخانه مجلس شورای ملی
 شماره ثبت کتاب ۱۳۸۴/۱۳۸۱
 اسکن شد

خطی «فهرست شده»
 ۹۶۶۴

کتابخانه مجلس شورای ملی
 شماره ثبت کتاب ۱۳۸۴/۱۳۸۱
 اسکن شد



۶۸۶۱



فقیر خاکی و بی بصیرت بنده روزگار و ذرّه بی مقدار منب کشته
باد به جهل و نادانی چه غریب بچو عاصی محتاج بامرزش خدایوند
عقیق ابن اسلام محمد علی کرمانی که چون در این وقت جمع کثیر در ایام
قاپرا از برادران و هم نفسان رحلت افاضی است از این سزای پر بلا
بر بسته عازم سفر جزن کردیدند و ز بان حال نشان بدین مقال
کوب بود که ای برادر این اجل ما را غافل فراد سپید در وقتی که کمان
امدن او را ندانیم چون بناچار با چند رزو و خپال دل از اهل
و عیال برداشته در زهر خاک و فتنه و رفیق و فصاحی بجهت عمل
خبر عار هم و بیجا عقی که در دنیا باقی ماندند ابد خود را مثل ما حسیا
کنند امر و دنیا صباح است که از عیب عالمی پیشوید از حال ما
عبیرت کبیرید و از شبخون سرک غافل باشید و هر لحظه و هر ساعت
مبارک آمدن باشید لهذا از این بیچاره حیران و دور افتاده از
برادران و دوستانرا بخاطر رسید که چند کلمه از تضایح و بی
باید این دنیا و نندگانی بر دنیا چنانچه از عصا مبین
ایمان و اختیار واضح و لاج است در این صفحه در نوم سازم

خطی
۴

وانرا

وانرا مبتد کرمه الاخری موصوم کردیم متناهد بعد از اوقات بنظر
بعضی از برادران ایمانی برسد و در حال حیوة و مهاد این فقیه را
انزاده شویم بد عاقل با مرزش و مغفرت پار نماید و وسیله دیگر
بجهت اظهار این بنیافتند لهذا بنوشستن این چند کلمه جریئت
نمودم ملامت از کرم عم و صاحبان علم و دانش است که اگر بر
سم و و غلامی مطلع شوند فریضه الی الله در مقام اصلاح در آیند
و چون عرض اصلی استند عار عاز برادران بود امید و راست
که هر مؤمنی که بر التماس و استند عا این محتاج مطلع کرد در وقتی که
در این امر نشکند آنها هم که مخصوص این فقیه را با او ای
بسیار در دنیا و جنات و محتاج در این چند روزه زندگانی
بغیر مخصیبت نگردیم و اوقات شکر و و زخورد با جهل و نادانی
گذرانید ام نفوذ با الله من شر و انفسنا و من سیتنا و نشتند
بعضو العاقبه یعنی عمده و عشر نه الطاهر بن بدن ای عزیز که از
متعالی و قادر لا ینزال در قرآن مجید و بفرماید و ما خلقناکم
والا انتم الاله عبیدون که ترجمه ظاهر لفظ اینست که خلق نگردیم ان

چنین و اینها را که مراد ایشانست و عبادت کنندای برادر ^{عشق}
کوش و دل با این سخن دار و فکرها و خبایای باطل و ادبکنار گذار
و از روی بند برو غفلت فکر نما که اگر از این سخنان بپند گیری و بپذیری
ان عمل نمائی که زنده گانی کردی بر بهشت ابدالا با روی زوالست
از برای خود تحصیل کرده خواهی بود و اگر کوش دادن تو با این سخنان
از قبیل سابق علی الواسع باشد و اثر آن در دل جا نگیرد و موجب
حسرت و ندامت و روز قیامت که عکس پذیر نیست و تارک
ندارد چه بسیار واضح است این سخن که ادبی نازنده است و عقل و بافت
که اگر شود و کبر بگو این بپذیرد که مراد در دنیا در سنده اند که عبادت
کنم و حقیقتا حاجت خود را بر من تمام کرده بر اینکه حق و باطل بر من تعلیم
فرموده و اخبار زمین داده اگر با مردم صالح مصاحبت کنم و هر روز
قدری از آداب بدین بخوانم و بشنوم و همت بورزم و روز بروم
رسانم زمین خود را فراهم بگردم و آنچه ممکن شود از اطاعت و عبادت
بعلمی و درم چنانچه عالم التور و الخفیات فرموده **وَالَّذِينَ جَاهِدُوا**
فِي سَبِيلِنَا نَجْعَلِ لَهُمْ مَسَلَّتَهُمْ ظاهر ترجمه آنست که اینجاست که کسی و کوشش

میکنند

و میکنند در عبادت و معرفت هوایند هدايت ميکنند ایشانرا بطريق
پندگی و در این پنج روز زندگانی مشقت و دشواری طاعت خودت
بر خود میگذارم پس با این سبب خوشنودی حضرت عزت بعمل میاید
و آنچه وعده فرموده از فریب و منزلت و تعلیم جنک من عطا خواهد
فرمود و اسرار حق دانی من خواهد داد و اگر مثل چپوان شب و روز
در فکرات و عاف باشم و مثل بلبل همیشه در تحصیل بسنان سر و جمع
اسباب بزرگی و خود نمائی در دنیا سعی نمایم و واجب است و حلال
و حرام و حق و باطل را بشناسم و علمر میان امر قائله باشم و
مربک معاصی شوم حقیقتا بعبادت و مطابقت فرموده خود را عذاب
میکنند و در سپاه با هزاران هزار ناله راه میبرند چنانچه
خداوند فرموده **وَعهدنا قظین** و تجار میفرماید که **فَمَا آتَى الَّذِينَ**
فِي السَّارَاتِمِ رَقِيبٌ وَشَمْسٌ که ترجمه ظاهر لغزش اینست که پس اینجاست
که بسبب گناه و نافرمانی شغلی شده اند پس ایشان در آتش خواهند بود
و از برای ایشانست در چهارم صدای مانند صدای چهار پانای
برادر این فکر از خبره فکرها اوست که حضرت رسالت میفرماید که

تفکر ساعتی خیرین عبادت سبعین سینه یعنی فکر کردن یک
 ساعت بی اثر است از عبادت هفتاد سال محبت نیک اگر کسی باین
 فکر بپردازد و ساعتی نامل کند مدت عمری که بگذشت بسر برده است
 ندارد و نلایق میشود نمود و بسبب اینهمانی از معاصی بازگشت
 و توبه بدو گناه می رسد توبه کننده داخل میشود و مصلحت
 کلام حضرت سیدالانام که الثابت من الذنب کمن لا ذنب له من
 و صادق خواهد آمد و مخرجی بر دستها عاصیان و باین چشم ز مهر
 از لوث گناه شست و شو میشود داد و بصدای واعظان و
 ناصحان قیامت خواب غفلت بیدار میشوند و چند روز بظهور
 عمر بطلان حضرت عزیرت میشوند که دانند چنانچه وارد شده است
 که بقیه عمر المؤمن لا یفهمها یعنی وقتی که مؤمن آگاه میشود چند روزی
 که از عمر او باقی مانده قیمت ندارد یعنی در دنیا هیچ چیز نیست که
 کفایتش را داشته باشد اما وقتی که آدمی بفکر سفر آخرت می افتد
 شبها و روزها عمر او بسر سپرد و روزی و تمام شده و اجل که برپا
 او را گرفت پیشمانی سود ندارد و التماس فایده ندارد و فایده بسیار و حاج

مات نموده و در آن وقت قبول نمیکند چنانچه چون تمام می شود
 که در آن وقت تمام می شود و باین حال که الموت ضعیف و بیلو لا آخرتی
 الی اجل مرتب و اصدق و اکثر من الصالحین حاصل مضمون این کلام می باشد
 نظام اینها که گفته شد تا آخر روزی که تمام شود و گفته اند مراد دادن
 زکوة است و سایر جفونی واجب پیش از آنکه مرگ در رسیده یکی از
 شمار این کس که خندان تا آخر نمیکند مری می ماند اندک مدتی
 در آن روز از زکوة و رعایت فقراء و مساکین و اعانت براندگان باقی
 و امثال این تمام و از جمله صلحا با شتم و کفر بفرمانند نفسا انما جاد کفرها
 والله خیر بما تعاون و هرگز ناخیر نکند حقیقتا هیچ نفسی با مرگ
 چون ابد و وقت مری از خداوند عالم خیر دادن و واقف با آنچه میکند
 بنده گان بعضی از معتقدین در طی این ابر آورده اند که چون پاره از پیش
 چشم محض بر داشته شود دانشا من معاینه مشاهده کرد و گوید با
 ملا الموت بگردد مرگ است و در آن عذر گرفته زشت خود را بخواهم
 و بسوی خدا بازگشت و توبه تمام و نوشته عمل صالحی اند و دم ملک
 الموت که بخت است الا با هم یعنی روزها فوت می شوند و بگردد روزی

نمانده که بد، یکساعت مرامت ده که بد، فنیست الساعات یعنی ساعت های
تو با تمام رسیده پس در نوبت بروی او بسد پیشود و در خوش بفرغ
افسانه بسوی چشم روانه میگرد و عضونا امید بخورد و ندانست
میگشاید بر ضایع ساختن عمرای عزیز فدای عمر بدان و گوهر کران بهارا
بعیث از دست مد که هر چیزی عوض میدارند و بعضی ندارد که ان میباید
کرد اما بی عوض عمر است فذلک بدان چنانچه جفا با فداست نبوی
در وصایای با بود در عقاری فرمود که با ابا از را غنم حسنا قبل
خمس شبهاک قبل حرمک و صحتک قبل سفک و غناک قبل وفرت
و فراقت قبل شغلت و حبانک قبل موتک حاصل مضمون اینکده غنمت
دان پنج چنین پیش از پنج چنین بجوانی است پیش از آنکه بد پیری برسی
و تن درستی پیش از آنکه بد بیماری برسی و مال داری است را قبل از آنکه
شک دست شوی بیکار و یک را پیش از آنکه شغل دنیا روی نماید
زندگانی است را قبل از آنکه مرگ در رسیدی برادر در معامله آخرت
صاحب و قوت شو که عوض عمر و نعمت ها پنج گانه که در این شریف
مد کوراست چه منافعها از برای تو در ماند کی خود میبکری و چه قسم

نوشته

نوشته از برای سفر آخرت تحصیل میکنی ای خاندان فریب نفس اماره مخور و دوست
و خیر خواه خود باش و کلام خدا و رسول و ائمه اطهار بن صلوات الله علیهم
اجمعین را یاد بگیر و وضعیت علماء و صلح را با گوش و دل داری و مگر نبوی
و اطاعت بر بهمان بند و حلقه اطاعت در گوش کن و در میدان عبادت
مانند شمشیر سوار درین جولان نما و در این پنج روزه دنیا استراحت طلب
مباش و زینت دنیا را با هاشم و اکثار و حکومت و بزرگی دنیا را
به بندگان همد و هوس از زانی تا آنکه عاقبت الامر رقم پادشاهی
و فرمانروایی بهشت عنبر سیرت را از حاکم روز جزا و فرهاد رس
عاجز و بدینو باز بانگ غامی و حامت کرامت او را در بر کنی و خورد را
از مطربان با آن بارگاه او که هانی و تقرب بجوی بسوی او بسبب
اطاعت و فرمان برداری خود را در نزد او عزیز گردانی و بر آنکه عزیز
گروه خوار نمیشود و طالب و محروم نمیگردد و امیدوار با و ما پوس
نمیشود و هر کس را که بلند مرتبه کرد هیچکس او را پس نمیشود کرد
و حکومت بهشت بکسی که شغلت کرده عزولی در عقاب دارد و زندگانی
جاوید با احدی که از زانی داشت مرا که بیان او را نمیکند و شمشیرهای

شش روز از دنیا
ورغبت قبول نما و صلوات بر اهل
تو را از این گویان بزیغند صلوات بر این صحیح

جنت یکسی که بخشید پس نمیکرد و قصرها و منازرها او خراب نمیشود
و هر که محتاج نعمت نمیکرد و غیر خداوند عالم که قادر است که این را ببرد
و منزلت و فیض و رحمت با این مش خاکی بیصناعت بدهد و که
میشواید با این نعمتهای غیر متناهی بندگان را روزی نماید زهی پیشتر
که با وجود و عباد الهی من کتب معاصی کرده چنانچه حضرت امام جعفر
صادق فرمود که در بعضی از کتب سماوی خوانند ام که خداوند عالم بندگان
مبغوض نماید که بعزت و جلال و بزرگواری خود بسوگندد همچو مردم
که قطع میکنند اهل و امید کسی را که بعین من امید داشته باشند بیاس
و ناامیدی و بر او بیپوششام جامه مذلت و خواری و این مردم و از
ساحت فریب خود او را محروم میکنم اما در شدت و سختیها امید
از غیر من میدارد و حال آنکه شداید و بلاها بدست من است و او امید
از غیر من دارد و بفر خود دیگران را میگوید و حال آنکه همه کلیدها
بدست من است و در همه چیز است و در گاه من برای دعا کنندگان
باز است که امید بمن کرده و در بلاها و در عین او و در شدتها
که او را محروم کردم که از برای مطلب غلطی روین امید که امید او را قطع
کردم

از او طلبها بندگان خود را نزد خود حفظ کرده ام که روز احتیاج خود
با ایشان برسانم اما بجز حفظ من راضی نیستند بپرکردن اسماء آنها و از
جماعتی که هرگز از تسبیح من ملامت و سبخی بهم نمیبندد و امر کرده ام
ایشان را که در آنها رحمت مرا میان بندگان من بنهند پس اعتماد
ببول من نمیکندند و امید با نند که کسی که بلائی از بلاها بر او نازل
میشود که کسی غیر از من دفع او نمیشواید و چون این بندگان از من غافل
عطا کردم با وجود و رحمت خود چیزی را که از من طلبیده بود چون
او را از او باز کردند از من طلبیده که با ورد کنم و از دیگران سؤال
نمیکند با کمالش اینست که من طلبیده میدهم بعد از طلب کردن
و سؤال کردن میخواهم داد با من بچشم که بندگان را بچشم میداند اما
چود و کرم از من نیست اما عفو و رحمت بدست من نیست مگر من
نپسندم که هم در محاربه و راههای محاربه و امید گاه بندگان پس که امید
ایشان را از من قطع میشوند کرد اما از من نمیدانند لطافتی که از
غیر من امید دارند و طلب میکنند و اگر اسماء آنها و زمینها از من آرزو
بطلبند و بر یکدیگر با آنچه طلب میکنند بدو از ملک و پادشاهی من

مثل بعضی مورچه که نمیشود و چگونگی که شود ملکی که با او
 ملکان با شتم پس بد حال کسی که از رحمت من نا امید شد بد حال
 کسی که مصیبت چون من بخدا وندی کند و از من سزای برادر
 کسی که معبود خود بنشناخت و طعنه بزند ببادت او را بافت
 و اگر دنیا و مافیها با او دهند بلکه فلان و کفایت او را فرستد راضی
 نمیشود و بک نشیب حق تعالی را بدشاهی دنیا بر او نمیکند
 و از غیر او امید بکسی نمیدد چنانچه نقل شده است
 که در حال فریب بر نیستی که شکم نماز هر که و بر سر او اینست
 تا آنکه از نماز ملک بشود و باو گفت چونست که از این لشکر
 و عطف می کرد بدی و منافق نکرد بدی شیخ گفت من با کسی در
 مناجات بودم که شکرش از تو بیشتر است و در سلطنت
 و فوت از تو عالی تر است اگر و بجانب تو میگردم حاجت
 خود را از او نمیبافتم ذوالقرنین گفت که در غیبت میکنی با من
 ای و در بعضی امور با وی من نمائی گفت که اگر از برای من چهار
 خصلت حنا من پیشوی می ایام اول نغمی که دور ما شده باشد

خلی
 ۴

و صحنی

خواهد از سینه سفید تر و نعل باطل او را پادشاه با شتمند و بند
 نعلها از مر و ارب در خشان و ملائکه با ستغیبال ایشان آورند
 تا قهر با هشتی را که جهان از طلا باشد و مر و ارب با فوت مرصع
 که باشند و جاهها شیرین استنبر و سندان بهشت باشد
 و عارشان از وجود این ستیزان ایشان از اینست که در محشر
 بر در کعبه و باران از این هزار ملک باشند از پیش رو و جانب
 راست و چپ ایشان تا فریب است ارام و از سینه بیایند و از کعبه
 بر در و بر آن در درختی شد و در کعبه از صد هزار کس را
 استنبر کند و جانب ایشان در جنت چشمه است و در کعبه
 از آن در سینه سرخی با ایشان است که در کعبه
 و کعبه را کردند و از تمام ایشان موها تا حوس به چنانچه
 میفرماید و سقیمم ربکم شکر با هم بود انشرب پاک کند از این
 چشمه ای است مانند که ظاهر و باطن ایشان از بدنه امصافی میگرد
 پس می آیند بوسه چشمه از جانب چپان درخت و غسل میکنند در آن
 چشمه و این چشمه زندگان است که چون غسل در آن کردند هر که

همیشه پیش ایشان از این دولت عرش می آوردند و حال آنکه از جمیع بلاها
و دردها و کوما و سوا همین شده اند پیش خویشانی که ملائکه را میفرستد
که دوستان مرا تیریم شست برید و ایشان را با سا پر خلابی نگاه
بدارید که همیشه از ایشان خوشنود بودم و رحمت من بر ایشان
لازم کردید پس ایشان را ملائکه بر شست برید چون بدر بخت
رسند ملائکه در بر برینند و از ای از آن بلند شود که جمیع خودیان
که خلد برای ایشان خلق کرده است بشنوند پس خودیان شادی
کنند و بکند بگور ایشان دهنت که دوستان خدا آمدند پس
چون در در بکشند و ایشان داخل بهشت شوند از آن ایشان
از خود بان واد مپان از قصرها مشرف شوند و گویند خوش آمدید
و چه بسا مشرف بودیم پس دوستان شما نیز مثل این سخن
با ایشان گویند پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که ایشان چه
جماعتند فرمود که ایشان شبیه خالص تواند و نوا امام و
پیشوای ایشان ای برادر اکرام و نوهت عالی داشته باشند با ششم
میتوانیم که خود را در سلك شبیه حاضر گردانیم زیرا که با لفظاً

بالطوع این یاریم که در آن چند روز زندگانی و باضت طاعت
الهی بر خود گذاریم و از آنچه ما را نهی کرده اند که اجتناب کنیم و خود را
از جمله آنچه اعی کردانیم که وصفت ایشان در حدیث شریف من کور است
و اگر بگوئی من بجا میتوانم خود را بصفت شبیهت او اسند کردیم
دروغ میگوئی زیرا که خود را ز بر آنکه حق تعالی تو را بفضل و کرم خود نودا
عقل داده و اسباب و آلات و اعمال صالحه را بنوشفتن فرموده که
بسبب اینها و طریقی بندگی و افتخار داده و راه حق را شناسانند
و حریمها دعوا و فزع بنوشفتن فرموده که بسبب این راه را از آن طریق
مستطعم و ارفع کنی و بعد از آن طلبی از آن که اشرف انبیا
محمد مصطفی و امامان و اوصیاء علیهم السلام دل به یاری کنی و از مرتبه
حیوانیت به مرتبه ملکوت برسی پس توبه بشغل دینوی عادت کرده و
ایات و احادیث را شنیده و با این مرتبه نسبت که سستی در عبادت
و نادانست راضی شده و همت خود را همیشه بر خورد و خواب صرف
داشته و مخصوص اسباب خاند و نکستی مما فخر برداشته و تقلید
طو اهل دنیا میکنی و حالت اهل دین و صلی را ندیدند بدان همی

ذهبی و سعادت که هرگاه آدمی تواند که خود را با این مرتبهها برساند کاهلی
نماید و غفلت برود و شبهاست بیخوابیم بهم برساند چه بسیار زبان
کاری و نقصانست که این کس آخرت را بفرستد و در دعوی خود دنیا را
بگیرد ای عزیز با این وصف بهشت را نشنیده و شوق بر یافتن آنجا
نداری یا آنکه خیال کنی که بهشت مثل باغها دنیا خواهد بود
و لایق آن نیست که تو در طلب آن عمر خود را صرف کنی اندک مهیج
باش و قدر نسیب از کفایت و صف آنرا بشنوی بدانکه از آفات
و اخبار مستفاد میگردد که بهشت و درون آن حال موجودند
و جاوید همیشه میباشد و آخری ندارد و بر طرف نمیشود و آن
برای بندگان بگنجد در بهشت و یکی در جهنم آفریده میشود پس هرگاه
که اطاعت خدا کرد و اطاعت شریعت پیغمبر بنمود منزل بهشت را
یکس که اهل باشد میدهدند و او را بمنزل جهنم برند و در بهشت
عبادت از کسی میخواهند و نگارند بر طرف میشود و نماز و روز
بر طرف نشود چنانچه وارد شده است که چون مؤمنان داخل
بهشت شوند و آن نعمها و لذتها را ملاحظه کردند از راه شکر گذاری

بسیار می آفریند پس حق تعالی ایشان میگوید که ای بندگان من سر
بردارید که در بهشت طاعتی از شما میخواهم و این مکان را از برای
استراحت شما آفریدم اما ساکت شوید با نعمت و راحت و من جزا
میدهم نه گوکارانرا پس ایشان میگویند ای پروردگار ما چه
چیز از این بهتر میباشد که جا کرامت و عطا کرده بهشت را جواب
میفرماید عطا کردم هفتاد برابر آنچه اکنون دارید از جمیع نعمتها
و کرامتها پس در هر جمعه مؤمن بر میگردد و با هفتاد برابر آنچه
داشتند است پس از آن جمعه و اینست حقیقتی میباشد که نزد
پروردگار رحمت و کرامت است ای برادر اگر از روی خود
العین و زنان پاکیزه بهشت داری تا در دنیا زندگی ایشان را
بصدان شایع و نه لیل از حضرت رب جل جلاله خواستگاری نما
ز برای که حق تعالی نیکو و کبلی است چنانچه در
در اخبار آمده ظاهرین وارد شده است که حقیقتا واجب گردانند
بر خود که در مؤمنی که در دنیا صد مرتبه الله اکبر و صد مرتبه
سبحان الله و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه لا اله الا الله و صد مرتبه

اللهم صل على محمد وال محمد وبعد اذن بكو بهد اللهم زوجه من
الحور العين حور به بنی و بیج او در او درند و جناب مستطاب
رسول خدا فرمودند که هر گاه زنی از زنان بهشت از اسمان
مشرق شود و در دنیا نظر کند در شب ناز و بر این زمین از
نور جمال او روشن شود بی آنکه او در روشن از ماه شیب چهارده
و بر اینه بوی رسوب سد به شام جمع اهل زمین و اگر جامه از
جامه اهل بهشت را در زرد دنیا بکشند هر که نظر بسوی
او کند مدهوش شود و دیده تاب دیدن آن شاه و در او ی عربین
کرد بخندند انحضرت که فدای نوشوم حور العین از چه چیز
گفته اند که از نزدیک نورانی مخلوق شده اند مغز ساقها
ایشان از زهر هفتاد حله نما پانست و جگر کی من اینه حور
العین است و جگر او اینه مؤمنین و از غایت لطافت و صفا
چهره خود در آن مشاهده مینمایند پس عرض کردیم که فدای تو
شویم ای حور العین و استحقاق است که باین تکلم فایز فرمود
سخن بیکدیگر بکنند که هر که خدا را سخن بان خوشی نشنیدند

گفت

گفت سخن ایشان چیست فرمود که مینگویند ما اینهم خالدا
که پیوسته خواهریم بود و مرا که ما را مینباید شد و ما اینهم نتعم
کنند کان و شادمان که هر که ما را اندوه و بد حالی مینباید شد
و ما اینهم که در هر ای خلق پیوسته معنییم هر که بیرون
منبریم و ما اینهم که پیوسته راضی و خوشنودیم و در هیچ حال
بغضب و خشم نمی آیم خوشا کسی که از برای او صلوات شده
باشیم و ما اینهم از آنکه اگر یک ناز و از آن ملازم همان اسمان و
زمین بیایند و نور او دیده ها را چنین کند ای برادر اگر از تو
خانه را بچینه که هر که خراب نشود و اسبابان هر که کم میشود
و در شخصیت آن سعی نفوس کلا مینباشند و اسباب پاکیزه و خیرین
کاران پسندیده داشته باشی و اسباب پادشاهی و بزرگی از
برای تو امده باشد و هر چند خوار و حقیر کنی بی تو و لعین او است
باشند اهتمام کن در طاعت حق تعالی که اینها هر دو بهشت حور و در
چنانچه وارد شده است که بوی بهشت از هزار سال نزار به شام
بهرسد و بیست نوا اهل بهشت و از آنکه مینباید که اینهم

و جن کرد منزل او وارد شوند و از شراب و طعام او بخورند هم در
کافی باشد و از آن چیزی کم نشود و از حضرت امیر المؤمنین
منقولست که طوبی درختی است در بهشت که اصلش در خانه
پیغمبر است و هیچ مؤمنی در بهشت نیست مگر آنکه در خانه او
شاخی از آن درخت نیست که خواهرش هر چیزی در خواهر شود
اینان شاخ از برای او حاضر سازد و اگر سوارند روی در سینه
آن درخت صد سال بنیازد نمیتواند آن بدرد و اگر کلاغی از
آن درخت پرواز کند افتد و کبریا شود و اگر بیرون بیفتد
ای که سید است یعنی نمائند در تحصیل جنت که در بهشت درختی
است که از آن بالا پیش حله ها و روید و آن پایش اسبان ابلق زین
زین و جلم کرده بیرون می آیند که باها دارند و سر کین و بول ندارند
پس دوستان خدا بران اسبان سوار میشوند و از آنها پرورده میکنند
و هر جانی که ایشان را می بیند می رود پس می گویند جاعنی که آن
ایشان است بر نگه مرئیه پرورد کار چه عمل این بندگان نورانی چنین
گواهی است خداوند جلجل فرماید که ایشان شبها عبادت

بر می خورند

بر می خورند و خراب نمیکند و روزی میباشند و در روز
چهارم بخوردند و بار شمعان جهاد میگردند و نمین سپیدند
و صدق میفروشند و بخل نمینورده اند و بسند حنیف
از حضرت امام محمد باقر منقولست که حضرت امیر المؤمنین
از حضرت رسول سوال نمود از نفسی این ایه که حق تعالی
میفرماید لکن الذین انفقوا اثمهم لهم عزم بقیته تجری من
تحتها الا انفقوا و عد لا یخاف المبعاد که ترجمه اش اینست و لکن
اینان که بجهت پروردگار خود و از عذاب خود
توانند برای ایشان میباشند است در بهشت فرشته ها که آن
بالای آن عزم امنی بر ما از آن رفیع تر است که بر غایت است که
نیاست جاری است از آن بر ما تر است که در بهشت عزم امنی است
و در جات راه نطفیان و عد فرموده و خداوند نمیکند خدا
و عد خود را پس حضرت امیر المؤمنین سوال نمود که برای کرام
غرضها بنا کرده اند از برای دوستان اش میفرماید و با خود روزی
و سفت آنها را طلب است و بفرقه منقش و برین مساحت اند و بر

غرفه هزار دربار از طلا و بر روی منکی پاسپانک و در آن
عزیزها فرشته‌ها عالی بروی یکدیگر کسب یافته اند که بسیار بلند
شده است از حر برون بسیار بکنجند بر نیک‌های مختلف و در
میان ازها مشک و کافور بهشت بر کرده اند پس چون مؤمن
و ادر بهشت با بن جلا در آوردند تاج کرامت و پادشاهی بر سرش
کنند و حلقه‌ها طلا و نقره و مکرل بر او بد و با فوٹ سرخ در او
نشانند پس چون مؤمن بر تخت خود نشیند تخت از نشانی
برکت ابد و بر خود بنالد پس چون در منازل خود فرود کرد بر تخت
ملکد منکی که موکلست به اعزای او که در این وقت گوید
بگو امیرا الی پس گویند بان ملک خدایت کاران مؤمن از کسرتان
و غلامان که زمانی در اینجا باش که دوست خدا بر تخت خود نگیرد
فرموده و چه خوب العین هم به تمام افتاد و شد و صبر کن که دوست
خدا از شغل خود نایغ شود پس چوپه که در این منزل برای او
همه تا کرده اند از خیره خود بیرون آیند و در تخت مؤمن بنشیند
و که برایش برود و او اطاعت کرده باشند و همگام حاکم بوشیدند

باشند

باشند بسیار فوٹ و مروارید و زبرجد و نخل طلا مکرل بسیار فوٹ
و مروارید بسیار پاکشده و بند نخلان از با فوٹ سرخ ترا سنبه پس
چون بنزد یک دوست خدارسند دوست خدایان شوقی برای
او بر چنین دگر بدای دوست خدا بر چنین که من برای تو آمده ام
و تو برای منی و چون بنزد او آید با یکدیگر معاوضه نمایند
پس نظر بگردن خود بکنند و در گردنش طوقی مشاهده نمایند آن
با فوٹ سرخ و در وسطش لوحی باشد و بر آن لوح نوشته باشد
که توئی دوست خدا خوب منی و من دوست شوقی من برای
تو بنمایند پس خدایتان از او ملک بفرستند که او را از این نیست
بگو خدای خود بر بنویس او را و در او نشیند پس چون بدو اول بنشیند
گویند همگی که بان در موکل که بر او از دوست خدا خصیت
ملک خدای ما را فرستاده که او را بنشیند و بسیار با او بهشت
بگو بنمایند آن ملک گوید که باشد حاجب عزیز که در نماز است
پس آن ملک بنماید بنویس حاجب میان او و حاجب سه باغ غنی است
یا شده بگو بد بر در هر از او ملک است و او را بنمایند و در هر یک

مرد

دخول میطلبند حاجب گوید که برون دستوار است که در این حال
و خصصت دخول کسی از دست خدا بطلبند زیرا که او باز و چو چو
خلوت کرده است و میان من و حاجب و باغ فاصله است پس حاجب
آید برون و گوید که بر در هزار ملک ایستاده اند و در خصصت برای
ایشان بطلب پس نهم آید برون در خدمت کار خاص و گوید رسولان
خداوند جبار بر در ایستاده اند و در خصصت دخول میطلبند پس
در خصصت فرماید که داخل شوید پس بیایند بنی در عرقه و آن عرقه را
هزار در باشد و بر روی اندر ها موکل باشند ملک که پس
چون آن ملک در خصصت دخول عرقه بدهند ملک روی را که بان
موکل است بکشاید پس فهم بر ملک از روی از در ها عرقه در آورد
از این از ایشان دست بردارند و در کار خود را بر سمانند و آنها باین حالت است
اینچنین حقیقتاً میفرماید که **وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ**
عَلَيْهِمْ وَعَلَى الَّذِينَ فِي الدَّارِ كَرِيمَاتٌ اینست که ملائکه داخل میشوند
بر ایشان از هر دری از در ها هشت ایشان گویند سلام الم سلام
بر شما باد بسبب آنچه بر مشقتها طاعت و ترک معاصی و بلاها و محنتها

صبر کردند

صبر کردند در در و بنا آنچه حقیقتاً میفرماید و آیا اینست که **وَأَيُّهَا الَّذِينَ**
يُنْفِقُوا مِنْكُمْ كَيْفَ يَنْفِقُوا و چون نظر نمائی در هشت خواهی پس بد مغنیهای
عظیم که در وصف نکند و ملکی عظیم و پادشاهی بزرگ حضرت
فرمود که مراد از نغمه پادشاه هفت که حقیقتاً بدوست خود
گواهی میفرماید پس فرمود که نهیها از هر مسکن ایشان
چارهست چنانچه حقیقتاً میفرماید **يُنْفِقُونَ مِنْ ثَمَرِهِمْ** و معنیها
با ایشان نزدیک است که هر موه و اگر مؤمن طبعش بان مهمل شود
بد همان خود او را میبشوند گرفت چنانچه نگه کرده است بی آنکه
حرکت کند و بدرستی که انواع موهها بسختی آیند و میگویند
بدوست خدا که هر که مراد اول تناول نماید پیش از آنکه دیگری را
تناول نماید فرمود که هیچ مؤمنی در هشت نیست مگر آنکه
باغها جهنت او است بعضی هار بست کرده و بعضی خوابند و زهرها
یا و گرامت کرده اند از شراب و زهرها از غسل و چون دوست
خدا عنایتی خواهد مهمل نماید بی آنکه گوید آنچه خواهش کرده نزد
او میپاوردند و گاهی با برادران خود خلوت میکنند و صحبت

میدادند و کاه...
میشاهند و هوای بهشت پیوسته مانند طلوع صبح است و طلوع
افق است و آن بسیار نیکو است و خوش ایندازد و هر مؤمنی
بمقداد زوجه از حوران میدهد و کاهی هست که مؤمن
خود را زنه ناکاه شعاع نور او را فرو میبرد در حالت
کار خون میگوید که این شعاع تابان در جگر او نشان میگوید
که این نور حور است که نور او در اوقات نکرده اند از چشم خود
سری بردن کرده بنویسد که در سوزن لطیفی تابست و چون نور
دیده که بر تخت حور نگه کرده از کواکبات شریفه و فرج چشم خود
وان شعاعی که مشاهده نمودی و آن نوری که در داخل کف از
سنگین و صفا و پاکی و در آن دنیا تمام بود پس دست خدا
کوید و حضرت دهد او را که در منزل خود فرو رود و بتی در من
آید چون دوست خدا کوید هزار غلام و هزار کنیز مبارک
بخایند و این بشارت بخورد پس رسانند و از چشم خود بیرون
آید و بخنداد جمله سبط جلاله و درین منزل بد و پافوت و زبیر

و بلون

و بلون مشک و عنبر و برنگهای مختلف در بر داشته باشد
و زرع باشد و چون بز دهنک دوست خدا دست نظر نگاه دارد
و بر وارید نشا و کند و دست در کردن بگرد بگرد کند و برادر لامل
کن که این شرافتها و سز لهها و ادمه در این نوع و عمر در آنها
تخصیص میشود که در بد بخت و زبان کار کسی است که بسند از کاه
سفاوی و لذت های عالمی از این دنیا بی اعتبار خود را از چنین
نیغها محروم کرد از البتة کسی که در این بهشت دارد سعی و کوشش
در حال حیات میکند بدان ای عزیز مؤمن در بهشت آنچه خواهش
کند طلب کردنش همین است که بگوید سبحانک اللهم همینکه این
گفت حاجان مبارک است و اینها را خواهد بدو در طلب
نزد او حاضر میباشد و در بهشت کوری و بهارن
و کتک و بدر وی اینست و در حور و حسد و کینه نمیدانند
و زنان حصن و نقاسر و سایر کسافات ندارند و بول و غایب
نمیباشند بلکه بر غنائی که میخورند بفرق خوشبود و میخور
و هر کس را که داخل بهشت میکنند او را پس درین عالم و بقند

حضرت آدم و بحسن حضرت یوسف و بصدای حضرت داود و بخلق
حضرت یحییٰ بن ابراهیم و بکرم حضرت عیسیٰ بن مریم و بصدق حضرت
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از حضرت
این آیه قرآنی **خَيْرَ اَنْ حَسَانَ** فرمود که ایشان زنان عارف
و در پیشگاه خدا که داخل بهشت میشوند و ایشان را میگویند
زوجه میباشند و آنجا که فرمود **مَرْوَةٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْجَنَّةِ**
مرا خود را بهشتند که در نهایت سفیدی اند و کمرهای
ایشان باریکست و در میان خیمها نشسته اند و بر درختها
بغضاد درخت با کوه و شبها ایستاده اند که در بان ایشان
اند و روز از خدا کرامتی بر ایشان میرسد و ایشان را برای
این پیش از خلق آفریدند که مؤمنان را با ایشان بشمارند
فرمایند و حضرت رسول هم فرمود که هیچ درخت در بهشت
نیست مگر آنکه ساق او از طلاست و فرمود اهل بهشت را
بگوید و غایب نمیشوند بلکه بعضی خوشبختان ایشان دروغ
نمیگویند و اهل بهشت وارد و در حسن و جمال از با بهشت

چنانچه

چنانچه اهل دنیا را پیروی و فباحث پیش می آید و در حدیثی فرمود
که حلقه در بهشت از باقوت سرخ است و بروی صفی مظهر او چرخ
پس هرگاه آن حلقه در دایره میگردند صد میکنند که با علی و در حدیث
وارد است که آنحضرت فرمود که چون مرا بجراح بردند و داخل
بهشت شدم در آنجا ملکی چند دیدم که بناها میگردند بپشت
از طلا و یکی از نفره و گاه دست باز میکردند گفتند با ایشان که چرا
گاهی مشغول میباشید و گاهی دست باز میگردید گفتند دست
باز میگردیم و انتظار خرج میکشیم گفتند که خرج شما چیست گفتند
که در دنیا گفتن مؤمن این کلمات است **سُبْحَانَ اللَّهِ وَآلِهِ**
وَاللَّهِ أَكْبَرُ هرگاه این کلمات میگویند بعد از نماز و
بنا میکنند چون که نزل میکنند ما نزل میکنند و از حضرت
صادق علیه السلام پرسیدند که رسول هم فرمود که حضرت علی در بهشت
عبودیت با قوت سرخ خلق کرده و بر سران رضاد هزار قصر است
و در هر قصری رضاد هزار فرسخ است برای جمیع خلق گفته
که در دنیا از برای خدا با یکدیگر دوستی نکنند و بپشت یکدیگر

روند ای برادر در این بهشت که قدری از نفعین و بزرگی و رتبه
اهل ترا شنیدی فهمی دارد پس بدانکه نعمت ان پادشاهی و
سلطنت و مال دنیا نیست و حسب و نسب ملک حظه نمکنند
چنانچه وارد شده است اللطیع فی الجنة ولو کان عبد حبشیا
والمصیحی التلا ولو کان سیداً فرشی یا یعنی هرگاه اطاعت
کنند و فرمان برداری الهی میکنند داخل بهشت میشوند
هر چند که ازها حبشی باشند و هرگاه نافرمانی حضرتعالی
میکند او با بجز تم صبر کند هر چند سید فرشی باشند بلکه
نعمت ان اینست که آنچه حضرتعالی امر فرموده بجا آورند و آنچه
نهی کرده اجتناب نمایند و پیروی پیغمبر و اوصیای او
کنند و بطریق ایشان راه و عدو فرستی و نضیع بدو راه
الهی غائی و دست از دامن اهل بیت رسالت پناهی
برنداری و دوستی ایشان را در دل خود جاری تا اصل نما که
منافع مذکور باین همه اگر کجایش دارد پس چرا در بازار معامله
آخر حبه انما که و حال آنکه سبب بی انجمنی را که از این

تبارت

تجارت صاحب و قوت شده اند و منافع و خود را به نعمت اعدا
میفرستند و از عوض چه نوشته های از برای روز در همانندگی
واضطر از خود جمع میکنند و چه سعهها و جان فشانیها میکنند
و یک لحظه غافل نیستند و نوای غافلان بان کار و فنی خبردار
خبر می رسد که مایه خود را که عمر عزیز است به نعمت نازل فرود
آید و در عوض بارها عصبت و شرمندگی روز قیامت هم
رسانند و منافع که از برای روز قیامت ضرور است بر چه
بازار معامله عقی از هم رنجند و نوبت هیچ چیز نیاوردند و در
انوقت پشیمانی نوبت نماند و مرثیه دیگر این بساط کسوفه نمیشود
و عند نزول مسوع نیست پس از جمله زبان کاران خواهی بود ای جاهل
اگر اعتقاد به بهشت نداری پس ملحد و کافر شد چرا نام خود
مسلمان و شیعه کنان کرده و اگر اعتقاد داری بخاطر نام می رسد
که باین بهشت را بدون عبادت و سعی بنویسند دهند به بهات
به بهات غلط بزرگی کرده همان صانعی که بهشت را افریده فرمود
که ان لا یبرأ فی نفسه وان الهی ان فی حیم یعنی بدوستی و محبتی که

را ایند زبکو کاران در بهشت خواهند بود و در بهشت همان شغم میکنند
و بختی که فاجران و گناه کاران در جهنم خواهند بود پس خیال
کوه که در زندگانی دنیا و آنچه خواست نفس نواست بجزل و بیاد
و اطاعت فرموده خدا و رسول نکنی و قول ایشانرا سبک
شماری و دین و مذهب با آنچه پنداری و بقران و احادیث
اعتماد نکنی و اهل عمل را هانت رسانی و واجب سنت و حلال
و حرام لعلم نگوینی یا منی و منظورتن پروری باشی و فریب
طعامها لذت و جاهها فخر خورده باشی و اوقات خود را صرف
انها کنی و از هر مصرفی که بدست بر خود کواری و عملی که این
معنی یعنی که در بوم بقوم الحساب باز خواست میشود و گویند
نوبت صاحبان حقوق می افتد و شکره نوزاد بجا که حقیقی
نموده احقاف خود میبایند پس با وجود این همه که روز نرفته
و بپای شغل و ذمه و ~~و در راه حقوق الناس و نوبه عاقبت~~
نوزاد بهشت میبرند این ارزو محالست و این فکر محض جهل است
بلکه هر کس این خیال را بکند خدا را راست گویند آنستند و نصدقند

پیغمبر

پیغمبر و نکرده چرا که ایشان فرموده اند که چنین کسی با این صفات
موصوفت داخل بهشت شد بلکه بهشت منزل پر هیز کار است
و جای رفیعان بر دار است چنانچه خالق جنات و فرشتگان کاتبان
میفرمایند بِسْمِ اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ که ظاهر توجیهش اینست که بشارت ده
ای محمد انجما عی و اکه ایمان بخدا آورده اند و عمل صالح کرده اند
بختی و راستی که از برای ایشانست بهشت که جاری است از
زبونها نوحها بأنه یؤبکونی کرم الی بسیار است
بدون آنکه عبادت کنم و شرع ^{اطاعت} غایب مرا بهشت میباید بلکه این
خیال غلطست و از جمله فریبها است که آدمی را می دهد
و او را در بهشتی خدا کا هل میگرداند و بشغله باطل گرفتار میکند
کرم الی این معنی ندارد که زندگانی ده روز دنیا را بنا فرمائی
صرف کنی و در عوض در روز قیامت عذاب الی معذب باشی
چنانچه بلا تشبیه در پیش فطرت بر آستین از برای پادشاه
عظیم ایشان میباید و مدح و ثنای بسیار میکنند و اظهار فقر

حکایت

و شکستگی خود صیفا بدینان پادشاه مقرر میکنند که صد تومان
بان درویش بدهند پس توفیق برک سبب خود را که عمل کردن
شربت پیغمبر آخر الزمان و پیروی ائمه بدو گاه پادشاه حضرت
بری قابل پرستش و فیض رحمت های او میشود چنانچه حضرت
عزت مبرک فرماید که کسب الانسان الماسعی که ظاهر ترجمه اش اینست
که نمیباشد از برای انسان بهره مکرانچه در تحصیلان سعی
و اهتمام کرده است و جناب فدا سنی میفرماید الدین امر عذ
الآخر یعنی دنیا مزعومه آخرت است آنچه در دنیا میکند فرغ آن در
آخرت میباشد ای برادر بدانکه بعضی از علما فرموده اند که هر یک
از بنده کان الهی را شش منزل است که می باید طی کند منزل اول
از دنیا صلیب بدو میخندد آنکه حفظه آدمی از عذابها را برسد
چون غذا و طعام خورد جز و لطیف از منی میشود و منزل دوم
نقل میکنند از صلیب بدو برجم مالد و از منزل سوم از جهاد
بفضای دنیا و منزل چهارم از دنیا بفضیله برود و منزل پنجم
بجمله شکر نقل میکنند و منزل ششم یاد بر پرستش ساکن میشود

پادشاه

پادشاه و در آن منزل خراسان که از آنجا بجا دیگر نقل نمیشود
پس اگر توفیق نظر از بهشت کرده و وفات جنت آمده است
غافل با برای بیچاره کجا تاب جنت داری اگر خواهی خود را
امتحان کنی یک ساعت با جناب کرم توقف کن با آنکه بلکه خطه غصو
از اعضا خود را با نشو نباید ریس بر تو معلوم میکرد که تاب
عذاب آخرت نخواهی داشت و تفکر در شدت عذاب های جنت
نکرده و خوف الهی در دلک جانگرفته زبر که انخداندی که
پد اسم او کرم است و یکی رحمن و یکی رحیم و رحمت های او
بی منتهی است و پد اسم او نیز قهار است صفت او شداید
العقاب است و باز حق است و عذاب های او در بندت با آنکه
عذاب جنت را مثل عذاب های دنیا پنداشته که چند روزی
خزاهد بود و بعد از آن بر طرف نمیشود و ندر چنین است
که کمان کرده از خواب غفلت بیدار شود و رحمتی بر بدن ضعیف
خوردن و بداند پیشوا بان دین ما ^{چنین} ما خن داوه اند که این اش
که در دنیا است بجز او است از عقاب جزو اش جنت که هفتاد

او را باب خالموش کرده اند و با نافرود خند شده است و اگر
چنین نمیکردند هیچ کس طاقت نزدیکی آن نداشت و در
روز قیامت که جهنم را بصحرائی محشر آوردند که صراط بر روی
آن بگذارد پس جهنم فریاد برآورد که جمیع ملائکه مقررین
و انبیاء مرسلین از خون برافراشته شده در اینند و در جهنم
از حضرت امام محمد باقر منقولست که فرمود که اهل جهنم در
آتش فریاد میکنند مانند سگان و کرکان که فریاد کنند از
شدت آنچه بر ایشان می رسد از آلم عذاب الهی چه کان داری
بگوی ایشان را مرگ عذاب شد که از عذاب نجات یابند
و عذاب ایشان سبک نمیشود در همان آتش که سینه
و شسته باشند و کنکان و کوران باشند و در پهلای
ایشان سیاه شده باشد عروم و نادام و پشیمان غضب
کرده پروردگار عالمیان رحم بر ایشان نکند و عذاب
ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افروزند و جهنم
که در جهنم عوض با شما مندا و از زقوم جهنم چون طعام

خورید

خوردند و گروها آهن بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار
غایب بسیار شد بد ایشان نژاد بر سر کعبه دارند و بر ایشان
رحم نکنند و ایشان را در آتش می کشند و با شیطا طین ایشان را
ذخیر میکنند و در بندها و غلها ایشان را مقید میکنند
و اگر دعا کنند مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند برآورد
نمیشود اینست حال جعی که بر جهنم میروند و بیسند صحیح از
او بصیر منقولست که بخندت حضرت صادق علیه السلام فرمودم
که ای فرزندان رسول خدا مرا بترسان از عذاب الهی که در عالم بسیار
مناقض است فرمود که ای ابو محمد مستعد باش برای
زندگانی دور و دراز که زندگانی آخرتست که آنها از آنهاست
نهست و فکران زندگانی را بکن و بپوشه از او دست کن بدستی
که جبرئیل بن رسول الله ص و نرزش کرده و انا را ندوه
از چهره اش ظاهر بود و پیش از او است که می آمد منبستم بود و خندان
و خوشحال می آمد پس حضرت فرمود که ای جبرئیل امر و نحر و ن
عصبتناک امده جبرئیل گفت که امر و ندمهائی که بر آتش جهنم می رسد

دست گذاشتند فرمود که درهای آتش چیست ای محمد حفظتالی
اگر فرموده که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند که سفید شد و
هزار سال دیگر دمیدند ناسخ شد پس هزار دیگر دمیدند ناسخ
شد اکنون سپاه است و ناریک و اگر فطره از ضریح که عرف اهل
جهنم و حرک و دریم فرجهای و ناکار است که در درجههای جهنم
جوشیدند و بعد ضراب با اهل جهنم میخوردانند اگر فطره از آنها
در دنیا برینند بر اینه جمیع اهل دنیا او کنندش میبندد و اگر حلقه
از نخیری که مفناده است و بر کردن اهل جهنم میگذرانند
بر دنیا بگذرانند از کرمی ان تمام دنیا بگذرد و اگر پراهنی از پراهنی
اهل آتش و در دنیا آسمان و زمین بپا و بزند اهل دنیا از حرارتش
ملاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول و
جبرئیل هر دو بگریه درآمدند حق تعالی را فرستاد بسوی
ایشان که پروردگار شما سلام میبساند شما را و میفرماید
که این کرد ایندم شما را از این که گناه می کنید که مستوجب عذاب
من نشوید و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال

سی

سی میکنند تا خود را بیالای جهنم میبرسانند پس چون بکنار
جهنم رسیدند ملائکه کوزههای آتش بر کله آنها میگویند تا بفر
جهنم بر میگردند پس پوششهای ایشان لغیم میبندد و پوست
تاز بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب بر ایشان بیشتر نماند
کنند پس حضرت با بود صبر فرمود که آنچه نودا کنیم کافست گفت
پس است و مرا کافست و در حدیث دیگر روایت که از آن حضرت
پرسیدند از معنی فلق فرمود که دره است در جهنم که در آن
هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار پود شک و هر پودنی
هفتاد هزار مار سپاه و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی ذرات
و جمیع اهل جهنم بر این دره گذری می افتند و در حدیث دیگر
وارد است که عساقی وادی است در جهنم که در آن سبصد
وسی قصر است و در هر قصر سبصد خانه است و در هر خانه چهل
زاویه است و در هر زاویه مار است و در شکم هر ماری سبصد
سی عفر است و در هر نشین عفر سبصد و سی سبوی ذرات
و هر یکی از آن عفرها از هر خود را بر جمیع اهل جهنم برین ناز برای

هلاک همه کانیست و در حدیث دیگر منقولست که در کائنات
هفت است و مرتبه اول جهنم که اهل آنها را بر سنگها نازلند
که دماغ ایشان مانند یک بچوش می آید و مرتبه دوم لطلی است
که حقیقتاً در وصف او میفرمایند که بسپاکننده است دست
و پای هشته کتا با پوست سر ایشان را بجا نب خود می کشند
و کسی که پشت کرده بر حق و در گرداننده از معبوده مطلق
وجع کرده است ما آلبسها از دنیا و حبس کرده حقون
انها را و مرتبه سیم سفر است که حقیقتاً میفرمایند که سفر اشقی است
که باقی نمیکند در پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را
بلکه همه را میسوزاند و باز خدان اجزا را باز میگرداند و انش
دست بر میزند و باز میسوزاند و انشی است بسیار سیاه
که تمام پوست کافرا را با ظالمان و موبدانست برای ایشان
و بران موکلند نوزده ملک با نوزده نوع از ملانگه و مرتبه
چهارم حط است که از آن شراره ها جدا میشود مانند کونند
عظیم که کوهان شراب بر هوا میروند و در گردانند بران گشته بران

و میگویند

و میگویند مانند سهم و زوح ایشان مفارقت نمینمایند و چون
مانند سهم و بزده شدند پس حقیقتاً ایشان را بصورت اول بر میگرداند
و طبقه پنجم ها و پهاست که در اینجا کوهی هستند که فریاد میکنند
که ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایشان می رسد ظریفی
از آتش بر میگیرد و آن مملوست از چرک و خون و عرق که از بدنها
ایشان می آید و پوست و گوشت روی ایشان در آن شدت حرارت
ان چنانچه حقیقتاً میفرمایند برای مکدان آماده کرده ام آتش را
که احاطه کند با ایشان سر پرده همان و اگر استغاثه نمایند از آتش
بفریاد ایشان می رسند باقی که مانند مس که احاطه باشد که چون
بدن آنها ایشان بر ندفرا بن کنند و در آنها ایشان را بد سر است
عمل از برای ایشان و بد تکبیر که همیشه آتش از برای ایشان و طبقه
ششم سفر است که در آن سهصد سر پرده از آتش است و در هر یک
از آنها سهصد نوع از آتش است و در اینجا مارها و عقربها از آتش است
و کتد ها و زنجیرها و غلها از برای طبقه هفتم است چنانچه
حقیقتاً میفرمایند که مهیا کرده ام برای کافران زنجیرها و غلها

و انش از روضه طبقه هفتم جهنم که فلک در آنجا است و آن چاه هفتم
که در آنرا آب کثافت است و این طبقه بدترین طبقه است
دو فرسخ است و صعودا که بهشت از مس در میان جهنم و اما رود
خانه بهشت از مس کدابخه که برود و آن کوچه جار است و این موضع
بدترین جای این طبقه است و حضرت رسول فرمودند که شبی
که مرا بعراج بردند در عرض راه صدای مایی شنیدم و از آن خافت
شدم جبرئیل گفت شنیدم با محمد گفتیم اری این سنگ است که
هفتاد سال قبل از این کنار جهنم انداخته بودند اکنون بقعر
جهنم رسیده است پس بعد از آن حضرت رسول فرمود که چون
داخل آسمان اول شدم هر ملکی که مراد بد خندان شده و خوشحال
کرد بد تا آنکه رسیده ام بملکی از ملائکه که از او عظیم تر ملکی ندیدم
با هیبت بسیار و فکر غضب آلود بود پس آنچه ملک دیگر نمیبست
و دعایش من بجز او و ده بودند او بیجا آورد ولیکن خوشحالی
کرد بکران داشتند او نداشت و فخرند به از جبرئیل پرسیدم
که این چیست که من از بدن او بسیار ترسان شدم گفت کنج پیش

دارد

دارد که از او بترسی ما همه از او ترسانیم این ملک خازن جهنم است
و هرگز نمخندد به است و از وزی که حضرت عا و را و الی جهنم گردانند است
تا حال هر روز خشم و غضبش بود شمنان خدا و اهل معصیت
ن پاد می شود و خدا این ملک را خواهد فرمود که انعام از ایشان
بکشد و اگر با خنده اوقات کرده بود با بعد از این مهکوره البته
بروی تو میخندد و از بدن تو انظار فرج می نمود پس برادر سلام
کردم و در سلام بر من نمود و مرا ایشاوت بر بهشت داد پس
بجبرئیل گفتم که با جمیع اهل سموات نور اطاعت سپاهند بهر جا
که اشق و فرخ بمن بنمایند جبرئیل گفت ایما لک محمد بقا انش
دو فرسخ واپس پرده را بر کوفت و دری را از جهنم کشود آگاه
از آن زمانه با آسمان بلند شد و ساطع کردید و بجز شرا آمد
که من در بهیم شدم پس گفتم با او که بگو برده را پروردگارستان
الک فرمودن بانه را که بجای خود بر کرد بر کشت و از حضرت
اسم المؤمنین بر منقول است که برای اهل معصیت است
در میان اشق و آله و پایی های ایشان را در زنجی کرده اند

و دستهای ایشان در غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پاره‌هایی از
مس که خسته پوشانیده اند و جبهه‌ها از آتش برایشان بریده اند
و برایشان بسته اند پس بمالک استغاثه می‌کنند از پروردگار
خود بطلب که ما را بپرانند و جواب می‌گوید که همیشه در این
عذاب جزا دهید بود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در
جهنم چاه هست که اهل جهنم از او استغاثه می‌نمایند و آن جای
هر تنگ‌گیر جبار و معاند است و هر شیطان مردود و متکبر که ایمان
بروز نیامد نداشتند باشند و هر که عداوت ال محمد داشته
و هر که از دیگران عداوت سبکتر باشد کسی است که در
در پای آتش باشد و در غلبن از آتش در پای او باشد و بند
غلبه‌ش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز و معش آن
در جوش باشد و کمان کند که از جمیع اهل جهنم عذاب سخت
تر است و حال آنکه عذاب او از همه برتر است و در حدیث دیگر
منقولست که جهنم هفت در است و در هر دره‌ای هفتاد هزار
وادیست و در هر دره‌ای هفتاد هزار شکافست و در هر شکافی

هفتاد هزار

هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول
هر ماری سه روز راهست و نیشها آن مارها بمشابه نیشهای
طولانیست می‌بندند بزود فرزنداده و می‌بندند بلب چشمهای
ادم و لب‌ها او را و جمیع گوشه و پوست او را از استخوانها
او می‌کشند پس می‌کنند از آن مارها و در هر نیمی از نخرهای جهنم
می‌افتند چه چهل سال یا چه چهل قرن در آن هر فرزندای بیچاره چه
نخوتاب این عذاب دارد می‌گویند ساعت هر روزی از دردهای
دنیا گرفتار شوی بجز عیاشی فرزندان بیکدیگر یا بی‌انگه بر دردی
که در دنیا داشته باشی نسبت بعذابهای جهنم است راحت است
مگر نشنیده که آن زنجیرهایی که بر گردن اهل جهنم می‌کنند
اگر بگذرانند بر بالای کوهی گذارند هر ایند از شدت کوری آن
می‌گذارد و آب میشود و زقوم جهنم که طعام اهل جهنم است و از
چرخ و برهم بدنهای ایشان جمع شده و سالها در دایره‌ها جهنم
جوشیده اگر بقطره انوار تمام ابرهای دنیا بریزند هر ایند
مثل زهر مار میشود ای غافل اگر کسی را سپاست کند با از او بدد

داشته باشد انتظار مریک می کشند و مریک در روز اول شوم
فارغ میشود فکر کن که علم از آنجا که علم ما ندارد و مریک بر طرف
منشود چنانچه از حضرت صاحب الزمان منقولست که چون اهل
بهشت داخل بهشت و اهل جهنم بحیثیتم در این دنیا از جانب
رب العزت تلا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مریک بصورتی
در این دنیا خواهد شناخت او را که بندگان پس بیایند مریک را
بصورتی که سفید سپاه و سفید و در میان بهشت و دوزخ
بگذارند و ایشان گویند بی بینید این مریک است پس حضرتعالی
امر فرماید که انرا از سجده کنند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در
بهشت خواهید بود و شما مریک نخواهد بود و ای اهل جهنم همیشه
در جهنم خواهید بود و شما از این مریک نخواهد بود و این روز نیست
که حقیقتاً فرموده است که بزرگان ایشان از روز نخست و روز
که کار هر کس مقضی شد و بیایان رسیده و ایشان از امروز
خانند حضرت فرمود که مراد این روز است که حضرتعالی اهل
بهشت و جهنم را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مریک

ایشانرا

ایشانرا نیایند و در آن روز اهل جهنم حسرت بوند و سودی
ندهد و امید ایشان منقطع گردد بدان ای برادر که خلاصی
از انان و علم از خودی و فرستادن بر جنهای نامتناهی
و داخل شدن در بهشت جاودانی باز نورا ممکن نیست و بهتر
نمیشود مگر بتقوی و پرهیزکاری و بهر مسائیدن صفات
شبهه اشقی عشری اخوان غفلت و جهالت را تا چند پیش نهاد
خود کردن و بجزئیهای عوام مفرور شد و بر عصمت خالق مفرور
شد و بر عصمت خالق جرات میکنی و در فرمان برداری
سستی میکنی و دل خود را تسلیم میدهی که شیعۀ حضرت امیر المؤمنین
بجهنم فرود و من داخل شیعۀ نام ای جاهل معنی شیعۀ و طریق
عجب ایشانرا نفر میدی و فنی که صفات شیعۀان و دوست
دادان ایشان مذکور شود تو خواهی دانست که خیال تو باطل است
و فریب شیطان خورده بدانکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
جعفر فرمود که ای جابر سلام مرا بشیعۀان برسان و ایشانرا
بگو میان ما و خدا خویشی نیست و نظر بر بندگان نمیتوان چنین مگر

بطاعت اینجا بر هر که معصیت خدا کند محبت با او نمیدهد پس
معلوم شد که هر کس بزبان بگوید که من شیعه و دوستدار
اهل بیت پیغمبر میباشم فایده ندارد و باعث سعادت او
نمیشود ای غافل نامرغافا اگر مثل خود بر او دست داری
سعیها میکنی آنچه باعث خوشنودی او میشود بعد بیاوردی
و آنچه مرض طبع او نیست انرا از او کنی ایا نشنیدی که اگر مشغول
طاعت خدا باشی و یا خاریت پیغمبر و مساهل دین عمل نمائی
باعث خوشحالی و سرور پیغمبران و پیغمبر احرار ایمان و حضرات
ائمة معصومین میگردد و اگر بغفلت عمر خود را بگذرانی
و گناه از تو صادر شود ان بزرگواران غمگین و مکرر پیشوند
چنانچه بمعنی از اخبار و احادیث ظاهر و هویداست که هر روز
دو مملکت از آسمان بزمی آیند که حافظ حال تو و نویسند
اقوال تو اند و ایشا انرا کرام الکاتبین میگویند و ثواب و گناه
که از تو صادر میشود و ثبت میکنند در نامه عمل تو و چون
غروب افتاب میکنند دو مملکت اعمال تو برآشسته با آسمان بالا

مهرزند و دو مملکت دیگری آیند که آنچه در شب از تو بعمل آید
بنویسند و همچنین از روزی که بجد تکلیف رسیده و نارود
از دنیا بیرون میرود کاتبان دفتر خانه الهی صغیر و کبیر
گفتار تو را ثبت میکنند و بکلمه از تو غافل نمیشوند و
هر چند تو از خود غافل باشی در هر شب روز آنچه تو کرده و تو گفته
بخدمت یار وقت حضرت رسول خدام و حضرات ائمة معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین عرض میکنند چنانچه منقول است
از عبد الله ابان که عرض کردم بخدایت حضرت امام رضا ع
که یا بن رسول الله از برای من و اهل بیت من دعا کن الخ حضرت
فرمود که مگر نمیکند و الله که اعمال شما هر روز بر من عرض میشود
و او میگوید که این بر من بایده عظیم نموده فرمود که مگر بخوانند
این آیه را که بگوید محمد بکنید آنچه میکنید که عنقریب است
که خدا و رسول و مؤمنان عمل شما را میدانند و الله که مؤمنان
علی بن ابی طالب و ائمة اند ای غافل چون عمل تو بر ایشان عرض
میشود و اگر تو نول و فعل مطابق شرع بوده و عمل صالح کرده باشی

وایشانرا خوشنود نموده باشی و اگر خلاف شرع و معصیت خدا
از تو بعمل آمده باشد پیغمبر و امامان خود را محزون نموده باشی
ای بهر وقت که حیوان نقل نما که بسبب طاعت شیطان و نفس اماره
چه کسان ترا در لگه میکند خود انصاف بده که طرفه دینی چنین است
که چیزی که مکروه هست بعمل آوری و لاف دوستی ایشان زنی
ای برادران چند روز حیات دنیا سعی نما که دوستان همسانی
که روز احتیاج و اضطرار اعانت تو کنند و همراهی نمایند پس
بدانکه اگر این سرای فانی خود را بر بخت صلاح و بندگی اراسته
کنی و طرفه پیغمبر و اوصیا و عمل غائی حضرت رسول و ائمه طاهران
صلوات الله علیهم اجمعین دوست تو میشود و احتیاج آدمی
در روزی که در دار دنیا بسرای عقبی از حال مینماید بکساست
از سایر اوقات زیرا که آن روزیست که ملک الموت جان و شیطان
در فکر غارت ایمانست پس در چنین وقتی حضرت رسول خدام
و ائمه بفرماید دوستان خود بپوشند و دل داری بپوشند
حدیث در بعضی احوال مؤمن در حال احتضار بدانکه در اخبار

و احادیث

و احادیث از این معنی مستفاد میشود که چون مؤمن را
حالت احتضار و میدهد جناب رسالت و پیغمبر با کرامت
و غنوار امت و شفیع مذنبین و خاتم النبیین سید الاجد
ابوالقاسم محمد شریف ارفانی داشته نزدیک بالین مؤمن
مینشیند و صدقشین مسند امامت و طهیم نار و جنت
و صاحب سخا و مرویت فریاد رس در همانده کان و پیشوای
منفقان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بطرفی قرار میکنند
پس حضرت رسول سر مبارک خود را نزدیک گوش او می آورد
و میفرماید که ای مؤمن مرا پیشناسی منم پیغمبر آخر الزمان
و شافع کتاه کاران منم ان پیغمبر که نواز امت اوئی در غایباند
اعتماد با و کودی و بفرموده او عمل نمودی و سندی و طرفه او را بجا
آوردی امر و چون روز در همانده کی نوست بیزد تو آمده ام
که بمن انسر گیری و خایف نباشی و بسبب بیرون رفتن از دنیا
تو که در دنیا نباشد و جان دادن بر تو آسان شود و شدتها
مرک و الم ان بر تو آفات نکند و دل برداشتن اهل و عیال و خویشان

واش با بر تو کوار باشد ما و سنان خود را در و ز غنمت و انعمت
بلکه بمنزله پدید و هم بران غنای ایشان میکنم بمؤمن بشارت
باد تو را که خالق ارضی و سماوی از نوراضی است و در راه لطف و
شفقت جای نور را در بر هشت مقرر کرده و حورالعین را بنو
نزیلج نموده و غلامان و خدمتکاران بنوار زانی ساخته
و بر همسایگی ما نور اجاره و دانش جنت را بر تو حرام کرده و غلامان
از تو برداشته ای دوست خدا و رسول نظر کن و جای
خود را ملاحظه کن پس بقدرت الهی حجابها از پیش چشم
مؤمن برداشته میشود و مکان و منزل خود را در بر هشت
می بینند و شهرها و قصرها و نهرها و حور و غلامان که بختها
مهرمان با و کرامت کرده همه را مشاهده می نمایند نظرها اشک
زردی که در آن حال از چشم مؤمن جاری میشود اگر چه
خوشحالی و سرور است که چنین بزرگواران بنزد او
آمدند و این قسم بشارتهاست بنده و جای خود را در بر هشت
می بینند پس جناب مستطاب نبوی از راه نوازش و دلداری

میفرماید

میفرماید که ای مؤمن جای خود را در بر هشت دیدی و منزلت
خود را مشاهده نمودی الحال اخنبار با نوست اگر همسایگی و
هم نشینی و وفات ما را میخواهی و نعمت ما الوان هشت را دوست
داری بساط خود را بر چین و از این دار فانی دل بردار و بعالم
بائی نظاره کن و اگر میخواهی مدتی در دنیا بماند کافی کنی
من از خداوند عالم مسئلت می نمایم که هر قدر خواسته باشی
تو در دنیا بماند و بدارد پس آن مؤمن می آید و شبیه و نصیر این
سخنان میگوید که جان من فدای قدمها شما باد تا در دنیا بودم
همیشه شوق و وفات و ملازمت شما را داشتم و از دستم میگذردم که
این چشم کنایه کار خود را بنور جمال ستار و شن گنم چه می بینم
این زندگانی این دنیا را که جمیع لذتها او بهر از که و درت
و از ارامی نه و شادی و سرور او بهر از غم و انواع غصه فریبنا
و عیشات بهر از که در دنیا و بیماری پیوسته است و رحمت
بلکه نظره بگوید بنواراضی نپسندم و دم از این زندگانی بکنم
آمد و مشنان لغای الهی شد ام پس میفرماید و امام متقی

محمد علی کرامت

علی ابن ابی طالب بنزدیک تو می آید و میفرماید مرا پیشناسی من امام
اول توام و تو از جمله شیعیانی هستی پس از حضرت شبیه سخنان سابق
با او میفرماید و بشارت را با او میدهد پس حضرت رسول خدا و امیر
المؤمنین بملک الموت میگویند که ای عزیز این سفر است از این دوست
خود را بنویس و میگویند که حرمت او در نگاه داری و با او مدارا کن و روح او را
با ساقی طبعی نمائی پس ملک الموت مثل برادر مهربان نزدان مؤمن
می آید و میگوید السلام علیک ایها المؤمن خوشا حالک که چنگ
زدی بقرن الوافی و بشارت دادی در راه پریشانی و در غمهای
بی منتها او ای دوست خدا خاطر جمع باش که من بعد بر تو حرافی
نبست و از مؤمنان و درجهها در دنیا خلاص شدی پس در نهایت سستی
قبض روح مؤمن میکنند و ملنگه بساط بقیها نود می آید و بنقل
روح مؤمن میکنند و از روح مؤمن با استقبال روح او می آیند
و با یکدیگر میگویند و میگویند و احوال جماعتی که در دنیا در دنیا نماندند
میپرسند و اول کرامتی که در حقها میگویند میگویند اینست که آن
جماعتی که بر شیخ جنانه او حاضر شده اند و بر او نماز گذارده اند

ایشانرا

ایشانرا می آید و در آن حالت جنانه او را برداشته بپوشیده اند
چون آثار رحمتها الهی را مشاهده میکنند و اعزاز و اکرام و احترام
را بر خود می بینند با نجاتی که جنانه او را برداشته اند خطاب
میکنند که عجبی است که در آنجا یعنی نجیب کنه و زود مراد بپوشیده
برسانند چون او را داخل قبر کردند بخاطر او میبندند عتقاد
او را پس کسی که نطقین او میکنند میگویند که ای فلان ابن
فلان آنچه بنویس میگویم بشنو و بفهم ای بنده خدا و مؤمنی که
می آید و ملک از نزد پروردگار تو در حالی که رسولند
بیان تو و سؤال میکنند از تو که من ربک پروردگار تو
کست و پیغمبر تو که است و چه دین داری و کتاب تو چیست
و اله تو کجاست و امامان تو کستند پس مؤمن و مؤمن
مکن و در جواب ایشان بگو الله جل جلاله ربی یعنی خداوند
عالم پروردگار منست و محمد ابن عبد الله پیغمبر من است و
اسلام دین منست و کعبه معظمه قبله من است و حضرت علی ابن
ابیطالب امام منست و بعد از آن فرزندان او امام حسن و بعد از آن

ان امام حسین ۴ و فرزندان طاهرین او نا حضرت صاحب الزمان
اسم بی بی کتک را که ایشان امامند و من دو سند از ایشانم
و از دشمنان ایشان پیروم و ایشان هاد بان و راه نمایان
منند و خلایق پس بدان ای بنده خدا که حضرت عزت جل جلاله
نیکو پروردگار است و حضرت محمد نیکو پیغمبر است و حضرت امیر
المؤمنین و فرزندان او نیکو امامانند و بدین معنی که هر چه پیغمبر
خبر داده است از جانب حق تعالی بخواند رساننده امر حق است
مردن و سؤال منکر و نیکو پروردگار حق است و مبعوث شدن و
زنده کردن ایشان خدا یعنی در روز قیامت از برای حساب
حسنت و صراط و میزان و پروان کردن نامها در روز محشر حق است
و بهشت و دوزخ حق است و بیخ فبقا که روز قیامت خواهد
بود و شکی در آن نیست و حقیقتا خلق اولین و آخرین و از غیر
بیرون می آید و از برای آنکه هر کس را اختیار دهد پس کسی که
تلقین میکنند نیکو یا فحش با نکران یعنی آنچه گفتیم فقه هدی
پس انعم من نیکو بی بی نیکو پروردگار حق است که پس چون

فراورد

فراورد را بر میکنند و مردم بر میگردند منکر و نیکو می آیند و از
او سؤال میکنند پس ان مؤمن بفضل الهی و برکت حضرت
رسالت پناهی و دوستی ائمه اطهار اجمعین ضعیف و بلوغ جواب
ایشان خبید هد پس نیکو پندای دوست خدا و نشا حال تو
که دستگیر شدی الحال بخواب در این قبر با ستر لخت و لغت
و نسیم جنک که من بعد بر تو خون و خطه نیست پس بعد
انکه چشم آدمی کار کند و فراز و سبب میشود و از بالا سرش
دری از برشت بفرش و پیکشایند و نسیم و بوها خوش بهشت
بفرش میوزد و روح مؤمنین حلقه حلقه بر دور هم بنشینند
و با یکدیگر صحبت میدادند و گاهی در غالب شبالی در برشت دنیا
تنعم میکنند و هر شام ارواح مؤمنین از قبرهای خود با نجا
میروند و آن بچه ها ان میخوردند و در جای یکدیگر ملاقات میکنند
و یکدیگر را پیشناهند و چون صبح میشود در میان زمین
و آسمان پرواز میکنند و از قبرها خود بر میگردند و هر کس
از قبر ایشان یابد مطلع میشود حی صدای نعل ایشان

و کما هی بخاند و بنای خود عبور میکنند و از احوال
اولاد خود مطلع میشوند و اگر ایشان با طاعت فرمان برداری
خدا مشغولند ایشان شاد و خرم میشوند و اگر میبندند که
خافند و بدینا که نماندند تا کین بر میگردند و همچنین بدع
مؤمن در غالب غیبتی میکنند و از طعام و شراب بهشت دنیا
ببخورند تا بوم بعوم الحساب که حق بقا جمیع خلق از آنند
کروند به غلظت ابر که همه من بجل و تقال در قیام پاره و من بجل
و تقال در قیام پاره صاحبان خیر و صلاح و نیکوستان بینوا
و دار و وان طریق بند و هدی مژده نیکبها و اعمال صالح خود را
مصرف شوند و بر سال و فیضها و رضوان مالک الملک بر
و عاشقان بندگی محبوب بار واک مطلوب خود فایده شدند
و نظیر آن بی دریا و دریم و محبوبان زلفان جنت و هم در جبه
یاد به اندر و اول و در پیش پیمان چو بس نام در رخصت های بهشت
و جنت پادشاهی که در پیش پیمان و در پیش و وعده که ایلیست
ساکن شوند و اهل کفر و معاصی و باغیان در کاد الی با هزار

هزار خفت و خواری و حسرت و پشیمانی و بجزای کردار خود
برسند و هر کس سیر کشته شود بنشیند در زمینت اهل دنیا
میفرماید ای برادر ناممل تا که فادری لایزال و ایزد متعالان
برای کسی که در این چند روز زندگیمان برداری نماید
و فریب نفس اماره و شیطان نخورد چه نعمتی مهیا باو میدهد
و چه قرب و منزلت مهیا باو شفعیت می نماید در شقاوت و بدعت
کسی که نافرمانی چنین معبودی کند و خود از ساخت چنین
مخوف کسی غافل گردد فطرتی از احوال مؤمن را شنیدی مستمع
باشد که صد یکی از هزار اندکی از احوال جماعتی که در دنیا تابع
هوا و هوس و طبع شیطان و نفس بوده اند و اطاعت کتاب خدا
و فرموده پیغمبر و امام خود ننموده اند و دنیا را بوقف عرض رسانم
بدانکه از اخبار و احادیث مستفاد است که چون حال آن
احد نصرت و وثق جان کنند آن جستان و جوارش است اگر قدری
از ایمان جمع کنند ایشان باقی ماندند در آن وقت شیطان
غارت می نماید و ملک الموت با صورت همیپ و همیبت

عجب بنزدان فاسق میاید و مگر بد بشاوت باد نوزاد باشن جرم
و عذابها شدیدی دشمن خدایه بسپاید بود عمل نوزاد حضرت
امیرالمؤمنین ۳ در اینجا حاضر شده بملک الموت میگوید که این شخص
دشمن ما بود در دنیا فرمان برداری خدا و رسول نمیکرد ان
شقی خرم از رحمتهای الهی جان پلید او داد بدستواری بکبرد
و هر چند ان بی سعادت در اوقات المناس میبکند که مراد دنیا
بر گردانید که عمل صالح میبکند و فرمان برداری میبناهم با ساعی
مرا مهلت دهد که توبه کنم گفته میشود که ای بد بخت این اذو
محالست مدتی در دنیا بودی چو فرمان برداری نکردی با حقتما
پیغمبر و اوصیاء و امامان براه نمائی خلا بوان بودند و صلحی و علماء
مردم را نصیحت نمیکردند با دشمنید بودی که هر کس از فرمای خدا
و رسول میبکند او را اهل جرم است لعنت خدا بر تو باد که بنده
تغیر و تابع شیطانی بودی و در بن حور با زنجیر حساب میگردی
ای شقی الحال در توبه بوی توبه شده است و پیشمانی سود ندارد
پس ملک الموت شروع کند بقبض روح او بقلامها ایشان در روح او را

از اعضا

از اعضا و جوارح او میکشند پس تلخی جان کنند بمریبه با و برسد
که کوسفند زنده را پوست کنند و انقدر با و دردم سپرسد
که اگر مقلاد ضربت شمشیر با و بزنند هر آنکه اسان تراست از اینک
جان را از یکعضو او بکشند پس ملائکه عذاب با سنجبال روح
او میبندند در وقتی که جنازه او را بغیر میبرند قسم میدهد
انجاعتی را که جنازه او را میبرند که زود مرود و مرا بغیر نکند
و ای بر من ای جماعتی که در دنیا هستند از حال من عبرت بگیری
و مثل من فریب شیطان خور برای برادان شما نمیشنود شکایت
میکنند بسو شما برادر شقی شما شایطین انس و جن مرا فریب دادند
و بیگانه انداختند و الحال بفریاد من نمیسنند و شکایت میکنم
بشما که دنیا مرا مغرور کرد و چون اعتماد بر او کردم و دل بر او بستم
مرا بر زبان انداخت و شکایت میکنم دنیا و بسنای را که بخوابش
تغیر پار خود کرده بودم مرا امیدها میبندادند و امروز از من بپزید
شدند اند و مرا از آنها گذاشتند و شکایت میکنم بسوی شما
فرزندان خود را که حمایت ایشان کردم و ایشان را بر جان خود

اختیار کردم مالم خوردند و مرا وا گذاشتند و شکایت میکنم بسوی
شما که مال خود را بخل و رزق بهم و حق خدا را از ان ندادم الحال
عذاب و وبالش بر منست و نفعش را دیگران میبرند و شکایت
میکنم ب شما خانه که ما به خود را صرف کردم و دیگران در آن
ساکن شدند و شکایت میکنم ب شما مندن در قبر را که ندانم میکنند
که منم خانه که بد نما در آن گرم میشود منم خانه نار یکی روشن
و نیمه و شکی ای برادران نامیثوانند مرا نگاه دارند و شما حد
کنید از آنچه من با و گرفتارم بد رستی که مرا بشمارت داده اند
باشن جراتم و احسن را بر آنچه تقصیر کرده ام در دوستی خدا و
دوستان خدا بی گریه ها و ناله ها دارم که در پیش دارم
نه شفاعت کنند که سختش را بکشوند و نذر رستی دارم
که مرا رحم کنند کاشک مرا بر کوفتند تا داخل مؤمنان
میشدم و اطاعت دین می نمودم پس چون او را در قبر گذارند
چنین می بینند که او را از آسمان بر زمین انداختند پس
دو ملک بنزد او می آیند که موهای ایشان بر زمین کشند

صبر

حکا

میشود و بیای خود زمین را می شکافند صدای ایشان مانند
رعد بلند و از دو چشمه اشان مانند برق و کهنان او دور
میکنند و از خدا و پیغمبر و دین و امامان او می پرسند در جواب
میگویند نمیدانم آن دو ملک میگویند که هرگز ندانی و هدایت
نیای پس گویی بر او میزنند که هیچ جا نوری نیست که صد
او را نشنود مگر جن و انس پس روی از جراتم بپوشانند
و میگویند بخواب بیدار نباشی و چنان قبر بر او نماند پیش
و او را فشار میدهند که مغز سرش از ناخنهای پایش بیرون
میرود و حقیقتا بر او مسلط میگرداند مارها و عقربها و جانوران
زمین را که او را میگیرند تا روزی که قیامت برپا شود همان
بدبخت از زمین میکنند که کاشکی که قیامت برپا شود که من از
این قبر بیرون آمم و بجا طرش می رسد که عذابهای جهنم کشید
از عذاب قبری برادر این بود عقیده اولی اهل معصیت و نا
روز قیامت هزار عقیده در پیش است که اسنان ترا زخمی کند
پس با تو آفراند که در دین سستی کنی و بجا هشتم نفس خود

خود عمل نمانیم و فتنی آگاه میشویم که دشمن باطن که نفس اماره
 دشمن ظاهر که شیطانست با یکدیگر اتفاق کرده مددای خود را
 بجمل آورده ما را مستحق عذاب الهی گردانیده اند تا مل کن که اگر
 نوزاد است و پاسبند در طاق کنند و عفریب کوچک از عفریب
 دنیا در اینجا سرد دهند و بگردن در اینجا باشی و او نوزاد بگردن
 دست و پانداشته باشی که آن عفریب برادری کنی در آن روز چه
 حال داری و چه گوید به آنها مگر پس چگونه ناب عذابها
 و ماره ها و گردن هم او جانوران داری و جانی که فریادرسی
 نیست و شفاعت کننده نیست خداوند عالم داناست
 که از روزی که نوزاد بهر میگذاردند تا فتنی که پیامت فایم پیشو
 چه فریادهای پیشمار نوزاد بر خاک باصود و مارد و فتنی خواهی
 بود تا مل کن که نوزاد عالم بر رخ هیچ عذابی نداشته باشی و ماره
 و عفریب نوزاد نگرند و بکعضو نوزادی داشته باشد مثل درد ها
 که در بعضی اوقات عارض میشود مقل در چشم یا در دندان
 کجا ناب داری که بیان درد همیشه فرین باشی و از فتنی که فرود

سزوی

حکا

شوی ناز و زنیها منان در دریا بکشی ای بیچاره
 عذاب عالم بر رخ را سهیل شتار که از دنیا بیرون میروی ناز و زنی
 که خداوند از نبره های بیرون می آید بصحرا می حشر میشود میشوند این
 ما بین را عالم بر رخ میگویند و مکافین از دو حال بیرون
 نپسندند با همیشه ناز و زنیها منان در اسرار احوال و نعمت مهربان
 با آنکه در شدت و کدورت بسر میبرند چنانچه سبب مازند کور
 شد اگر میخواهی عقلی از برای تو بیان کنم تا این معنی را اندک
 نمائی یک تشبیه چنین فرض کن که شخصی پادشاه بچنگ دشمن
 خود میفرستد و آن شخص با دشمنان پادشاه صلح کرده تابع
 ایشان شده پس ملازمان پادشاه آن شخص را میزنند او را
 داخل شهر میکنند و او را در زندان تنگ و ناز یک حبس
 کرده مغرب از آن میکنند ناز و زنی که در سنود و معمول است
 که آن پادشاه که در جوان رعیت مینماید در آن روز آن شخص باقی را
 بلهزار خفت و خواری بخورد پادشاه مهربانند پس او را بعد
 از آنجوت نفعی چنانچه دستور حکام است نسوز میکنند با آنکه

که بیچاره ای
 داده است
 بدست خود میزند
 برادر روزی

بالناس بزرگوار و با بختش و شخص دیگر که پادشاه او را بخار به
دشمن خود فرستاده است و او نهایت جان فشانی کرده و جنگ
منوره بعد از فتح برکشته باشد پس داخل شهر میکنند او را با اعزاز
واحترام و استقبال و میکنند در جای پاکیزه او را فرود می
آورند تا روزی که آن پادشاه مجلس میکند و خلعت و انعام
بملازمان و غلامان پست رنگ خود میدهد پس آن شخص را
مبطلبید و انواع نواز شها با و کرده بطریق که فرائض حال
اوست خلعت با و میدهد پس با خبر باش که بجانب دشمن
میل نمائی و با ایشان صلح نکنی که موجب بازخواست و عتاب
تست بحرام میگردد در رفتی که دیوان عدالت بدینان روز
جزا آورده اجماع نافرمانی تو نماید خطاب خداوند تعالی
بنویسند شاه فابلان باشی که بزرگان این درگاه التماس تو
کنند و فریاد رسمی تو نمایند آی برادر هر کس را گوم خدا ما پس
شود نشانه بد بختی است و از جمله گناهان کبیره است پس
مؤمن میباشد که خونت و رجاء هر دو داشته باشد بجز آنکه اگر

در نواز و گذارند هیچ برد دیگری نداشتند باشد معنی خون
ایست که این کس از عذاب خدا نوسان باشد و در دوا پان
واحادیث نظر کنند آنچه فرموده اند که گناه است و حرام است و اولی
اینها بکنند و رجاء این معنی دارد که هر چه معنی خوشنودی خدا و دخول
بهشت میشود و همها ممکن بعجل آورد و امید داشته باشد که چون
من فرمان بر دارم خدا بوعده خود وفا کرده بهشت همین شغفت
مبغضها بد اما بعضی جهال غرور دارند و انرا امید میکنند از نذر پرا
که این معنی واضح است که هر کس امید بچیزی داشته باشد در تحصیل
ان سعیها میکنند و وسوسه ها و واسطه ها بهم رسانند و کسی که
از چیزی نرسانست از آن میگردند مثل آنکه میخواهد باغی از برای
خود بکشد اولاد پواران باغ را بکند و درخت را بپوشاند
و آب میدهد و ترتیب انرا میبرد با هم میکنند با این امید که بعد از
چند سال دیگر این درختها بثمری آید و حقیقتا گرم میکند و برکت
میدهد و از انست محفوظ میباشد این امید بجا است و اگر بدون
آنچه مذکور شد امید داشته باشد که باغ از برای او بعجل آید و بکام

هر که این ارز و بجزل می آید و صاحب باغ نمیشود پس اگر نوبت بهشت
داری در ادعای خود کما عذابی استبد بهشت نلداری بلکه این حالت
غزو است ندامت خدا و توبه عذاب او میزسی پس چرا دانسته کنه
میکنی اگر کسی گوید که من از شتر است میترسم و برو دو ان شتر را
در باغ بگرد و دوست خود را بد هان ان بکنند یا در قول صادق است
پاکا ذب البیضاء عانی که این خیال را مشاهده کنند او میگویند
که این مرد از شتر است نمیزسد زیرا که اگر بوی سگ میباید است
از او بگریزد پس دانستی که اشباحی که عمل صالح نمیکند و مکرر
عزیز ایشان اینست که از ما کاری می آید و امید بگویم خدا داریم
و ان کو و می که تا فرمای خدا میکنند و میگویند که ما از خدا هستیم
از در و فرشته روح میگویند و جا میزند و در مزرعه شیطان چو پاد
چنانچه وارد شده است که شخصی بخدمت حضرت صادق (ع) عرض
کرد که جمعی از شیعیان شما هستند که کناه میکنند و میگویند
که ما امید بر حمت خدا داریم فرمود که دروغ میگویند ایشان
شیعیان ما نیستند بارز و آنها نفس خود را بل شده اند و کمان

میکنند

میکنند که امید بهدارند هر که امید چیزی دارد از برای تحصیل
ان کار میکنند و هر که از چیزی میزند از ان که بران میباشد
این لذت دنیا را نقد حساب کرده و نعمت عظمی را دست برداشته
و بخاطر آن میزند که الحال که زنده ام هر گاه آنچه از روی منت
در ایام حیات بعمل می آید و شب و روز با سزا محنت میکند رانم و
صاحب اعتبار و جاه و اسباب و اموال بهم در آخرت هر چه
میشود خست و محک است بهشت و دروغ خرنیست که میگویند
ایا چه قسم باشد و چه بخورد بدهد اگر با بیخا آنها باطل از راه حق
بدر روی و عیاسی زرد و سرخ دنیا بشوی پس وای بر تو این
علامت شقاوت است و اهل معصیت نشان خرمی از نعمت
آخرت و این خیال همان خیال است که عمر سعد علیه القعدة
گفته بود چنانچه وارد شده است که چون ملعون می آید به حضرت
سید الشهداء امام حسین (ع) آمد انحضرت از راه امامت حج بر او
خود عیاسی را فرمود که عمر با طلب کن و او را در بحث کن سقا بد
از خدا برسد و عیار به با ما نکن پس چون امام زان و الامام

ان بعد جنگ و بانی کار را طلبید و فرمود که ای عمر اگر این کوه جا دهند
و معرکت ما نمایند و ما را از کوه نماند و فراتین نیز داری چنانچه
جنگ فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و در نهایت چه سخن خواهی
داشت و جواب پیغمبر خیر است که آن چه خواهی داری عمر از خدا بزرگوار
و راضی مباش که درین پامال شود و دست او را بدار تا برگویی
پس آن شیعی در جواب گفت که آنچه گفتی حق است اگر دست از شما بردارم
و با شما محاربه نکنم در روز نیا من از اهل سعادت و پیشوایان
پیغمبر خدا رو سفید خواهم بود اما در دنیا بزیاد و عداوت کرده است
نقد است و اگر مخالف فرموده بزیاد کم و دست از شما بدارم
آنچه میسر شد بمن در آخرت نشسته است و هر چند خیال میکنم طبعم
راضی نمیشود که نقد را دست بردارم و نشه را قبول کنم ای غافل
تو فعلی که حرام را تا اجتناب نکنی و منظور از نهیه اسباب دنیا
و اعتباران باشد و چیزی که موجب خوشنودی حق تعالی میگردد
ترک کنی همین قدر در دنیا هم چنانکه که خود را نشه و دشمنان
خدا و رسول کرده و خصلت ایشانرا کسب نموده و اگر بخاطر آن میسر

که الحال

الحال اول عمر است و بدان چند روز زندگانی خود لذت میبرد
و اسب خوب و خانه خوب و اسب خوب و اسب خوب و اسب خوب و اسب خوب
از برای خود میریزد و بر آن اسب خوب و اسب خوب و اسب خوب و اسب خوب
و چون ابام جراح منطقی شد با او گفت حقولی مکرم در خلافت
بدو بویه میبکند و فرمود که من از شما
که لقا شد دنیا بر دست من است
این خیال غلط است که نزد کرده
اینی را از دنیا است
و جد و اطاعت
عادت دنیا کی و عادت
و این که چیزی را از دست
میشود و اما در آنی که
ابا بنی جماعتی را که
صلوات و نجات است و دانشمند اند و فرقی که بین پیروی و سپیدند
و میخواهند از اباه موزند چه بسیار بر ایشان دشوار است

زیرا که در آنکه آدمی در جوانی دارد و در آتام کهولت و پیری کم
 میشود و کسی که در اول عمر عادت بعمل
 تمام شروع کرده و مدتی بر آن گذشته باشد ترک آن بسیار دشوار
 مثلا کسی که سی سال همیشه دروغ گفته باشد
 کرده بعد از آن خواسته باشد که ترک کند دروغ گفتن
 تا این صفت از او برطرف شود هر چه در این راه
 مدتها تدارک الصدق و راستی در میان جوانان همیشه
 در ماضی و سلف تحصیل کرده و در این راه
 شود و خواسته باشد که حال جوانان در این
 است پس ای بیچاره امری را که خدا بر تو آسان کرده و در جوانی
 شیطان بر خود دروغ میگوید و کار جوانی بد پیری می آید
 زیرا که هر کس در اول عمر ادب دین و طریقه اوست و با پاهای
 بمرتب می رسد که ترک عبادت بر او دشوار میشود و جوانی عادت
 او میگردد و کسی که در اول عمر و جوانی خواهشها و زنده نفسانی
 عمل نکرده و بعد پیرها شیطان از طریقه فرمان برداری با پیران زنده

و حلقه اطاعت الهی در او شر کند و مطابق حضرت رسالت پناهی
 جوانی خود را بد پیری رساند پس چنین جوانی در میان
 هر قوم و قبیله که باشند بزرگ ایشانست و هرگز بن مردمان
 چنانچه رسول فرمود اند که هرگز بن شما کسی است که جوان
 باشد و بعد پیران زندگانی کند و بدتر بن شما کسی است
 که پیر باشد و بعد بن جوان سلوک نماید زیرا که
 جوانی سهو است و از یاد و عادت جوانان اغلب اینست
 که با ما مایلند و حال ایشان مقتضی لهو و لعب و شوخی
 می باشد و غرض و مقاصد امور خصلت ایشانست
 پس هر پیری که از این صفات آزا ظاهر شود ناممل کن که
 چه نسبتا بیخ است و چه قدر بد بختی و شقاوت او را عیان
 شد که با بن سن رسیده و هنوز ب فکر اخوت خود نیفتاده
 پس امید خوب شدن در چنین کسی است و طریقه پیران چنین
 که مایل بزینت دنیا نیستند و طبع ایشان مایل بیازی و لهو
 سپردن نیستند و همیشه در فکر مردن و رفتن از دنیا میباشند

و اما ظاهر مردن میکشند و دل سرد و نهان شده اند و بسبب اصلاح از
عصا و وردا و عمامه و عبا از برای خود تحصیل کرده اند و شب و روز
و اکثر اوقات ملازم مسجد و نماز و دعا میباشند و در شنیدن
موعظه و حدیث و وفات علما و صلح و حروب حسرت کرده اند و از
دنیای مجامه و طعام فناعت کرده اند و جاهلان و دین پرستان
را نصیحت میکنند و کفن و وصیت نامه خود را آماده کرده اند
پس هر جوانی که در اول عمر خود باین اوصیای راست باشد
چه بسپا و زبیدند است و رعایتی که جوانی را باین هیئت
و صفات مشاهده نماید چه بسپا آگاه میشود و زجر و فتن
خود میکنند که خاک بر سر من هرگاه این جوان که در ابتدای
عمر از لذت های فانی که گزشتند باسعد و بلرزش کنه دامن خوردا
الوده نکرده باشد پس مدتی از عمرم گذشت و غافل بوده ام
چرا مثل این جوان که در ابتدای عمر از لذت های فانی که گزشتند
اصلاح و دین داری را عادت خود نکرده در باب مصاحب نیت
و انکه بعد از آن نشاید و مغرور باین بود لهذا در شرع وارد شده است

که

که صاحب و رفیق صالح بهم رسانند البته از خصلت های او سرایت
میکند و در بدن انجماعت و مصاحبت با ایشان باعث
یا خوت میشود و این قسم جوانان در روز قیامت که خلاق
با فتاب استناده اند و از عرف انفعال عز و قدر پای خجالت
ایشان در برهه بسیارند و از خوف و خطر از رویان
شکسته اند ^{بگو که موجب بطلان خباثات}
فاسد است و است این قسم فکرها از وسوسه
نفس است از حیاتی که پیدا کند که جوانی فوت نمیشود
و اجل امانش میدهد که با پام پیروی برسد یا احق تعالی بشود
دارد که در چه زمین و کدام زمان خواهد مرد و عمر او چند سالست
ای غافل از آنکه بحسب سن از تو کمترند تا گاه بدام اجل گرفتار
میشوند و از زوهای دور و دراز بر دل ایشان باقی میماند چه
بسپا جوانان خوش و طرب طبعی خوش و بناچار شش ناکار
مراک و اچشند با دل های پر از حسرت سر بر خاک نهادند گشتند
و در شکنجای خود خوابیده اند و بر نان بالش خالت لکیده کرده اند

بامور و مار و حن خاك هم اغوش كرد پد اند كدام روز است كه اين باد
درمان كلبني جهاث جواني و از زمين بن همبند و كدام ساعت
كه اين اژه دوسر ليل و نهار نخل ناهت خوشن مقداران پادرو معني افكند
كدام پيري است كه داغ صد جوان در دل ندارد و كدام پدر است
كه از داغ چيد بن فرزند خواند حسرت از ديدن همبارد اي غافل
بجواني منور است و معني كه ميوه درخت ميسد ميوه ها نارسند
تيا هم پزند بصحت و زن در معني غره مشو كه بسياري بدون نيك بهمار
بمركه لا كه ان از اين دار فنا رفتند و چه گروه پيشماری كه بسبب
عز و انووه خاك و سا بر افات هلاك كردند و چه بسا غافلان
كه هر يک دنها خورده اند در حين الودكي بر خاور و دنهوي بن نداد
لؤبه و وصيت رحل افامت بر چيله بز بر خاك رفتند و چه
بسبب كساني كه اسباب دنهار اجمع كردند و در شخصيل انها جنت
ها بر خود فرار داده اند با مبدانكردان اسباب استراحت كنند
و در نزد امثال و افران سر بلندي و بزرگي هانما بند هموز بيلك
امهد خود نرسيد كه مرگ اسباب ايشانرا بر چيله با هزار لاسف

و پشمان

و پشمانی خواهی بخواه دل از مال و زندگانی برداشته و در لنگتهای
محمد مسکن نموده اند و اسباب ایشان بنا را ج و وار تان نا اهل بهار
فنا رفتند و وبال و حساب از برای ان بچارگان باقی مانده و بسبب
تقسیم اموال مدت مدیدی در میان اهل و عیال فتنه و ناامنی
بجمله که بنفرین و دعا بدی بنین ایشانرا با داد و ستد و چه
بسبب جامه که ادعی بقدر خود و خنده عافیه الامر بسبب دیگران
قبض شود و چه بسبب اطلاع که از برای نوشته خود ذخیره کرده اند
ناگاه انها صرف نعر پداش میگردد ای غافل مرگ او نیک و موسی
منبیا شد و فاصدی پیش از خود منبیر شدند بلکه پیچید بر آمد
پس مرتب آمدن او باش و نخبه او را بگرد و مرگ او از همه چیز بخود
نزدیک تر بگرد بداند که حضرت رسول خدام فرمود
که در پنهار زینهار که مرگ را بسبب اباد کنند که چاره از مرگ نیست
اینکه مرگ رسیده با تمام شقاوت و عذابان برای انانکه فریب
دنهار خورده اند و برای او سعی کرده اند کسی که دوستی خدا و سعادت
ابدی برای اولاد م شده است اجل در میان رو چشم او است

و از زده ها او در پس پیش او است و کسی که در سن شیطا و شقاوت
ابدی برای او بهر سبب است از زده ها او در میان دو چشم او است
و اجل در پس پیش او است و در حدیث دیگر فرموده که قسم بانگسی
که جانها بیدند و او است که هر که چشم بر هم نهد مگر اینکه
ظن من این بود که یکمهای چشم من بهر سبب حفظ علی قبض
روح من خواهد کرد و چشم نکشودم که کمان من این بود که مرگ
امان خواهد داد و او را در کلوی من خواهد گرفت ای برادر هر که
دانشی که اجازت اقلی ابد پس اگر بپایین برک داری بر خط و بر ساعت
منظما من او باش و فریاد از عمر خود حساب مکن که شغل های
دنیا مرگ را فراموش به یاد که اگر غافل باشی آخر ایشان میشود
و چشم ابدی را برای خود بهر سبب و حضرت رسول در بعضی از
خطبه ها فرمودند که مدت زندگی هر چند دراز باشد که نگاهت
ادبی ناخبر را بهشت افتد و غنای او از حدیث است که نوع بی اگر بنا بر
روایتی از شیخ ما قصد سال عمر کرد چون وقت رحلتش رسید
فی بعضی از ...
مظاہر شریک حاضر بود بدو اجتناب در این باب بود

ملك الموت سلام کرده انحضرت جواب سلام گفت و گفت سبب
ورود چشم گفت که آمده ام که منجز روح تو کنم فرمود که میگردد
که از انجاب بسیار بروم گفت ای پس انحضرت بسیار نظر فرمود
گفت که کو را که شنیده است بومن انقدر که از انجاب بسیار بروم
و مشهور است که جبرئیل از انحضرت پرسید که ای دراز تر پس من
از پیغمبران چون با من دنیا و آخرت را گفت در با من دنیا و آخرت چون
خانه که او را در و در باشد از یکدیگر در راهم و از دیگری بیرون
رفتم ای برادر نام من که پیغمبر ما فرموده پیشتر عمرها است من میباید
شخصت و هفتاد است و نود است که کسی این سن نجا و نجات
پس نونا بیست سال خورد را کورت حساب میکنی و اجل از بیست
سال نظر با قرآن و امثال خود نموده میخواهی که حساب خانه و اسباب
و اهل و عیال باشی و هیچیکه عمر تو بچهار رسید ایام که ولت
و پیری روی تو می آید و در روز قیامت تو که میشود و ضعف
تو با هم کرد و موت تو در عبادت ضعیف میشود پس تحصیل
علم و صلاح در چه وقت و کدام ایام خواهی نمود از ما معلوم شد که

با بنظر عالیه مقدار از زو و طول عمل با نشان محض حاکم و نادانست
اگر در دنیا بسفری بروی چون بمنزل برسی و فرودانی هرگز آن منزل
نمیکنی و اسباب بودن اینجا را تحصیل مینمائی و میگوئی من
بگروم در این منزل میباشد چه ضرر و داست که در ضعیف بگشتم
و عمارت بسازم کجا فرست که در اینجا نرفتم کم پس ای برادر دنیا
مثل این منزل حساب کن و بگذر و اینک میدانی که زنده هستی
نداری زنده کافی بکن زیرا که اگر در دنیا فضا و در دینی نوری بهم
رساند اگر مرا فراموش کرده باشی نفس و سوسه میکند که این چند
زندگانیست که نوداری فلان و فلان چه نحو و ضاع دارند آنچه خواسته
باشند میسر و ممکن میشود و صاحب اختیارند و همیشه لباسها
فاخر میپوشند و غلام و خدمتکار و مرکب دره وار دارند و
هر مجلسی که وارد میشوند در صدر مجلس میباشند و نوداری
زمانت پریشانی زندگانی میکنند و این جوایب را ندای پس با این
فکرها و فضا میخوری و ناشکری مینمائی لهذا حشر الدنیا و الآخرة
میگردی و بسبب ناشکری اجود دینی را بر طرف میکنی و همچنین

هرامری

هرامری که در میند هد از او و متعلقه بدینا که در وقت و در غیرها بخود
میگذاری و مرکز بار زو و ها خورد نمیزی و همیشه سرگردن چنانچه
حفظ عالی میفرمایند که هر کس تحصیل دنیا میکند و حرص در طلب
ان دارد و در لذت خله میشود بغیر از حجت و ثواب
از دنیا نمیزی در دل او که در دنیا میسرسد که هرگز بطرف نمیشود
و بشغل چند گرفتار میشود که هرگز فایده نمیکرد که مشغول عبادت
خدا شود و احتیاج در دنیا بر نیفتد شود که هرگز از او چیزی مستغنی
نمیشود و از روی چند بهرسانند که هرگز بعمل نمی آید پس هرگاه شمع و
نفسانی باشم از غم بسپا کند با درک کنند و مرا از برای
مرعظه و بیدار کنند و حضرت رسول فرمود که اینقدر که شما از
مرک میبندید حیوانات میبندند بیک گوشه فریزان ایشان
نمیخوردند چرا که از یاد مرکب لاعز میشوند و در حدیث دیگر وارد است
که هر کس با درک بسپا میکند البتة لاعز میگردای برادر تا محبت دنیا را
از دل خود بیرون نکند طعم شیرینی عبادت الهی با درک نمیکنی و سعادت
سپاسش شوی علاج این درد را شنیدن احادیث و کلام طیبیان

فردی میکنند و دوی این درد کشنده را سرگمد و لمبکنند با بنظر این
که تفکر غائی که هر روز یک شخص از هم سببمان در فغان من از دنیا
رحلت میکنند حال ممکن بود که من بجای او بروم و اکنون حسرتها
عظیم میباشد و تفکر کن در بدن خود که هر روز بگویی از قوی
و عضوی از اعضای ضعیف و باطل میشود و هر لحظه چندین پیهت
مرگ بنویسد و بعضی اوقات بعضی سنن برو و تفکر نما که اینها
پدر و مادران و اقوام و همسایگان تو بوده اند و مثل تو در دنیا
زندگی داشته اند و بعضی اسباب دنیا پیش از تو داشته اند و سن
شان بعضی کمتر از تو بود و هر دو ایام پکان پکان از فرزندان و خویشان
فوت شده اند و از خانه دنیا بار بسند اند و با این صحرای زول غوره اند
بمخزنه فاقه میباشد که در نقل مکان بیرون آمدن و انظار
میکنند که تو با ایشان ملحق شوی و عنقریب است که تو با ایشان
ملحق شوی چنانچه بزرگان دین با بن فسم فکرها و سخنان
علاج محبت دنیا را کرده اند
از این رنجی که جوانی بود از ارضار و مجلس عبد الله می آمد و انجوان

گفت

گفت مر عبد الله گرامی میباشد و نزد یک خود پنداشانند و در
عبد الله گفتند که این جوان را بنظر و گرامی میداری و اگر امی میکند
و این مرد پست که شبها میبرد و فبرها را امپشکاف و کفن با
مهد زد و پس شبی عبد الله برای استعدان اینحال بیفرست
آمد و پنهان شد و بد که انجوان آمد و در فبر کند داخل شد
و در لحد خوابید و او از بیلند کرد که وای بر من در روزی که
شما داخل این قبر شوم و در من گوید که تو را وسعت مباد خوش
مباد منزل بی تو که بروی من راه میرفتی و معصیت خدا میکردی
و من تو را دشمن میداشتم پس چگونه دوست دارم وقتی که
هر مهان من در آمدی بر من در روزی که از قبر بیرون
ایم و پیغمبران در صفها ایستاده باشند در آن روز که مرا از
عذاب نونجات خواهد داد و از دست جماعتی که بر ایشان
ظلم کرده ام خدا و پراکه سزاواران نبود که او را معصیت کنند
و سر میگویند و میگویند چون از قبر بیرون آمد عبد الله او را
در برگرفت و دستی در گردنش کرد و گفت که نه که با منی و چه خوب

کناها ترا پیشکافی و از بگد بگر جدا میکنند که چون حضرت
امیر المؤمنین داخل قبرستان میشدند اینکلام را میفرمودند
که ای ساکنان خاک وای عزیزان جدا گردیده از اهل و عیال
اما خاتما شما پیش خفتن من بگرها دیگران شده و اما زنان شما
بپس منگوحه دیگران گردیده و اما مال و اسباب شما بخفتن
گردتان شما منت گردند این خبر است که نزد ماست کاش
میدانستیم که پیش شما خجسته است و بعد از آن ملتفت اصحاب گردیده
فرمودند که اگر از آن میدادند در جواب هر اینه میگفتند که
ان خیر زاد القوی بدوستی که بهترین شما در این سفر منزل
نقوی و پر بهر کار است و در حدیث دیگر آنحضرت فرمود که
همچو یکس بغیرستان کند نمیکند مگر آنکه مردگان آن قبرستان
باو میگویند که ای پخیرا که بدانی آنچه ما میدانیم از حالت
مرگ هر اینه گوشه بدنت بگذارد و بعضی از بندگان آگاه
با اهل نبودن این نحو خطاب میفرمودند که اَللّٰهُمَّ عَلَيْنَا
يَا اَهْلَ الصُّبُوْرِ مِنَ الشُّجُوْرِ وَالرَّيْبِيَّاتِ رَحْمَتَ خَلْدٍ بِرُحْمَتِكَ يَا اَدِيبَ

ای پیمان و جوانان که در این قبرها جا کردند و از دست سلطان و هم
نفسان بد و راننده ابد و در این قبرها نمانند و یکس مانند ابد
پیمان شده ابد از چشم مردم بجزن و اندوه انداخته اید فرزندان
خود را و گویان کردید چشمها ایشانرا کاش میخواستیم که در این
خاتمای ننهائی در عرض فرزندان چه چیز بشما داده اند این زهر
خاک مودش و هم نفس شما کست و چو دست احوال در نادر یک
و بیکی و چون که پوشیده شده بدنهائی شما و کرم بهم رسیده
از جسد شما و چگونگی خوردند جان فبر گوشه و پوست
شما را و چه نحو چشمها بر روی شما جاری گردید و چگونه از هم
جدا گردید مفاصل و اعضای شما پس اگر سوال کنید شما ای
عزیزان هجران کشیده و در افتادگان از قوم و فیله ای
مخوم گردیدگان از اردوها و املاها از آنچه واقع شده در این
دار فانی بعد از رفتن شما پس منوجه باشدید که از برای شما
نقل کنیم که خانه ها که شما مدتی در صدیع کشیدید و نعمها
نمودید و دیگران در آن مسکن نمودند و زنان شما شور کردند

و اموال و اسباب شما که بخصیصه اهل انوار نوح دنیا بر خود گذاشته اند
و در جمیع آنها حصر داشته اند و در میان و ارتان شمع شده
و بجوارش زمان بر طرف شده و جامه هائی که شما بر خود داشته
خود بر پیک بودید و ملقب و مسمی بکفران کردید و اهل خانه شما منفرد
کردید و هر یک بگوشه افتادند و طفله هائی که چک شما که
ایشان را عزیز میباشید بشهید بشهید شده خوار و بی اعتبار گردیدند
و پر دست نا اهلان اسپر مردمان شدند و آن کسانی را
که بنیاز و نعمت بسیار در پدید برنج و زنجبیل و زعفران و تخم
گردیدند و صاحب و رفیقانی گذاشته اند همه شما را فراموش
کردند و هرگز اسم شما من گوی نیستند و در خاطر کسی یاد شما
خطور نمیکنند پس اهل جنود بزبان حال یا بن نحو جواب میگویند
که ای بنده خدا شنیدم آنچه گفتی و فرمودم آنچه بیان کردی
پس مستمع باش و جواب ما را بشنو و بر احوال ما بیچارگان
مطلع شو و از کلام ما آگاهی بهرسان ما جامه هائمانت و
پوشهائی را پوشیده ایم و بیای در آورده ما را لعل در عجب جای گاهی

خوابانند

خوابانند اهل و عیال ما را در جای ننگ و نار یکی بدست راست
ما را در یخ گذاشته اند و برخاک گذارند و وهای ما را و حکم باید
ساخت سقف خانه ها ما را و اهل و عیال ما را در چیزین جان
نرها گذاشته اند و بمنزله آنها خود بر کشند پس حاضر شدند نزد ما
مشکر و آنچه فرموده بودند از ما سؤال کردند و بعد از آن گرمها
بهم سپرد ما را خودند و از صورت و هبتی که داشته ایم نغمه
گردیم و الحال شب و روز در زبر خاک سپردیم و بی کسی
بیچاره و نه مدتی که ساعتی با و اندر کردیم و نه غمخواری که ساعتی
پرسند و ما را بنام ما یاد و نه فریاد و سی که در ما در میانگان
و اعلاجی کنند افتادیم در خانه که نه اهل و عیال داریم و نه
اسباب و اموال ای بنده خدا واقع شدیم در جای حول ناک
منزل پر خطر و خوف و میشتنیم از نبره های صدای نهدید و عیب
و سرزنش و بعضی نبره ها ندا می کنند صاحب خود را و میگویند
که منم خانه فتنه و منم خانه سخت و منم خانه غریب و منم خانه
وحشت و منم خانه ما را و غریب و گرم و منم خانه دندان از برای

کسی که در دنیا معصیت و گناه کرده و بعضی از نیکوکاران مبدعند
اهل خود را و دیگر بنده من خانه راحت من از برای کسی که در دنیا
طاعات و عبادت کرده من و وصیه از ریاض بهشت از برای کسی که
عمل صالح نموده ای برادران البتة در عبادت و اطاعت سعی کنید
و مطالب فرموده خدا و رسول زندگانی کنید این بود احوال ما
پیش از شما از حالت ما عبرت بگیرید و در فکر و اندک این سفر باشد
که بزودی ما ملحق میشود اگاه و هوشتیاران که در این بیخ روزه
عمره کن از یاد مرگ غافل نمیشوند در دنیا عمری بچند اندک
حب وطن دارند و خانه اصلی خود را که فتر است نغمه بنماهند
و بزینت های دنیا فریب نمیخورند و آنچه از امور آخرت شنیدند
مثل اینست که کوب بچشم و سر مشا هده کرده اند و بعضی ایشان
هر بینه کمال و سپیده چنانچه منقولست که روزی رسول خدا
بعبدان نماز صبح نظرش بر جوانی افتاد که سر خود را حوکه به پهل
و دیگر میزد و در کتف زد و بدانش را غر کرده چشمهاش فرود
رفتند و فرمود که فلان که با صبح یعنی چگونه صبح کردی

گفت

گفت یا رسول الله صباح کردم در حالی که صاحب بینهم حضرت
از آن گفتند عجب امدان حضرت ان اسلفاد فرمود انجوان گفت
که بینه من در حال نیست که مرا حزن و غمگین کرده و شبها
مخواب از من برده و بشتت که مرا مرانشکی فرموده یعنی بسبب
بسر و غنبت کرده لغتن من از دنیا و ما نیز چنانکه کوب بینه
عزیز خداوند خود را که از برای حساب واداشته شده و خلافت
برای حساب محشور کرده و من در میان ایشانم و کوبان
میبینم که اهل بهشت را که در بهشت نعم میکنند و هم در
میشناسم و کوب اهل آتش را میبینم که بعد از آتش گرفتارند
و جزا به میکنند و کسی بداد ایشان نمیسد پس انجناب رو با صحاب
گروه فرمود که این بنده است که حضرت عالی دل او را بنور ایمان
روشنی داده و بعد از آن متوجه انجوان شده فرمود که بر این
حالت که هستی باش و دست از آن برندار جوان گفت یا رسول
الله بوائی من دعا کن که شهادت من شود و در رکاب تو باشم
پس آنحضرت اینند عاراد حو او نموده زمانی چندان نکلند شد

که در یکی از عزوت با حضرت بیرون رفته و بار روی خود رسیده
 بدوجه شهادت رسیده **حکایت پهلول و کورک**
 پهلول گفت روزی در مشوایه بصره جمعی کودکان دیدم که کورکان
 بازی میکردند و کورکی از کناره ایشان مینگریست با خود گفتیم
 که کوربا این کورک کورکان ندارد که با ایشان بازی کنند و آن
 حسرت مینگرید با وی گفتیم چرا که به مینگری اگر میخواهی بر آن کورکان
 بجزم تا نوبت بازی کنی پس نظر بسوی من کرده گفت ای بجنبر برای
 بازی افریده نشده ایم گفتیم برای چکار افریده شده ایم گفت برای
 علم و عبادت گفتیم که این سخن را از کجا افر گرفته گفت از قول
 حضرت علی که **اَلْحَسِبُّنَا اِنَّمَا خَلَقْنَا كَمَا عَبَّيْنَا كَفْتَمُ اِي كَوْلُ لَوْرَا**
 دانای حکیم میباشد مرام و عظه کن یعنی چند خواند که حاصل مضمون
 اینست که دنیا را امید بینم ساق خود را بر مالیده برای هدایت اهلیت
 مستی کرده پس ندنیا برای هیچ زندگیا بهار و نه هیچ درد دنیا
 باقی و بر فراد کوه اسرک و حواریت دوران بسوی جان آدمی من
 روایسند که در دین بر هم پیشی میکنند بعد از آن نظر بچنانست

اسمان ننگنه

افکنند بر ساقش راه مینمونه و اشک از بدکان بر صخره مینویزند
 و میگفت ای آنکه که بر او نضر و زاری بندگانش و ارا نکه بر او است
 از کل واعتماد ایشان ارا نگی که که چیزی امیدوار امیدار او داشته باشی
 خوار نمیکند و امیدوار او درده میشود چون کلامش تمام شد
 بهم هوش افتاد سرش در کنار کوفتم و حال از ویش با سینه
 پاک کردم چون به هوش آمد گفتم ای فرزند تو را چه شد تو کورک خورد
 سالی بر تو کنایه نوشته نشد گفت دور شو از من بدوستی که
 من ما در خود داد بدم که انش می افروخت با منم در دست در
 خاک گرفت مگر به منم ریزه من همین سم از منم ریزه ها انش جراتم
 باشم پهلول گفت از این سخن فارغ شد من به هوش در افتادم
 چون به هوش آمدم نظر بکودکان کردم آن کورک را با ایشان ندیدم
 از ایشان پرسیدم که کورک بود گفتند نه نشناختی او و گفتیم نه
 گفتند آن اولاد حسین ابن علی است ای برادر با درک کردن و
 خون آن عذاب اخروی داشته باشی با این روش است که قدرش مذکور
 شد پس مردم کردند که بمقتضای این کرمه کل نفس فائقه الموت

Handwritten marginal note on the left side of the page.

جانداری همچنان خواهد شد و هر زنده شریف تا گوشت را با بد چشید
و ذی حیوان در این دار فانی نمی آید ماند و هر کس در چنین بر
بسیار دوست میداری آخر الامر از آن جدا میسازد پس قبل
از آنکه نوز جدا کنند از آن فرادوستی و خواهرها از دل بیرون کن
که هر چند مخلوق نوباً با هم پیشتر است در وقت مردن قطع عداوت و جدا
شدن از آن دشوار تر و موجب حسرت شد بد میگردد ای برادر اگر
چنان طریقه میسر است که اهل و عیال نفع اخیری نوزاد منظور میدارند و بعد
از نوز بفرستند پس با شنید که بر نوز چه روی خواهد داد و دوستی
ایشان بر نوز حاصل است بچین بلکه اکثر وارتان زندگی نوز بچین اهل
که از برای ایشان بمنزله غلام و کنیز خدمتکار با اهل و سعی کنی
که اموال پیشتر بهرسانی و ایشان اسیر لغت کنند پس نوزاد و دست
دارند از برای نفع خود در باب اینکه قطع عداوت از نوزادان
و عینه با بد کرد و در اعمال خیر سعی باید شد چنانچه مشغولست
که شخصی با حالت الحضا رو داد و از مرگ بر او ظاهر شد پدر
درد و زن و فرزندان او شروع بگریه و فغان کردند پس استغفار

چشم از کوه

چنانچه چشم باز کرده متوجه پدر شد و گفت ای پدر چرا گریه میکنی
گفت ای فرزندان جهنم ان میگویم که الحال پیوسته نماند ام و کارش
از من نمی آید و خوشحال بودم با اینکه نوزاد زنده شدیدی دارم و در
ایام ضعف و سستی عصا کشن میخواهی بود و متوجه بعضی کارهای من
میشوی امر و ذکر نوز من نهی بزحمت می افتم پس رو کرده بر آمد
نمود و گفت نوز چرا گریه میکنی او گفت چرا نگریم برادر پشت برادر است
و در دنیا معین است امر و من بی معاون میشوم و پشیم نمیشکند
پس رو کرده بزنی خود و گفت نوز چرا گریه میکنی گفت از برای آنکه غمخواری
فرزندان بیهوشی و بایست مخصوص اب و نان ایشان میشدی و امروز
نوز فوت میشوی من بگسور پیوسته میگردم و بسبب تربیت کردن
فرزندان بزحمت گرفتار میشوم پس رو کرده فرزندنان که شما چرا گریه
میکنید ایشان گفتند که چون نگریم که امروز در پیهم میشوم مثل نوز
پدری از دست ما میروی پس استغفار بعد از استماع این سخن بگریه
در آمد و گفت وای بر من شما همه گریه از برای پیچاک خود میکنید
نه بر حال من که هر دو بر حال من ناست بخورد که پیچشم فبعضی روح

من میشود و در آن فوئتها و بیکس چه قسم فیض روح من میشود
و در آن فوئتها و بیکس چه قسم بسبب خوام بود و عذاب فز و ماز
و عطر ب انرا چه نحو ثاب خواهد بود چون روز بیست شود
معا بد و حساب من چه نحو خواهد شد ای در بجا که در اینجا
بگذرست و افعی نداشتیم ای برادر رحمت خدا در فرام جمیع میفرماید
که ای جماعتی که ایمان آورده اید مباد اما آما شما و اولاد شما
تغافل گردانند شما را از بار خدا و اطاعت پس کسی که بسبب مال
و تحصیل مال و تزیین و اولاد از عبادت بازماندگان او زبان
کار است ای برادر مرد و سعی غیر از خدا از دل بیرون کن پیش از آنکه
نور از دنیا بیرون برسد اگر اهل و عیال و فرزندان خود را دوست
میداری بدانکه عاقبت مرگ نور از ایشان جدا میکند و بانو
رفاقت نمیکند پس دوست و رفیق رسان که هرگز از تو جدا
نشوند و در لذتهای و شدت آنها بانو رفت کنند چنانکه راه روان
طریق بندگی و فریاد رسندگان روز در همانندگی همدار روز
کم کشنگان باد بجهل و نادانی خندانند که چون اجل رسد

میرسد و حال حاضر دارد و میدهد اهل و عیال و خویشان او را
در برابر او مثل میگردانند و مال او داد بر پیش نظرش میدارند پس
در آنوقت که بپایین نمود که وقت مرگ رسد است و علاج و جان
غیر از مردن نیست و دستش از اعمال کوتاه شده از روی غمزدن اولی
و در حال اضطراب و ضعف زبانی منوجه اهل و عیال خود کرده
میگوید که من در هر روز بنیاد شکر شمارا بسپا کشیدم و بسبب
استراحت شما از سخت بسیار برخوردار شد ام و عمر خود را صرف
نگاه داشتن شما کرده ام الحال روز در همانندگی و بیچارگی هست
ایا میتوانم که شده و ای از من برادر بدید که در پاید ایشان
در جواب میگوید که اوها کاری بر نمی آید بجز آنکه نور غسل
در بهم و کفن کنیم و در قبر گذارند بجای خود برگردیم پس آن بیچاره
از فرزندان و خویشان ما بوس و نوا مید کردید و با موال
خود کرد میگوید که والله من نور را بسپارد و دست میدا نشتم
و بدن خود را بسبب انداخته نور را بمرور با جمع کرده ام در
تحصیل نوساعتی بناسوده ام و در صرف کردن تو بجهل بودم الحال

وقت است که بهره و نفع تو بمن رسد و اعانت من کنی پس او میگوید
که تو از من بهره و نفعی نیستی بجز آنکه گفتن از من برداری و از
این خانه بیرون رفتن در زحمت پنهان شوی و وارثان تو
مرا نصرت نمایند پس آن بچه را می یوس می شود نظر می کنند در گوشه
مرد صغیر می بینند ایستاده با چشم گریان و آه و حسرت گشتان
با و می گوید تو کیستی پس با و می گوید من عمل صالح تو ام و تو مرا
نمیشناسی عم که من مباحثی که من از تو جدا نمی شوم در هر روز
در قبور تو ام و چون از قبر بیرون می آیم همراهی تو می کنم تا تو را
و مرا بر حقیقتی از من کنند پس گوید و الله که خواهان تو نبودم و
پس در شوار بودی و در پناه که من غافل بودم از مثل تو باره مرغان
و اسیران را چه نقصی که در دوشی تو ای برادر چنین حکمان
کن و نداد که خود بگری چنانچه از آن حضرت منقول است که حضرت
عیسی علیه السلام در دعای خود که خدا او را زنده کند چون زنده شد
گفت از من چه میخواهی گفت میخواهم که در دنیا مونس من باشی چنانچه
پیش از در دنیا بودی گفت با عیسی منون شدت و حرارت مرگ از من

بر طرف رفتن



بر طرف نشد میخواهی مرا بار دیگر بدینا اوری که مرشد دیگر منحنی جان
کنند و با چشم پس او را بگذاشت که بهتر بازگشت و در حدیث دیگر
منقول است که جوانی چند بودند که خدا را عبادت میکردند و بعضی
و بیاینها میگردیدند و در روزی بر سر قبری رسیدند که مندرس شده
بود گفتند بیایند نادعا کنیم شاید خدا این مهت را زنده کند و از
او سؤال کنیم که چه قسم مرگ را چشیده پس دعا کردند پس از آن
غیر متنی بر او آورد با موی سر و پیش سفید و حالت از سرش فرو
صورتش نرسان و لرزان و چهره دهن بسوی آسمان باز کرده
با ایشان گفت که برای چه بر سر من ایستاده اید گفتند دعا کردیم
که خدا تو را زنده کند که از تو سؤال کنیم که چون یافتی مرگ را
پس گفت تو در سه سال است که در این قبر می ایستد و هنوز زنده ای جان
کنند از کلمه من بیرون نرفته است از او پرسیدند که روزی
که مرد پیری بود و موی چنین سفید بود گفت نه اما چون حال
صدای شنیدم که بیرون ای از خاک خاکها و درین گها بدتم
جمع شده روح در آن داخل شد و نرسان با این سرعت بیرون آمدم

و چنان دانستیم که فیهامت قائم شده از هول فیهامت موی سر و
سهند شده ای برادر هر کس معصیت میکند بسبب محبت دنیا
وادی که خواسته باشد که خود را از این درد نازع گرداند بسیار
تفحص کند که در وی این درد چیست و طبیبان کلبت بدانند
طبیبان از برای این دردها نسخه ها نوشته اند جناب اقدس
نبوی و اوصیاء اوست و معالجه این درد را اخبار و احادیث
بسیار از برای بیماران این مرض بیان کرده اند و از تجربه بدست
آنند که هر کس و تفکر در این بی اعتباری این داروفاقی است
چنانچه منقول است که در وقتی حضرت داود نبی بمقام حضرت
خزیمه عبور نموده بعد از ملاقات پرسید که هرگز قصد کنای
کرده گفت نه فرمود که هرگز مایل بلذت دنیا گشته و فرمود که ای
گاه واقع شد حضرت داود فرمود که خواهش دنیا بهر سبب چه
میکنی و چه کونه او را از خود دفع مینمائی که با این شعبه رفتن
این دره میروم و از آنچه در اینجا است عبرت میگیرم حضرت
داود بان مکان رفتند و در آنجا از این رضاده و کاسه و اسفندان



پرسید چند بران افتاده و لوحی از این گذاشته و بران نوشته
که منم فلان که هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر بنا کردم
و هزار دختی بکار و کرم عاقبت خاک فراموش من شده و سنگ
بالین من گردید و با کرمان و مازان همسایه گشتم پس باید هر که
بر اینند فرود بدینا نکرود و در حدیث دیگر روایت کرده که
حضرت رسول بجز ناز مجلس فرمود که با مپد ایند که عاقل ترین
شاکست گفتند با رسول الله گفت عاقل کسی است که با دست
پیشتر کند تا از برای او مهتر کرد گفتند که علامت مهتر شدن
مرك چیست فرمود که نشان این بی رغبتی بدینا و پهلو خالی
کردن از خواهشهای نفسانست و در آوردن سیرای جاودانی
و عمل کردن از برای آخرت و هفت سکان شدن در فقی و نوشته
بهر سبب این از برای خانه خالی و نهنگانی و مستعد بودن از برای
روز فیهامت و در حدیث دیگر فرمود که با دست بسیار کنند
که اگر باشد فقی بر فقر خود صبر کند و با این سبب این عظیم صاحب
میشود و اگر غنی و مال دار باشد با دست با دست دنیا و در نزد شما بپرداز



میگرداند و دوستی از ازل شما بیرون میگرداند پس شما باز خود میگردانید
 و بصورت خیر صریح میمانند و با این وسیله تو آنها بسیار تحصیل
 میکنند ای برادر هر که اصعبی است و پیش و ایا ان ما از ان نرسان
 بود اند پس چونست که ما و تو فاغ نشسته ایم و بزینت دنیا
 مشغولیم و خورد داری میکنیم وارد شدن است که چون حالت
 احتضار بر امام اخبار حضرت امام حسن و داد مانند باران
 اشک از چشم مبارکش جاری کرد بد شخصی از حضار بخدمت ان
 حضرت عرض کرد که پدر و مادر من فدای تو باد یا بن رسول الله چرا
 در این حالت کربان شده انکه از خطا و گناه معصوم مبرا و پیش
 وای متفیان پس ان امام عالمی در فرمود که کوبه من برای
 اشک که براهی میروم که رگ من مندم و بخدمت خداوندی میروم
 که مندم که از من راضی است یا نه ای برادر بدانکه عیبها که دنیا
 بمرتب رسیده و بی اعتباری او بخوبست که احتیاج بنویسند
 ندارد چرا که روز مشاهده میشود که دنیا با ما بشو چگونگی
 میکنند و چه فریبها میدهد چنانچه تشبیه کرده که دنیا مثل آتش است

کشند

کشند که پشت او نرم است و نقش و نگار بسیار دارد و شکش
 پرازد هرست و اگر طفل باد پوانه او را به بیند چون عقل ندارد و از
 در شکش اطلاع ندارد و نزد یک او میبرد و دست بر پشت
 او میگذارد و با او بازی میکنند پس ان افعی چنانکه عادت او است
 در بر او میزند و او مملک میگردد و اگر عاقلی ان مار را بیند چون
 از در شکش با خبر است از نقش و نگار ظاهرش فریب نمیخورد
 و از او میگریزد این مال و اسباب دنیا شایسته بن است و کشتی
 طلا و نقره از ادر نکین است پس کورک مزاجان و در پوانه و صفیان
 مایل میکنند پس بحرام میزنند و معصیت خدا میکنند و مغفول
 زنده بجای مردم میشوند و همبندگی شک ایشان بر شد و بگردن
 ان نمیکنند که این طعام ان چه صرف است حد است با حوام
 با سبب تحصیل عذاب قیامت و از برای خود میکنند و از
 در شکش با خبر است از نقش و نگار ظاهرش فریب نمیخورد
 با این قسم فریب میدهد و بعد از ان مملک میگرداند یا نا احوال
 افعی را معلوم نکرده عادت دنیا چنین است در مملکت دنیا

جماعتی که خود هستند در طلب آنها چنانچه از حضرت امام موسی کاظم
پرستند منقولست که در نیا از برای حضرت عیسی فرموده شد
کردند بصورت زن از در فی لیس آنحضرت پرسید که چند شوهر
کرده گفت بسپتا حضرت فرمود که هر روز اطلاق دادند گفت ندانم
امم را گشتم پس حضرت عیسی فرمود وای بر شوهری که باقی مانده
چرا عبرت نمیکند از حال شوهران کشته شده ای برادر چگونه کسی
دل بستگی با این سرای فانی داشته باشند و چه نفع از این عذابها
مکاره میشود و داشت گفتی تا که یا اهل خود چه مکرها میکنند در
وقت صبح بخند پادشاهی مینماید و بشام برخاک مذلست
می اندازد هر کس که یکساعت خوشحالی کند چندین ساعت خون
کشد و هر که دهان خود را با یک لحظه بخندد کشته شود و در آنها
اشک حسرت بر و حسرت جاری کرد و هر که برو کردن دنیا
گردد پس بسبب پشت کردن غمگین و با غم و اندوه مصائب
و هر کس چند روزی بصحبت بدن کند رانند چند روزی
بیماری خواهد بود هر کس بر مسند حکومت چند روزی غم

شد بعد از آن بسبب عزل خا و ضعف کردید و هر کس بسبب
وجود فرزندی فرحناک شد پس بمرک او دلکبر و مکرر کردید
ای غافل ملاحظه کن که طلاق دهنده دنیا و فریاد در سر روز
جز آنحضرت علی رضی در این مدت این سرای بظا در بعضی خطبها
چشم مواعظ و نضاج فرموده اند از آنجمله فرمودند که ای گروه خلائق
چگونه در وصف خانه که اولش مشقت و عناست و آخرش سستی
و فناست و در حلالش حسابست و در حرامش عقاب هر کس که
غنی میشود در آن مغفونست و هر کس که محتاج میشود بخر و نشت
و هر کس از برای آن سعی کند بدستش نمی آید و هر که ترکش میباشد
رو با و می آورد و هر که خواهد از احوال او عبرت گیرد و پندنا شود
او را بپندد پندنا میکند نظر کنید دنیا بردارنده از آن
اعراض دنیا پندنا سو کند که بعد از آن زمانی ساکنان خود را
که در خانه انداخته اند پند میکنند و آن کسانی که بنوعیها
او مغرور گردیده اند به پستی و فالج و دردها و مصیبتها گرفتار
میکند آنچه از دنیا پشت کرد و رفت بر غنیمت برد و آنچه اینده است پندوان

دانست که چه مطابا راست که انظما وان توان برد و خدا رحم کند کسی را
که در احوال دنیا انکار نماید پس بعین همان بینا میشود ای برادران
اها چنین بیوفائی را اختیار نکنید و دوست خودی بنیاد پید
و دل بران می بندید و بران حرصی و دزدید پس بدخانه است این
خانه برای آن کسی که انرا هم داند و از آن در ترس و اندیشه نباشد
پس ایها القاسم بدانید و خود هم میدانید که این دنیا را ترک خواهید
کرد و از آن بچانه دیگر نقل خواهد کرد پس بکبریا از این دنیا
ای برادران ایشان که پشت زمین را بدید کرده اند بزیر زمین و از
و سعزها بلندی و از روشنائی بنیاد یکی در ظلمت فرار گرفته اند و باز
بروی برخواهند گشت بخوی که مفارقت کردند بسوی حیرت داعی
و خانه باقی چنانچه حضرتعالی میفرماید که چنانکه اینها کردیم
در اول خلوق ایشانرا برخواهیم گردانید و وعده است بر ما لازم
البته چنین خواهیم کرد و از حضرت سیدالمراد
و منبع اسرار محمد مصطفی مرویست که در وصیت با بود در عقیقه
میفرماید که ای بود ز بجز ان خداوندی جان محمد پدید آید و دوست

سوکند

سوکند که اگر دنیا نزد خدا برابر بود یا بر پیشه و یا بر مکنس کافران را
بنا غیر بنیاب میدادند ای بود ز ملعونست و آنچه در دنیاست ملعونست
مگر چیزی که از آن مطالب اخرف باشند و هیچ و اخلاصشمن نمیدارد
مانند دنیا خدا دنیا را خلق فرمود و از آن امری نمود و نظر الهی
بوی نظر بود و نخواهد فرمود تا منام فیا من ای بود ز حضرتعالی
و حی فرمود بسوی عیسی که ای عیسی دوست مدار دنیا را بدستی
که من دوست عنیدم و دوست دارا خیرا بدستی که باز گشت
همه با نجاست ای بود ز جبرئیل بنی دمن آمد و کلید خزانهها
دنیا را برای من آورد و براسی اشهری سوار بود پس گفت ای محمد
این خزانهها دنیا است بنو میدهم و از هر ره تو نزد خدا نفعی آخرت
چیزی که میخواهی من گفتم ای حبیب من جبرئیل مرا بد دنیا احتیاج
نیست با این خزان این هرگاه سپی میبشوم پروردگار خود را شکر
میکنم و چون گرسنه میبشوم از او استوال میکنم ای بود ز
حرام است بردنهای شما شناختن شریف لذت ایمان تا ترک دنیا
نکنید و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول بر بنغال مرگ کوش

بریده که در برزبله افتاده بود کز شنید پس با صاحب خود فرمودند که این
بزغاله بچند می رود گفتند که اگر بود بپیکر هم نمی آید حضرت
فرمود بحق آن پروردگاری که جان من در دست قدرت اوست
که دنیا خادراست نزد خدا از این بزغاله و از حضرت صادق ۴
منقولست که حضرت موسی و حی نمود که ای موسی خود را
بدنیها مایل مگردان مثل میل کردن ظالمان و دوست مدارد دنیا را
مثل دوستی کسی که دنیا را بدو مادر خود فاختن کند ای موسی
اگر تو را بخود بگذارم که اصلاح نفس خود کنی بر تو غالب خواهد شد
عجبت دنیا و دنیا طلبان ای موسی پیشی بگرد در جهنم و طاعت بر
اهل خیر و ترک کن از دنیا آنچه را بان احتیاج نداری و در بد خود را
میفکن بسوی آنکه فریب دنیا را خورده و او را بخورد و آنگاه شکر
لهذا این مقدار در منزلت دنیا احادیث وارد شده که سایرمانی
نوشته اند و ما را با ترک آن امر فرموده اند تا ملئما که حضرت علی ۳
و علماء و صلحا و حکما چه مقدار ما و اولاد بوزنک دنیا ضعیفست
گردد اند بلکه نفسانی و فجار میگویند بنهن که دنیا اعتبار ندارد

و ما کراه

و ما کراه شده انهم و احدی از عاقلان با این فائز شده اند که دنیا
محل استراحت است پس با تقاضای جمیع خلایق و بحسب شیخ و مجرب
صیبا پدید می آید بر خادرات دنیوی نشود و قصد اخلاصت در این
سرای پر کردن نمائید ای برادر بدانکه دنیا خانه پر کردنست
و خانه نجات است نه خانه استراحت و نه خانه نعم و اندوخت
نه خانه نشاط و سرور پس هر که مؤمنست می باید البت بهر منتهی
و بلتیرها گرفتار نشود هر که کافر و عاصی باشد در نعمت و استراحت
بجهنم آنکه بقدر بلایه که در دنیا بمو من میدهد دهند در روز نیامند
صاحب فریب و منزلت میبشود و چون اخوت عاصیان خواب است
و برهه از آن ندارند اما چندی روزی زندگانی موافق خواهرش
ایشانست ای برادر اگر ببلای گرفتار شوی با فقر و تنگدستی
دوچار شوی و نهاده که ناشکری مکن و بسبب جنج اجور و مزخرف
صنایع مگردان زیرا که هر کس صبر بر مصایب نکند و ناشکری نماید
دنیا و اخوت او ناچسب میگرد و چنانچه حضرت رسول ص فرمود
که دنیا زلفان مؤمنان و برهمنگ کافرانست و هیچ مؤمنی صبر نمیکند

مگر آنکه عزون و مغفوع و چگونگی عزون نباشند بدانکه حقیقتاً دنیا
از برای رحمت مومن خلق نکرده است و در خود مرایب و امان بلاها
با و میسازد و برای دانشان حفظت این مقال نظر در احوال
انبیا و اوصیا و اهل بیت رسول خدا کا نیست و بحسب تجربه
معلومست که هیچ چیز نفس آدمی را اصلاح نمیکند و سوار و سلاهم نمیکند
مانند بلاها و مصاحب موجب زهد در دنیا و رعایت با سوار خرد
و توبه بجانانند من الهی بگریختن آنچه از حضرت صادق منقولست
که حضرت رسول خدا فرمود که حفظت برای عظم کرامت میفرماید
و چون خداوند عالم بنده داد و ست داد و او را ببلاهای عظم گرفتار
میما بدایس گرفتار باشد او نیز در خدا خوشی خواهد و اگر بسخط اهد
سخط الهی خواهد و در حدیث دیگر فرمود که خدا امان مومن را
گرفته بر اینکه قولش را قبول نکند و سختش را تصدق نکند و از
دشمنانش انتقام نگیرد کشید و خشم وافر ننماید دشمنانند
مگر بفضیلت خود ز بر آنکه در دنیا او ممنوع است از انتقام
و در حدیث دیگر روایتست که از چهار خصلت خالی نمیشد اول

همسایه کرد و ازار کند و هم شیطان که در مقام گمراه شدن
او باشد سپه منافق که پیروی آن نماید چهارم مؤمنی که حسد
او را برد و این بر او از هر دشوار تر است زیرا که آدمی فدا
برادی بندد و مردم قبول میکنند و بسند معنی از حضرت
رسول ص منقولست که حفظت میفرماید که اگر نه این بود
که من شرم میدارم از بنده مؤمن بر او کفر نمیکند اشتم که عورت
خود را بان مسطود نماید و بنده که امانش کامل باشد او را مبتلا
میکرد این بضع فوت و کمی روزی پس اگر بسپارد لذت شد بر او
بر سپردنم و اگر صبر نمود با و صیبا هات میفایم و از حضرت امام
محمد باقر منقولست که حقیقتاً در عمل را بوز صبر میفرستاد
در هوا بکند بگردانان کوردن یکی بد بگری گفت که حفظت برای ما
فرستاده بدر با امل بکجا بری از جتباران ماهی از ز کرده است
من مهر و م آن ماهی را بلام آن صیبا که از برای او شکا رکنده مان
کا فرود دنیا بمندها از روی خود برسد پس او از آن بد بگری پرسید
که تو را بچکار فرستاده اند گفتن مرا بکار غیبی فرستاده اند پاک

بنده مؤمنی که روزها روزی میگذرد و بقیه عبادت میکند و صدقه
او در اسماء آنها معروضت دیگری از برای افطار خود بارگزارده است
مهریوم که در یک او و اسیر نکون که ثمان مؤمن بسبب ان امانت ^{بپوش} پنهان
مویزه امین همان برسد و در حدیث دیگر حضرت صادق فرمودند
که خدا در زمین بنده گان خالص است که هیچ شخصه بر زمین
نفرستد مگر آنکه از ایشان با نهدارد و هیچ بلائی نمیزند
مگر آنکه بسوی ایشان میفرستد و فرمود که خدا بنده را دوست
میدارد و او را در بلاها غوطه میدهد غوطه داری و فرمود
مهریزد فرو بر بخشی پس چون دعا میکند حقیقتا میفرماید بپیک
ای بنده من فارم که آنچه تو میطلبی بسوی تو فرستم اما آنکه
اگر در خیره نماهم بهر است از برای تو و حضرت صادق فرمود
که بر من چهل روز نمیگذرد مگر آنکه او را الهی عارض شود که
باعث اندوه او شود و با این سبب او سزاگوار گاه میشود
و در حدیث دیگر فرمود که شخصی حضرت رسول را بطعامی دعوت
نمود چون بخانه او درآمد مشاهده فرمودند که مرغی در بالای

دیوار شخی کرد و آن شخم افتاد و در همان راه بیخی بند شد و شکست
پس حضرت از این معجزه فرمودند آن شخص گفت که از این شخم فخر میدارم
بعزت اخذاتی که تو را بواسطه فرستاده است که هرگز بمن نقصان
نرساند چون حضرت این سخن شنیدند برخواستند و از طعام
او تناول نفرمودند که هرگز نقصان با و نفرستد خدا را در حاجت
توست ای برادر با وجود این احادیث دیگر مؤمن چه نوع داری که
در این چند روز عمره و انقواش او کارها را عا شود و حرم
واندوه نداشتند با شد هرگاه مصیبت و اندوه دنیا باعث رنج و سرد
عظمی میکرد پس تو چرا با این معنی راضی نباشی و بسبب عدم رضا تو اب
مصیبتها شکی ضایع گردانی بدانکه در حدیث صحیح وارد شده است
که چون روز نماز است شود حقیقتا حیرای صابران و نخت کشیدگان
میدهد هرگاه مؤمن میبیدند که دروغا بل پنج روزه این مقدار ثواب
و اجر میدهد که لحصا صفتان خود دارند و میکنند که کاشف در
دنیا همیشه بدن مرا بفرست میبیدند تا امر و زاجر و مزمن پیشتر میشود
ای برادر حقیقتا ^{بپوش} پنهان انا المسکنة لعلهم یعنی من در نوری دلمهای

شکست ام پس ایشان همیشه بیا خدا میباشند نه انجمنی که فریب
شیطا خوره اند در جنبه های دنیا فریب کنند و حال دنیا نکبر میکنند
ای برادر من زین نفس بخور این پنج روزه دنیا اسراحت و طلب تن پرورد
میباش و تا مل نما که اگر دنیا مکان اسراحت و خوشحالی میبود میباش
که پیغمبران و امامان و بنده کمال صالح خدا همیشه در پیش و نشاء باشند
و مصیبت و غمی از دنیا با ایشان نرسد بلکه معربان در کاه خدا کن
اوقاف در حزن و اندوه و کوه بوده اند و بجزها و مصیبتها در این
دو فایده کشیده اند حدیث کنندگان چنانچه وارد شده است که چون
حضرت آدم در بهشت بفریب شیطان نزل اولی نمود و او را از بهشت
بیرون کردند صد زحای مدهد در کوهها و صحراها میگردید و از مفارقت
بهشت انقدر کوه کرد که بد و خد روی و نهراثر کوهها مانند و نه
شده بود و متصل اشک بر پیش جاری شد و حضرت بعضی
بضراوت فرزند خود پوسف میبلا کردید و انقدر کوه کرد که چشمها پیش
نابینا شد و باز از کوه نمیشد و ساکت نمیکردند با و گفتند که ای
پیغمبر خدا اینقدر کوه و زاری مکن و خود را به شفت بنندان المینه که کو

حالت

حالت نرسد چنان بکنند از مفارقت و اندوه هلاک میشوند
و حضرت پوسف در وقتی که بزندان محبوس بود از مفارقت پدر
بزرگوار شنب و روز کوه میگردنا و وقتی که اهل زندان با و گفتند که از
بسکه کوه میکنی آرام از ما برداشتی بار و ز کوه کن و شب آرام کنی
با آنکه شب کوه کن و روز ساکت باش پس آنحضرت فرمود که اهل
زندان مفارقت دوستان جگر است میبکنند و استن چشم
جاری نمیشد از خصوصه مفارقت چنین پدید میآید که میبماند او نهی
از مفارقت مفارقت من شید و در کوه و زار است
و اما سهند زندان عالمیان و دختر پیغمبر الحزان زمان فاطمه زهرا
بر وفات پدر بزرگوار خود انقدر کوه و زاری میکرد که اهل مدینه
گفتند که ای دختر رسول خدا از کوه بنود لهای ما کباب شد
و دیگر نام شنیدن کوه بنودان بهم لبوس با این سبب آن حضرت
در سینه بجای سنان میزد و بعد از کوه و زاری بسبب آنکه از آن
همیشه بخانه مراجعت میفرمود بعد از پدر بزرگوار محزون بود
و همیشه حاشا میباران متصل حضرت میکشید و ملازم عمر اعبادت

حالت

بود و چون حضورت رسول خدا از دنیا مفارقت نمود بلال مؤذن
انحضرت اذان گفتن را ترک کرده بود روزی حضرت فاطمه زهرا
فرمود که کجا است بلال مؤذن پدرم که دراز و دارم که صدای او را
بشنوم پس این جناب بلال رسانیدند که مفارقت پدر بزرگوار
بران معصومه و لا ینارن پادشاه میکنند حال میخواهد که صدای
اذان تو بشنود البته سرعت کن شاید فی الجمله با عتق نسلیان
عمرت کرد پس بلال شروع نمود با اذان گفتن چون الله اکبر گفت
حضرت فاطمه ابرام مبارکت رسول خدا را میگردانند و سر را بر
استگ حضرت از چشم مبارکت جاری کرد و از کمره حضرت خود
نخواستند نمود چون بلال اشهد ان محمدا رسول الله گفت آن معصومه
نفره زد رویه موش کرد بد رویی که آن رسیده که فاطمه از دنیا مفارقت
نموده بلال گفتند ای بلال اذان را قطع کن که در حق رسول خدا از
دنيا رحلت نمود پس بلال خاموش شد و دل مؤمنان را بگوش آمد
و از وقوع این حال استگ از دیده ها جاری شد پس بعد از مدتی
انحصرت بر موش آمد فرمود ای بلال اذان را تمام کن پس او گفت پدر

و ما درم

و ما درم فدای تو باد ای دختر رسول خدا میناسم که اگر پدر صدای
مرا بشنوی هلاک شوی پس این جناب او را معاف داشت و حضرت سید
الاستاجد بن و فدیة العارفین چهل سال بر پدر بزرگوار گوشت
و چون طعام از برای او حاضر میکردند تا آن طعام را از آب در دهان مخلوط
نمیکردند که مایل نمیشد خورد و میگفت من چگونه طعام خورم و حال
اینکه سید جوانان بر مشقت فرزند رسول خدا گریستند شهادت شد و چگونه
ابا تمام و حال آنکه پدر بزرگوارم باللب نشسته او را کشند و از این
شکستان میگفتند استگ حسرت مانند طوطی باران از چشم مبارکتش
جاری کرد و همیشه با این جبهت بود تا بملاقات پدر بزرگوار خود
رسید و مخصوصا زاد کرده ها انحضرت نقل کرده است که روزی مولای
من علی بن الحسین بصحرا رفت من از عقیبان رفتم دهمم که انحضرت بر رفت
زمین نا همواری بسجده آمد و کمره وفاری میکند و صدای او این که
الهی بلند شد بسجده هزار مرتبه بن فصلیل را خواند که لا اله الا الله جل جلاله
لا اله الا الله فبیتا ورنی لا اله الا الله ما بنا و رضد یفا چون سر مبارک
از سجده برداشت و پیش مبارکتش از آب در دهان اش زعفرانی شده بود و روی

امام زین العابدین

و من از اشک چشمم که هر بارش کل کرد به بود من کفتم پدرم درم نلای
تو باد ما بن رسول الله ای افغان من سوز و غم آن نرسیده که این کویه
تو که تیره یون و لام مقام فرمود و بخت حضرت یعقوب پیغمبر بود و پیغمبر
زاده بود و دوازده پسر داشت یکی از آنها تا پیدا شد از اندام او موی
سرخ سفید شد و پیشش خم شدند و در بدامش ناپیدا شدند و حال
آنکه پسرش زنده بود و خنک کشیده پدر بزرگوار و برادر و برادر
و برادر و درون از اهل بیت خود را کشید و بدیدم ~~بیت پیغمبر کرد~~
یعقوب از فراتش کور شدند چون نگریم من که خدا و درون که کور
گویی من کمتر از یعقوب نیست او چه کرده بود من پیغمبر که تمام
ای برادران و ما اهل خود در این چند روز نذند کافی دنیا بسیار است
و هر که اندک قدری بدد کمالی بهم رسانند البتة اکثر اوقات از اوقات
و بلایات عز و شرف ای برادر این معنی از اوقات و اخبار و معاون است
که در مقام دنیا و ما فرجه را بجهت وجود حضرت رسالت پناه و اولاد
او اقریب و ایضا از آنها خدایون بریزد و اشرف کلمات که مانند هیچ
پیغمبر از برکت ایشان از خداوند عالم طلب طلبند و ایضا از او سینه

خود

خود پیغمبر دانند پس ای غافل نامل کن که پیغمبر از آن کوسنی
سنت بر شکم مبارکش بست و حضرت امام منتهیان از این بیچارچه
نان خشک و جامه درشت مناعت کرده بودند و از هم بعضی اوقات
مبشتم نمیشد و اکثر اوقات کوسه بودند و در وقت اضطرار بعضی از
اب فادری پیغمبر نبودند و دختر رسول خدا پیشم از برای پیغمبری
مبشتم و نذر میجویم که مبرکت و حضرت امام حسن و امام حسین
که سید جوانان اهل بیتند بعضی اوقات از شدت کوسنی
ماتند و در پیوسته از نمان جو سپهر میخورند و اهل
دنیا بعضی از اولادان حمله می کنند که بجهت دنیای فانی دندان
حضرت رسالت پناهی شکستند و استننا و سحر بان مطهر عجایب
دادند درونی کنند که هدیه آن سبکو به با وجود آنکه ابر و ما
بیتلوق عن الهوی در شان آن بر کرده آمد بود بعد از آن حضرت
عصب خندان و جانفشین او نمودند و پاری و نماندند و در پیوسته
براه زدند و خانه امیر المؤمنین عمرو الدین زدند و بجای آن که حیرت بلام
و مگر با دست نزل نمودند و در آن داخل خانه او شدند و در سخن

رسول خدا را بدو غنیمت دادند و در بر شما مبارکش زدند و طفلی
که در رحمش بر پیش بود حضرت رسول و بر احسن نام کرده بود سقط کردید
و سر فلان شمشیر بر برهملوی مبارکش زدند که اسفونان بهملوی شمشیرش
شکست و بر همان انادان در بنا رحلت فرمود
و بعد از آن امیر المؤمنین را صفت زدند در مهربان و محبت که سر و
ریش مبارکش از خون که پیشش حصاب کردید و در گوشه خانه عرش
الهی امام حسن و امام حسین را پیشهم کردند و بعد از آن فرزند علی
رضی الله عنهما امام حسن مجتبی را زهر دادند که جگرش پاره پاره کردید
ای برادران بر کسی که با دشمنان این دل بستگی با بنو امیه
دینی داشته باشند چه توقع دارد کسی از این سرای فانی
که پیغمبر خود را بکشند و اولاد و اهل و بیت که بفرمان ملائکه
عرش و کز و بیان عالم بالا صدای ایشانرا کسی نشنیده بود بفرستیم
خدا و محمد همان ان حرم سرا چشم کسی بر زد و قامت ایشان بپفلان
ای برادران اگر تاب شنیدن دارید حدیثی از مصیبت و محنت
اهل و بیت رسالت و ظلمها اهل شقاوت بنویسند تا بسبب

شنیدن

شنیدن و که هر کس بر ایشان خداوند عالم بر ما و نورحم کند و از نقصان
و کناهان ما درگذرد و سپیدان طاوس و دیگران در وایت کرده اند
که چون اهل و بیت پیغمبر خدا را ان اشقیبا اسپر کردند و نزد بنی پد
پایند میبردند چون بنی دینار کوفه رسیدند پیش از مردمان اهل
کوفه بنظر راه بیرون آمدند پس رفتی از اهل کوفه پرسید که این اسپران
از کدام اسپرانند گفتند اسپران محبت چون از زن ایشانرا شناخت
کمترت داخل خانه شد و آنچه از مصلحت و معجزه که داشت از برای
ایشان آورد که بخورد و با آنها بیوشند و داخل کوفه شدند
و اهل کوفه حضرت شاه امام زین العابدین را دیدند که بسپا بخورد
و محبت است و دست مبارکش در غل و زنجیر کرده اند و خندان
عصمت را بر شویان برهنه سوار کردند صدای نوحه و شبنون
بلند کردند حضورت با و از ضعف فرمودند که شما بر ما گریه میکنید
پس که ما را کشته است شهر بن مریه اسدی گفت که در سران وقت
زینب خاتون دختر امیر المؤمنین را اشاره کرد پس مردم که خوش
شوید و بیان شدت و اضطراب چنان سخن میگفتند که کوپا از زبان

حضرت امیر المؤمنین سخن میگوید بعد از ادای محامد الهی و درود بر حضرت
رسالت پناهی و صلوات بر اهل بیت انبیا فی اخبار و عثرات اظهار
گفت ای اهل کوفه ای اهل مکه و هبله یا بر ما میگریید هنوز تابیدها
ما از جور شما را بسزاده و ناله ما از ستم شما ساکن نشد نوشته
از برای اخوت خود فرستادید و خود را مخلد در جرمم گردانیدید
ای شما بر ما گریه و ناله میکنید و خود ما را کشته اید و بر ما میگریید
بلی و الله باید بسپا بگریید و کم بچندید و عینیت و عازایدان برای
خود خریدید و لوت این عازان جامه شما هیچ اجزا بل نخواهد
کرد و بچه چهره شمارک میتوانند کرد و کشتن جگر گوشه پیغمبر و سپید
جوانان بهمشندرا کشتید که ملاز بر کز بدکان و دروشن کنند
حجت خدا بود و در ناله پناه بر او میبردید و دین و شر بعت
خود را از او میخشد لعنت خدا بر شما باد و خود را از رحمت خدا
نا امید گردانیدید و زبان کار دنیا و اخوت شدید و مستحق غضب
الهی گردیدید و مذلت برای خود خریدید بریده بار ستمهای شما
ای اهل کوفه چه جگر گوشه که از حضرت رسالت پاره پاره کردید و چه

برده کین

برده کین از حیرات او بی سز کردیدند و چه خونها از فرزندان
بر کزیده او ریختند و چه صنایع کردید کار بیخ رسوای چند
کردید که زمین و آسمان را فرو گرفت ای انجیب کردید که از آسمان
خون بارید و آنچه از اخوت شما خواهد رسیدای غافلان بحدت
خدا مقرر و میشود که او معاصب عاصیان میبادرت نمینماید
ای برادران چون ام کلثوم صدای ایشان ترا شنیدند از میان
محل صدای که ای اهل کوفه مردان شما مردان ما را کشتند و زنان
شما بر ما میگریید خدا درون ضیانت میان ما و شما حکم کند و
در آن هنگام صدای شیون برخواست تا گاه دیدم که سیرهای
شهادت بر بنه ها کرده بودند پیدا شد و در میان آنها و دی
دیدم در نهما پت حسن و جمال و صفا بود و نور و ضیا و شبیه
نژدین مردم بر رسول خدا و چون ماه تابان میدرخشید و از
خصنا باز ریش میبارکش فلان بود چون زینب خوانون و نظر بران
سرافتاد سر خود را چنان بر چوب حجر زد که پیشانی مبارکش
شکافت و خون از او جاری شد و فریاد بر آورد که ای ماه فلک لاهات

که بگوید نه و منصف کردیدی ای خود شهید سپهر خلافت که از کورش
روزگار و رخ خود داد را مقرب و با دشمنان بود شهید ای برادر مهر بان
فاطمه پیشم خود را بطلب او داد لدای کن ای برادر از فرزندان ما هم
زود خود زین العابدین خبری بگم که بدستش از جویشما مجروح است
و دلش از ستم دوران مغروح پس از سخنان آن نوزد پناه زهرا
اشک حسرت از نری تا نری باز بانه کشهد و از اشک خونین حاضران
و خستار زمین کالکون شد و از دو داه دل سوختگان روی
هوای پر کردید ای برادر اگر بر مصیبتی کریم میکنی بر مصیبت اهل
و بیت پیغمبر کریم کن و اگر بر غریبی و مظلومی کریم میکنی غریبی
و مظلومی سیدالشهدا را بخاطر او و اشک از دیده ها جاری
کن تا زمین دلک از لوت کناه پاک شوی ای برادر دنیا داد و دست
مدار که بسبب دوستی دنیا بود که این چشم ظلمها با اولاد پیغمبر
دشمنی برادران با بددانش که بر لبه سینه که در دنیا بر خلافت
واقع میشود از جماعتی که مؤمن و پرهیزگارند موجب بندگی
موتیه ایشانست و باعث زیادتى نعمتهاى اخوت هم کرد و چون آنکه

سابقه من گوید شد که مؤمن در دنیا بگذرد ای افش بیدار مبتلا میشود
و با بهمنی راضی است که رضانه محمود با سنده که در دنیا همیشه
خانه خراب بود بچندت که نثار با شد چنانچه وارد شده که یکی
از خلفا جو چند نفر از ملا دفنان خود را فرستاده بود که حضرت
امام زین العابدین را محبوس نمایند و نژاد او بر نژاد در عرض
راه یکی از شیعیان حضرت با او رسید چون آنحضرت دانید در
سلاسل و اغلال گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا بن رسول الله
کاشکی پیش از این چشمهایم نابینا شده بود و تو را با پناخت
همیندم آنحضرت فرمود کریم میکنی که دنیا زندان مؤمنانست
ای دوست ما نظر کن بیل نجباب آن زنجیرها از دست و پای
خود برداشت و بزمن گذارد و فرمود هرگاه ما خواستند با شما
خود را با بن خود خلافت کنیم اما دوست میداریم این زنجیرها
بر دست و گردن من باشد که عذاب الهی و افراموش نکنم و هرگاه
مؤمن ناشکری شکند بلکه بر مصیبت و بلا صبر کند یا امید تو را
اخوت و اگر بر او ظلمی واقع شده باشد حضرتعالی که منم حقیقی است

انقسام او را از ظالمان خواهد کشید چنانچه مبرها بد که بعزت و جلال
خود سر کند که در نهایت هیچ ظالی از من رد نمیکند حتی آنکه اگر
یک حیوانی سفاخی بر حیوانی زده باشد از آن زنده میکند و خبر
میدهد و ندارد که حیوان مظلومان میماند و بعد از نعمتها و برآنها
جزای عظیم میدهد پس ای برادران انجمنی که حفظ عالی یعنی با ایشان
گرامت فرموده ان نعمت را از ایشان نمیگیرند و فانی که ایشان
کفران نعمت را گویند و سر نیکبند و معصیت شوند پس ان نعمت
از ایشان سلب میماند و بچشم غضب بر ایشان نازل شود
چنانچه امام محراب فرمود که حقیقتا نسبت اهل بیت را بگوشی
شفقت فرموده باشد که از ضرر دشمنان محفوظ باشند این
حالت از ایشان بر طرف نمیشود اما چون قدر نعمت را ندانند
و معصیت الهی بکنند و اطاعت ننمایند
ایشان بچون مبتلا میشوند و از حفظ و حراست الهی بیرون
میروند لهذا بعضی برآنها ادری مسخر میشود بسبب کیناها ان و معاصی
و مورد خشم و غضب الهی میگردد ای برادر معصیت خدا کردی

عذاب

عذاب دنیا و آخرت اوست تا قبل نما که در امتها ساقی
هر بلیه که بر ایشان واقع شد بسبب بلا تقصیر بود که از ایشان
صادقانه بود بعضی مسخر میشدند و حضرت عزت بزرگ حضرت
رسالت و امته را بر این این امن مسخر نمیکند و بسبب کیناها
عذاب خود را بر ایشان نازل نمیکردند اما وقتی که گناه از حد
بجا و زود بود ای ایشان مسخر میشود و بعضی از ایشان از ابتلا مبتلا
میکند که گناه شوند و بویبر و بازگشت نمایند پس اگر کسی ان
ایمغنی خبر را نشود از معصیت خدا و روی نکند البته ان
هیچ امر دیگر گناه نمیشود و شفی و بد بخت است

ای برادر از خدا بترس و بازگشت کن بسوی او و نافرمان
او مکن و حرام دنیا را ترک کن که میباید با غافل بجنب الهی گرفتار
شوی چنانچه از حضرت امام محمد باقر ^ع نقلست
که حضرت عیسی بر فرشته کن شد که اهلش و حیواناتش و مرغانش
هم مرده بودند فرمود که اینها مرده اند مگر عذاب الهی گرفتار
شدند اند اگر مشغول مرده بودند بگردانیدن میکردند حوار پس

گفتند با روح الله خدا و انجوان که ایشان از نندگند که از اعمال
خود ما را بخیر دهند که ما ان اعمال را ترک کنیم و مستحق الی نشویم
پس حضرت عیسی بر بلندای برآمد و فرمود که ای اهل طبرستان یکی از
ایشان جواب گفت با روح الله حضرت فرمود که بگویند که چون
بود اعمال شما که چنین ملاک شدید گفت طاعت و امر با طل را
اطاعت میکردیم و بسپارد و سبب داشتیم دنیا را و از خدا نمیترسیدیم
و امرها و ارزوها را در دلم داشتیم و غافل بودیم و پیوسته مشغول
گه و لعب بودیم فرمود که چگونه بود محبت شما با دنیا گفتند مانند
طفل با مادر هر گاه که درو میکرد خوشحال میشدیم و اگر گشت میکرد
میکردیم و محزون میشدیم فرمود که اطاعت طاعت چون
میکردید گفت اطاعت کنناه کاران میکردیم فرمود که چه بود
عاقبت کار شما گفت سستی در عاقبت و در نهایت خوابیدیم و صبح
خود را در هوا پدید میفرمود که ما و پرچیت گفت سبب این است
گفت سبب این کدام است گفت که هر هاست از انشور که بر ما می آفرزند
تا روز قیامت فرمود که شما چه گفتید گفت ما گفتیم که ما را بر کردار

بیتک

بدینا نازد دنیا بکنیم و بندگی و اطاعت غایبیم گفتند بما که دروغ
میکویند فرمود که در میان ایشان چرا همین تو با من سخن گفتی و غیر
از تو سخن نگفت گفت با روح الله لجا هم انشور بر سر ایشان است
و در دست ملتکه عذاب و شداد است و من در میان ایشان بودم
و از ایشان نبودم چون عذاب نازل شد مرا هم با ایشان فرار کردی و من
با یک مواد بچندام در کنار جراتم عهدام که در انشور خواهم افتاد با
نجات خواهم یافت عیسی و بخوار بین کرد که ای دوستان خدا نان
خشک با نمک در پشت خوردن و در زیر بارها و مهان خاک و رو بهما
خواهید ن بهر است که موجب عاقبت دنیا و آخرت است ای بولد کنناه
و نافرمانی خدا کردن موجب عذاب خدا در دنیا و عذاب جهنم در آخرت است
و بهما در دنیا کنناه را سهل شمار چنانچه عادت اهل دنیا است مگر
میکویند کنناه را سهل میباشند و ند که مردم کنناه چند میکنند که
این کنناه ما برابران فطره است در مقابل در پا و با این سبب
کنناه را سهل میباشند اما امام محمد باقر فرمود که کنناهی امروزند
نشود است که کسی بگوید که کاش مرا سواخند میگردند مگر به این

کنانه و حضرت امیر المؤمنین ۳ فرمود که هیچ بنده نیست مگر آنکه
بر او چهل پرده پوشیده است استغفار آنکه چهل کنانه کبیره بکند پس غلام
ان پرده در بدنش شود پس بداند که میگوید خداوند این بنده هیچ
کنانه نمیکنند و ما را شرم می آید از کارها و پس جفتعالی
و حی میفرماید که با الهای خود را تا او بر داید پس در اثر نیت در
آسمان و زمین رسوا میشود پس هر آنکه میگوید خداوند این بنده
نوعی بن پرده روید و رسوا شده پس جفتعالی میفرماید که اگر این
بنده من میباید استم که در او چیزی نیست غیبی که شما با او خود را
از آن بردارید ای غافل کنانه کردن ادعی بچاره در اینجا آن میکنند
که دیگر امید خوبی و خوبی در آن باقی نمیماند و حضرت در اینجا نیت
فرمود که هر که اعمال خود را در میان مردم میپوشاند یعنی
کاری که خلاف شرع است کرده و نقل کردن او را خیر میدانند
مثلاً آنکه بخود با الله کسی در منازعه با مردم یا در مجلس که
میخواهد اظهار در شاکت نماید میگوید که من بودم که کشتم
فلانی را و مال فلانرا بچپله خوردم و با بچی و نقدی گرفتیم

با الله

با الله در حالتی که میخواهد تکبر کند با مردم گوید که من دارم
و در آن پس با سر کرده مردم بودم و من از جانب حاکم مامور شدم
و با الله میگوید من چنین زندگانی کردم که همیشه مردم از من
خوف دارند کی ندانند دارد که در نزد من حرف نزنند و گاهی
خیر میکنند که در شب چندین نفر بر سر سفره من میبندند و نیت
که ملاحظه میکنی از مال بیوه زنان و بیستما جبر و نقدی است
مطلب خود را داده میکنند و این نیت را خیر خود میدانند و همچنین
ساز نامه مشروبات که ادعی بان خونجاست و خیر میکنند و نیت
اینست که از جمله جماعتی است که حضرت امیر المؤمنین ۳ وصف
ایشان را در این حدیث شریف بیان فرمودند که حب الدنيا را من
کل خطیئة پس اگر خواسته باشی که کنانه کنی ملاحظه کن که دوستی
دنيا از دل بیرون کنی نمیتوانی زیرا که اگر حجت دنیا داشته
باشی و بسپاسی کنی و بگفت کنانه کنی بکنانه دیگر مرکب
میشوی چنانچه گفته اند که شخصی در بای و دختی مشغول بعبادت
شده می چند بر شاخ نشینند و صد لیس کردند و او را از حضور

قلب باز میباشند انکسور ان مرغها و الزان شاخ دم داده
مشغول عبادت شد پس آمدند و بر شاخ دیگر نشستند و مکرر
از شاخ بی شاخ دیگر میفتشیدند تا آنکه شخصی چنین کرد و از
مرغها محفوظ ماند تا وقتی که پنج محبت دنیا از زمین دل برکنی
از کنایان نافع غیبشوی لهذا معلوم کردید که آدمی باید از اهل
اخوت باشد نه از اهل دنیا ای برادر در صفت اهل دنیا و اخوت
بجنت نوزدهمین مہمناہم ساعتی متوجه باش و ملاحظہ کن ہذا اگر اهل
دنیا بی بر خود رحم کن و نازند و سپوائی ندارند خود را بر بینی
علاج این مرض کشند و با بنمائی بخوی کہ صلحا معاویہ این در دنیا
کرده اند نوبت بان مشغول شو و حسرت دائمی جہنم را بجهت خود
مہمناہم نکرمان و اگر صفت اهل اخوت داری پس خوشحال باش
بر این حال باش و روز بروز قدری بطاعت و عبادت بپوش
کہ با عفت و پادتی مرتبہ تو مہمناہم کردی ہذا کہ حضرت رسالت پناہ
فرمودند کہ ہر کس عبادت او روز بروز مساوی باشد بر او عنین
واقع شد است ہذا بحال ان بی عافیتی کہ روز بروز از عمل صالح

او کم شود و حال اول عمرش باشد بدان ای برادر کہ اهل دنیا در محبت
اہل دنیا مراتب دارند اول مرتبہ کسی کہ دنیا و اوست مہمناہم در اپست
کہ زندگیاں جہان را میخواستند کہ از اسباب دنیا لذت برد و مال
دنیا جمع میکنند کہ بسبب کثرت مال در نزد مردم عزیز باشد
پس آنچه در ذات روزی او کرده باشد قناعت کند و اظہار در پیش
تفاہد پس چنین شخصی داخل خواهد بود در مرتبہ پنجم ان اینچنان
کہ تحقیقا در کلام جمہد لغریف ایشان فرمودہ است و شبہا ہست
بہ پیغمبر و بندگان صالح خدا ہر سائندہ در دنیا ہست
دولت مند خواهد بود چنانچہ در حدیث صحیح وارد است کہ
سؤال کرده شد از رسول خدا کہ حضرت عزت در حق نظر
و مذلت صبر کنند ہر در پیش و مکنش چہ چیز با و مرز شفق
خواہد فرمود پس اینجناہم فرمودند کہ ہر ہر ہشت غر فہا ہست
از ہذا فوٹ سیر کہ انمظہار در ذبیع و بلند است کہ اہل بصیرت نظر
میکند بان مثل انکہ نظر میکنند اہل دنیا بشارہ ہا اسما
پس داخل لغریف ہست و مکر پیغمبر و شہید فقہر ہست من فقہر

و در حدیث دیگر فرمود که در روز قیامت سه طایفه شفاعت
میکنند گناه کاران را مثل شفاعت کردن پیغمبران اولی عالی که
بعلم کار کرده باشند دویم متعلقی که بتحصیل دایب مشغول باشند
سیم فقیری که بر فقر خود صبر کرده باشد ای برادر زوی حالت
اغنیای و بندگان دنیا نماز پر که بسپا کست که شخص مال دار باشد
و خود را از حرام نگاه دارد چنانچه حقیقتاً فرموده که مال خود را
بمصارف خیر صرف نکند و نادر است آن جوانمردی که زینت دنیا را
دوست ندارد و خود را و کپس خرج الهی کرده باشد و فقیر و مساکین
بمال خداوند و مال خود را ایشان مضایقه نکنند چنانچه حضرت فرمودند
که آنچه در دنیا است مال نیست و مال داران و کپس خیران مانند
و فقیران عیال هستند پس هر که منع کند مال را از عیال من او را داخل
جہنم میگردانم حدیث المال مالی بالفقیر هیده اند که حقیقتاً او را از
برای مسکین غنی کرده و خبر داده که هر که مال خود را در راه خدا انفاق
کند و صدقه و رحم میبخشد و سگاو میشود و هر کس از آن خیر غنی نماید
که بخل در آن کند و حق الهی را نهد در روز حساب طلا و نقره از او مانده

باشد

باشد آنها را با شش سرخ میکنند و پیشانی و پشت و پهلوهای او را
راغ میکنند و میگویند این جزای اوست که مال دنیا را جمع کردی
و حبس عذوبی ای برادر اگر از روی انصاف بحالت او صواب مال
داران نظر غائی معلوم نمیکرد که این بیچاره هالذاتی از دنیا
منبرند و بغیر از تملک در دنیا و عقاب در عقبی چیزی از برای
خود بهم نمیبرند و چنانچه بعضی بد بختان از شراب مست و پیچود
میشوند دنیا طلبان نین از یاد غفلت و غرور و لا بعضی میگردند
بهر شکر که امر باطل و معصیت در نظر ایشان دنیا و حسن می نماید
و امر حق و اطاعت معبود در نظر خار و بی مقدار میگردد و اما
غرفی که در همین مستی شراب و هستی دنیا است همین است
که مستی شراب بعد از اندک زمانی زایل میشود و هوشیای میگردد
و مستی دنیا روز بروز و ساعت بساعت ز یاد میشود تا بحدی که
دلوا سپاه میکنند و چشم و گوش کور و میگردانند پس از پان
کاران حالتی بهم میسرسانند که بسبب تحصیل اسباب دنیا بهای
معصیتی نزدیک میشوند و سنا بد حلال احرام دانند و حرام را

اخته کنند و خود را باطل و باطل را باحق بنمادند و بخون و بیوه و مسکین
و یتیم و ابر خویش گوارانند و کشتن و زدن مسلمانان را شد و سر بلند
خود دانند و اقزاء و غنبت و مونی را زینت مجلس خود گردانند پس مدتی
زندگانی ایشان بنا بر فانی و عصیان است که در اینها هوشیاری
مستان و فنی بهم رسد که اجل کریمان ایشان گرفته از این دار
غریب و سرای پریشور بخانه اصلی که گواست و در فاطمه مار و مور است
فعل مکان مینماید و ریخا هوشیاری ایشان و فنی وجود بهم
رساند که پیشمائی فایده ندارد و ندادک اعمال بیخود و نامشود
ای برادر بدانند هر کس هر چه دوست میدارد و او فایده خود در صفت
مخمسبل ان میکنند انرا پس سپند است پس معلوم کردید که انهمائی
که از قول و فعل و حرکات و سکناات مثل الحظ و رضای اخر بینند
کاهنات میکنند سعی ایشان در اینست که آنچه فرموده الهی است
بجرا و درند پس ایشان خدا پوسندند و هر که غرضش از گفتار و کردار
مخمسبل اسباب این دنیا است و غدا است دنیا پرست است در و فنی
که میگردد **بِآتِائِكَ تَعْبُدُ وَاِتِائِكَ تَسْتَعِينُ** یعنی خداوندان و اعباد است

میکنم

میکنم و از تو با رعنا میجویم با و گفته میشود که دروغ میگری تو
بدن خراشته افش خودی خلد پرست کسی است که اطاعتش
و شیطان نمیکند ایضا فل در اینچند بیت فاعل نما که از برای
اینهاست شقاوت اهل دنیا کافست و در بعضی از کتب معتبره
و اخبار صحیحه مرقوم گردید که چون بر طلاق نطق سکته زده
شد عدو صیبن ابل پس انهارا برداشته بر چشمهای خود میمالد
و از شادی و سرور از زمین بر صیحت و میبکفت الحاله مقصود
من بجعلی اید هر گاه فرزند آدم اینهارا دوست دارند گوهر بر پستی
نگند و هر گاه مشغول جمع کردن شوند احتیاج نیست که بچپله
دیگر فریب انهارا بدیم ای بی بصیرت از خواب غفلت بیدار شو
و کول شیطا خود را از حالت بد بچنی اهل دنیا عبرت گرفته
هوشیار شو و فکر نما که ضرر کدام صفتی بیشتر است که آدمی بسبب
دنیوی نه لذت دنیا داشته باشد و نه ثواب اخروی و اگر بخاطرش
میرسد که مال داران لذت از خوردن اب و نان و طعامها
گو تا کون و لباسها الوان میبندند غلطست نه چنین است اگر خواسته

باشن این امر بر تو معلوم شود ایشانرا استغفار نما که حالت شما
 چونست و اوضاع شما چه میکنند در جواب تو بیان میکنند که
 بلکه استراحت نداردیم و شبها بیدارند بستر و خوابها بخواب
 نمیرویم و از ضرورت شمعان این ناپسندیم و ظالمان ظلم بجا میکنند
 و هرگز توقع از اموال ما دارند و همیشه اوقات بگذردند و
 غصه میکنند و اینهم و یکساعت فرصت نداردیم که اندک استراحت
 نمائیم با مشغول طاعت بشویم ای برادر دیوانگی همین معنی
 دارد که شنید خود انصاف بیا که استراحت انجمت در چه
 وقتست و قهر زندگی و در چه مرتبه خواهد بود چید ای برادر
 اینجاست که اینخبا اها میکنند هرگز شنیده اند اینچند بیت را
 که حضور عترت فرموده که ای فرزندان آدم من عبادت فرما در آن
 تو بخوانستیم تو هم طلب روزی فرما کن و گو با هرگز نخواهند
 این آیه را که خدای تعالی میفرماید و ما من ذلیم فی الارض علی الله
 و ذلیمها که حاصل معنی ظاهرش اینست که جاننداری که در زمین میباشد
 روزی و سانسند بر حق تعالی است که در او جمع فی ضامن روزی

تخلو بنین

تخلو بنین است پس هر کس در ضامن حق تعالی اعتماد نکند یعنی که خود
 خواسته باشد که ندیده بر امور معاش خود غافل باشد و راست که
 از نعمتهای دنیا و آخرت محروم گردد ای غافل اگر غافل باشی در این دنیا
 دنیا همین کافیت که دنیا چقدر طالب کلاب یعنی در پی مثل
 کوشش مودار است و اینها که در تحصیل آنها مشغولند و سگ و گاو
 که برد و در آن جمع شده اند ای غافل تا مثل غافل که در دنیا چه قدر
 اعتبار است که از آن کوشش مودار کند بدین تشبیه کرده اند ای برادر
 هر چند سعی کنی آسیاب بد پاره از فارون بهم غم برسانی آن بد بخت
 که از مال انقطاع برده همین بود که زند بزمین فرود رفت و ضرب المثل
 ادعیا کرد و خود را ملعون از ل و ابد گردانید هرگز شنیدی
 که کسی بگریه فارون کار خیری کرد خدا او را رحمت کند بلکه در هر
 مجلس که اسم او مذکور میشود عطا از حالت او تعجب کرده می گویند
 که آن بی عاقبت سزاوار بود که چنین عذابی گرفتار شود ای غافل اگر
 از طلا و فخر و مملکت و خانقاری ریشه برهم بکنند سپید است
 که ناخبران بپودی و ممد و وجوس و رضای هر یک پیشوای مردم

باشند و شرف بزرگی ایشان در عالم منتشر شود ای برادر چنانچه
در هدیه صحیح وارد است که شخصی خدیو است با رفعت جناب بنوعی
غریب بود که دوست میدادم که مال دنیا بهر مساعیتم ایا من از اهل
دنیا شمرده میشوم حضرت فرمود بچه اصلی دنیا تحصیل میکنی
ان شخص کینه فدای تو شوم بخوام که بسبب آن حج خانه خدا کنم
و با خوبیشان خود مواصلة و مهربانی تمامم و با برادران مؤمن
مواصلة کنم و هر یک از مؤمنین که احتیاج بچیزی داشته باشند
فضای حاجت ایشان تمامم و جمعی از فقرا و مساکین را عیال خود
گردانم و در بر امری که باعث تحصیل اخوت میشود بان مصروف
خرج کنم پس آنحضرت فرمودند که این فصد ها و ارزو هائی که
تو داری هم تحصیل اخوت است نه محبت دنیا پس خوشحالان
مؤمنی که با این سعادت قایم گردند و اگر بوسپله دنیا تحصیل علم
و کمال کرده که مردم متابعت تو نمایند و تعظیم و توقیر تو کنند
پس بدان که علم تو تمام جهل است و سعی تو در تحصیل آن باطل است
و لغو است بجهت آنکه اگر تحصیل علم خالص از برای طاعت حق تعالی

باعث خوشت و نگر از این کس سلب میکنند و همیشه بسبب امور
اخوت دل شکسته و محزون است لهذا اگر کسی غرضش از تحصیل علم
فخر در میان مردم پس علم را بساط خود فروشی گردانند و صالحت
او مطلق نیست که در نزد بزرگان دنیا فروشی کند و به غرضای
خواست ایشان حرف زند و با فعال نیست آنچه ایشان قصد حق تعالی
و با علماء و صالحان و اظهار علم و دانش خود نماید
که بعلوم بفرمانند که علم و صلاح او زیاده برد بگوانست و مسئله
که اذا و پرسند و حکم از آن دانند کسرشان خود دانند که بگوید
منیدانم و لغو بانه بسبب طمع یعنی حق حق مسلمانان در معرض
تلف در آورد و بجان و دای خود در مسایل دین فاسد کند
نفع نسوی خود از علم خود منقطع شود و نه دیگران از دانش
او بهره باشند و منطلق حدیث شریف این شرف الناس منزله
عند الله لعل الا ینفع بعلمه بر ملامت و تقوی او ناطق باشد
یعنی بدترین مردم در نزد خداوند عالم بحسب رتبه عالم است
که بعلم خود کار نکند و با آنکه مردم از علم او منافع نشوند پس اولش

مثل علما و صلحا و عملش مثل عمل منافقین و اهل دنیا باشند و ای
بر چنین کسی که چه نسبتا زبان کار است و نلد و علم نمیداند
و مثل کورک نادان چه چشم میوارد و نکرده نجاست و کسافت
میگرداند چنانچه حضرت امیرالمؤمنین فرمودند که در و فقرا
این امت پشت مرا شکستند یکی عالمی که بعلم خود عمل نکند و دیگر
آنکه تحصیل علم نکرده عبادت خدا کند و در حدیث دیگر وارد
شده است که هرگاه دو طایفه خوب میباشند سایر مردم خوب
میشوند و هرگاه دو طایفه بد باشند جمیع خلق بد شوند
بک طایفه علمادین یکطایفه را و سلاطین و در حدیث دیگر
فرمود امام محمد باقر که هر که طلب علم کند که با علما مباحثات
کند و مفاخرت نماید برای اینکه با سفیهها و بیخردان مباحثه
و تجادله نماید برای اینکه وی مردم را ایجاب خود کند و جای
خود را در جرمهم میباگرداند ای غافل چه خود را از جمله ان کسافی نکرده ای
که جناب اقدس و رسالت پناهی ایشان را بعالم خطاب فرموده
و بایشان تخرموده و فرموده که علما و ائمتی کاتبان و بقی اسرائیل

یعنی علماء امت من بحسب و نبره و من لک مثل پیغمبران بنی اسرائیل
میباشند و حضور اکرم الغیوب و صف ایشان را فرموده که
[تَمَّ حَشَى اللَّهِ مِنْ عِلْمِهِ الْعُلَمَاءُ كَمَا ظَاهِرُ رُجْمَةِ لَفْظِ تَشْرِيفِ بِنْتِ كَعْبٍ
بِحَضْرَتِهِ وَ دَانِي كَمَا رَأَى بِنْدَ كَانِ إِلَى عِلْمَاءِ وَ حُزْنَ حَشِيَّتِهِ دَارِئِ
بِسْمِ عَلِيمٍ كَرِيمٍ كَمَا رَأَى كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ
نَكَرُوا فِي جَمَلَةٍ بَدِيئَةٍ حَوَافِدُ بُوَدِ وَ ان رُبِّيَهُ هَا وَ تَوَابِرَهَا كَمَا رَأَى
بَابِ عِلْمَاءِ وَ اَرَادَ شَدِيدَ اسْتِغْفَارِهَا كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ
دُنْيَا وَ حَسَدٌ تَكْبِيرٌ وَ عَجَبٌ اَزْ خُودِ وَ دَرَكَةٌ بَاشْتَنَدِ بِسْمِ بَحْصِيلِ عِلْمٍ
دِينِ بِيَا مَوْزِنَدِ وَ عِفْتِضَائِنِ عَمَلِ بِنَا بِنْدِ وَ هَر كَسِ اِنْدَا شَعُورِ
دَارِدِ دَرَكِ اِبْنِ عَنِي بَاعْمِكُنْدِ كَمَا جَعَلْنَا اَللَّهُ مَنَّهُمْ وَ مَعْنَى بَحْصِيلِ
اِبْنِ اَلَا كَرِ عَفْلَتِ وَ سُرُورِ نُوْدِ رَ اِبْنِ دَارِ عَزِ وَ رِجْهَتِ حَكُومَتِ وَ
مَنْصِبِ سَنَا بِنْفَعِي اِحْتِجَاجِ بِنُوضِ نَدَارِدِ كَمَا سَرَعَتْ اَنْفِضَائِي
مَدَّتْ اِبْنِ حَكُومَتِ بَا طَلَبِ بَرَهْمِ كَسِ وَ اَضَحَ كَرْدِ وَ هَر كَسِ اِنْدَا شَعُورِ
دَارِدِ وَ وَا ضِي مَشُورِ كَمَا بِنِجِ رُوزَةِ دُنْيَا دُنْيَا وَ اَوَا مَبْدِ دَانِي
بَاشْتَنَدِ وَ فَرِيَا مَالِ خَلَا اِبْنِ كَرْدِ وَ بَسْبِ ظَلَمِ بَرَجَزِ وَ مَسَا كِنِ عَمْرِو كَرِيَاه

شود و حساب و عتابش در و دزدان گردد و گناه خلاق را بر گردن
خود با رفو در لعل چشم شود ای غافل شرم نداری که عمر خود را صرف
این اسباب حرام دنیا میکنی و این طعامها حرام بخوری و خود را
از جمله مسلمانان میدانی و توقع داری که ایمانی در دل تو قرار
گیرد و محبت حضرت امیر المؤمنین در دل تو جا داشته باشد
خانه چندین قطعه خراب میکنی که دارالظلمه تو آباد شود
و بسپاری در بپارچه نان محتاج میکنی که سفره گرسخورد
باشند و فرقه را بد نام میکنی که اسم جوانمردی تو در عالم منتشر
گردد و طائفه از لباس برهنه گرد و خاک نشین میسازد
که ملبوس تو جامه زر بابت و بر پشمین و شرهای الوان اندازد
و شرین باشد و بعضی بلای تو از پادری آوری که شمشیر
جوهر دار صاحب جلای تو برین بنظره و طلا بر میان بندد
ای غافل تو از این طعامها چند لقمه خواهی خورد و از این اسباب
چه مقدار بگور خواهی برد میدانی که انجمنی که تابع و خدمت
کار تو شده اند و در ظلم اعانت تو میکنند دشمن چند اند که

نفع دنیا و اسرار است خود را منظور میدانند و خوش آمد تو میکنند
و تو را غرق در پناه گناه میکنند فکر فلان که کدام دشمن ضررش
از این طایفه بیشتر است که با بنمعی و اضنی شده اند که عذاب جهنم
از برای تو برسد و ایشان در دنیا اسرار است کنند و بزرگی و خود
غنائی کنند بجهت آنکه منسوب بنوائد تکبر و غرور بر سر سینه
بر عجز و مساکین ظلم و ستم کنند آخر نظر کن که انجمنی چه
کار تو خواهد آمد یعنی از آنکه در مصیبت خدا اعانت تو کنند
و از دوستی و نگاه داشتن ایشان چه انتفاع بنویسد از خواب
غفلت بیدار شود بسبب پنج روزه حکومت دنیا اوست از پادشاه
دائم هشت بر صد راه چندین مظلوم و از غصب خود بلند
مگردان و بدانکه هر مصیبت که مدتی زمان تو میکنند روز قیامت
باز خواست از تو میشود و ایشان بسبب منابعت تو هلاک میشوند
ای غافل عمر خود را صرف جماعتی میکنی که خانه آخرت تو را خراب میکنند
و پل تو را از ایشان غیبی و عذابهای غیر از تو دفع نمیشود
و در عرصه محشر با درسی تو نخواهند نمود و گناهی که تو کرده از ایشان

باز خواست نخواهند نمود پس ای برادر این جامه ها که از مال بیوه
زنان و یتیمان پوشیده جامه ها آتشین بر تو خواهند پوشانند
و بسبب بردانه و حبه که از مال مسلمان بغير حق تصرف کرده بگمراهی
در اسباب آخرت هم خواهی شد چنانچه حضرت امیرالمؤمنین فرمودند
که عملاً فاجرو و فاجران فاسق و جباران ظالم و وزیران خابن و رؤسا
و سرکرده های کذاب ای فانی عاقل کسی است که در هر امر رفع و ضرر
خود را تصور نماید ساعتی تفکر کند و با عقل و شود خود مصلحت
کند و ملاحظه نماید که این پنج روزه دنیا آنچه ایشان ندارد که ادبی
این عملها و باز خواست روز جزا را تحصیل نماید ای برادر اینها
همیشه با فی مهادت و اعتقاد بعماد دلتی با آنکه قول خدا و رسول او
دروغ میدان مگوشتنبه که شاعر گفته که جمله کلمات کاف
گردند بر دامن کبری باش نشینند که چنانچه حضرت عزرا جل
جلاله فرموده که ای فرزندانم من خلق نکردم شما را که از جهت
نیاهای با شما آشنایم با آنکه عاجز باشم پس در بعضی امور صوابند
من کنید تا آنکه بنده کان کم باشم و بسبب شما بسیار شوند

با آنکه خفی بمن رسد با ضرری از من رفع شود بلکه خلق کرده ام شما را
از برای آنکه عبادت من کنید و شکر نعمت مرا بجا بیاورید تا با بل زمین
در جنهای من شود و داخل بهشت گردد پس اگر غم شما از اولین
و آخرین و دستان و مردان و کوچک و بزرگ و بندگان و آزاد و جن و انس
اجتماع و اتفاق کنند در بندگی و فرمان برداری من در مملکت
و پادشاهی و سلطنت من مشغال و ذوق کم و زیاد غنیشود و اگر
شما مشغول شوید بدرد معصیت و نافرمانی من از بزرگی من مشغال
و ذوق کم نمیشود پس هر که سعی در بندگی من میکند نفعی از برای
خودش میباشد و بچشمی که حقیقتاً مشغول است از جمیع
عالمیان ای برادر من قول است که شهری بود و طریقه اهل آن
شهر آن بود که هر کس از بیرون داخل شهر را ایشان میشد او را
پادشاه خود میکردند و چون یکسال میگذشت مردم اینجا اتفاق
کردند آنچه را ایامند یکسال بهم رسانند بود از او میکردند و او را آن
شهر بیرون میکردند و چون آن بیچاره بلد نبود و کسی را نمیشناخت
مدتی در بیرون شهر سرگردان میشدند و عاقبت هلاک میکردند

بهم میبانی و فوراً انجام از بدن بیرون میبکفی و هرگز دیده که کسی را این
حرف بگوید و او لغتاً نقل کند و اعشایا با این سخن نکند پس چو پشت که سخن
صاوت و خبر داده است که هر کس معصیت خدا کند بعد از آنکه بر او
میشود و ماور که در دنیا و او را میکند و حال آنکه توبه بنا بر لغت
گذارد آخر چه چیز خاطر خود جمع داری و توبه و اطاعت الهی را
از برای کدام روز باقی میکند اری اگر بپسین با مورد آخرت نداری
پس لزوم به ایمان بدر و فتنه و اگر قول خدا و رسول را صدق داری
پس چو ضایع شده است توبه که در غیبت بصلاح و دین داری
نداری بسیار تحجیب است از کسی که اعتقاد بقرآن و احادیث
دین اسلام داشته باشد پس نافرمانی خدا کند و عمر خود را صرف
معصیت نماید چنانچه حضرت واجب الوجود جل جلاله فرموده
که عجیب از کسی که بپسین دارد بیرون و میداند که مرتکب غافل
میرسد و بهمهال زندگی او را از پا در می آورد و از اهل و عیال و
اسباب و اموال جدا میسازد چگونه از این پنج روز حیات
مسرور و خوشحال میشود ای برادر چون دنیا عمل از ما پیش از ما

لغز حاشیها

لغز حاشیها یعنی بنده خود را فاعل بخندار کرد اینها و هر چه را ملخصه
میکنی طرف خبری دارد و طرف شتر میم دارد و منصوب و راست که
اختیار با دمیست که اگر طرفی خبری را پیش گیرد او را بهیشت
میرسانند و اگر راه باطل را طی کند او را بجزایم هم بکشانند و همچنین
هر چه در دنیا است در کازا و منصوب و راست یکی حق و یکی باطل
مشد اگر بنا بر آنکه با کوردانی بد کرد خداوند عالم تلاوت قرآن و دعا و
تضرع و موعظه و حرفهای که نفع دنیا و آخرت به مسلمانان باشد
باشد این عمل خیر است و حق تقاضای این امور را با ترا حلال کرده
که او را بدو غ و غیبت مسلمانان و کلامی که نقصان مسلمانان
داشته باشد و کوبانی اینچنین باطلست که حاشیها یعنی نهی از آن فرموده
و توان راه جهل و نادانی چیزی که از برای امور خیر خلق شده از آلات
کنه و معصیت گردانند و دست را خدا افریده که اعانت مسلمانان
کنی و تحصیل روزی از آن مصرف حلال غائی و در امور روزند کافی
معین تو باشد اگر چیزی را بدزدی یا مو مناسرا بزنی یا مسلمانانی را
بکشی این کارها خود بدست خود کرده و مستحق جزایم شده و همچنین هر یک

اذلعصا و جوارح بمنزله عذای میباشند هر چند امر کنی اطاعت مینماید
و ما کولاً که حق تعالی خلق کرده است همه حلال است اما بعضی را خود
الله می حرام میگرداند مثل اصل گندم حلال است هر گاه کسی برود و آنرا
بدزد و با بجه بکشد کسی که برنج و جو در حرام خورده است و حق تعالی
روزی کرده که مؤمنان بخورند و انواع خواستنیهای لذیذ از آن
بهرسانند بعضی عاصیان بتعلیم شیطان او را میفشانند و شراب
میخورند و در روز قیامت میگویند و خود را بدو جبهه بیست پرستان میگردانند
چنانچه وارد شده است که شراب الخمر کعبه الون یعنی شراب خوار
مثل بیست پرستان است و حق تعالی بر خود لازم گردانیده که هر کس در
دنیا شراب خورده باشد و بی توبه بمیرد بقدر وزن شراب که در
دنیا خورده باشد از اب منی و چوک و خون که از فرج زن ناکا دان بیرون
آمده باشد با ایشان بخوردانند و چون از جام زقوم برسد ایشان
مهرسد کوشک روی ایشان آب میسور و اگر غوغز با لکه بکفهم آنرا
در سایرهای دنیا بریزند هر آنکه تمام آن را بخورد در هر حال صل میگرداند
و همچنین حق تعالی زنانه را خلق کرده که ایشانرا بعضی صحیح تر و صحیح تر نمایند

و لیکن

و لیکن بعضی فاجوان بخوابش نفس و کول شیطان زنا میکنند و خود را طعمه
اشترجه تم میگردانند ایچا هل بدانکه اغلب ناسر بسبب عدم علم مرتکب
محرمات میشوند کولانه راه شرع راه میروند پس بخواه صلالت و کراهی
می دانند پس نشنیده که پیش از عیانت تعلیم واجب درین عالم است
حلال و حرام واجبست چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله که طلب علم
فریضه علی مسلم و مسلم یعنی واجبست بر هر مرد و زن که مسلمان باشند
و مردان از این علم دانستن اصول و واجبات و محرمات پس از آنکه
خیال که مسلمان همین است که لباس زن مثل ایشان باشد پس در این
دین داری دانندانی و حرام را از حلال جدا نکرده باشی ای جاهل اگر
نغود بالله چنین مذهبی اختیار نکرده ز برای که هر مذهبی طرفه
و اداجی دارد و مین اسلام این معنی دارد که اعتقاد با اصول دین
داشته باشی و بقریب دین عمل نمایی پس هر گاه از توبه پرسند که اصل
دین چند است و فریضه دین چند است در جواب عاجز نشوی و
نمائی چه قسم خود را مسلمان میدانند بدانکه هر کس خود را مسلمان
میداند و ادب دین را تعلیم نکرده باشد مثل بدینست که روح نداد

پس دین همین است و علم دین همین است و بداند که روح است که اگر آن
شخص مرده عمل زندای ابد مسلمان نبی علم هم فایده دارد و اگر علم نداشته
باشی و بنده کی الی غایب مثل کسی خواهی بود که راه راست را کم کرده و در
بی راه افتاده است هر قدر که پیشتر میبرد از راه راست دور تر
میشود هر چند جاهل بنده کی پیشتر میکند گمراه تر میشود مگر نشنیده
که حقیقتا بی مفروضه ای فرزند آدم چنانچه برای بی بدد عنبلون رفت
مگر بخبر دادن کسی که بلدان راه باشد همچنان راه همش را بدد
نمیشوند مگر هدایت علم خلاصه مدعا اینست که شرف دین و اخوت
تعلم و دانش است پس بدانکه علم برد و قسم است یکی واجب گفتا اینست
و قسم دیگر واجب عینی است و اما آنکه واجب گفتا اینست علم مسائل
میراث و بیع و تفری و عقد و اجاره و غیر اینها هرگاه در شهری عالی
باشند که از هزار بلد اند و خوب تحصیل آنها ساقطست و هر وقت
که احتیاج کسی با آنها میشود آنان علم از آن فراموش میکنند و اما
ان علم که واجب عینی و بر هر فردی از افراد مسلمانین واجب است
که در این دنیا بلوغ ان علم را تعلیم گرفته باشند از مسائل اصول

دین است و مثل ضروریه مثل ادا بوضوء و غسل و نهارها
و نجی و کعبه نماز رکوع و سجود و طرائف و شکایات و سهوا و
مسائل و اجبات میباشد این مسائل ادا بوضوء و نهار مثل
خدی اخذ کنند با بجموع عمل غوره اکثر مسائل را غلط فهمید
و عبادت و وضو و ادا بوضوء و نهار را که اگر بپوشد بدست خود ملامت
و از اشتناسی سعی میکند که از ایشان صرف بدی و بعد از آنکه
حوادث جمع شدی از اینها میبینی مسائل دین که میباشد بدی
باز از اینها مترواج باشد از هر کس شنیدی اخذ میکنی و آن را
نشان صرف دین نمیدی و تفکر نمیکنی که چون روز قیامت بخورد
میباشد که آنها را در بازار معامله تو اب و گناه خرج کنی هرگاه آن
مسائل و طریقه که تو از افراد گرفته قلب بیرون می آید و نهی دست بمانی
چه چاره میباشد ای برادر از خواب غفلت بیدار شو و مسائل دین
خود را از اهلسن فراگیری و از پرسیدن شرم مکن که این شرم باعث
دفعی بخیر میشود چنانچه حضرت رسالت پناه فرمودند حیا پرورد
شتم است حیا ادمی را سعادت میدهد و بگرداند و داخل بهشت میکند

و حقایق دیگر صورت جهل و شقاوت میگردد و او می رسد به جرات
میگشاید اما آن حقایق که باعث سعادت او میشوند آنست که لای
و ضعیفی که بجزایم بر خود و چنین رود دهد که کردن آن گناه باشد
تفکر کند که حقیقتاً از این مطلع است که من این کار را میبکنم
پس چگونه در حضور خداوند عالم مرتکب چنین جنحی شوم لهذا
آن سعادت مند از خدا شرم کرده بر زبان فعل حرام را میبکند و اما
این حقایق که باعث رفتن جرات است اینست که مسئله از مسائل
دین او را در و شود بخاطر که برسد آن مسئله از برای من نباهت
پس بر جهل خود و مهماندای برادر را که میگوئی من غایبم و مسائل
ضروری و ادب عبارت را نمیخوانم فرار گرفت و این ادب ایدامی باید
طالب علم بدانند پس بدانند این مکر است که تو پیش گرفته چو نیست
که در کارهای دنیا و خوف بهم رسانند و در حله و مکر شیطان است
و آن مقدار شعور داری که بجز در نظر کردن میگوئی که این چه مقدار
موصول دارد و در یک لحظه مبالغه دارد و سستند بنا را مخرج میکنی
و در کارهای دنیا عاقبت اندیشی میکنی پس چه حجت دارد که نقلیم

دین و مذهب بی شعوری و کم فهمی ای غافل این امر معلوم است که
سعی نکرده و تحصیل علم دین را کار بیکاران حساب کرده و عبادت
خدا را محض وضعف و فقر و بیچارگان دانسته ای جاهل ناامل
کن که اگر خواسته باشی که طریقه ایمان و اسلام را بدونی برسد
و سعی کردن بهامونی ما کسب تحصیل ادب دین در نزد انقدر
خوار و ضعیف است که کمتر از خنیا طی و کفایتی است و دین و
مذهب انقدر بیکار و نومی آید که چند روز و اوقات صرف نکنی
ای بی بصیرت غرض اصلی از ایجاد تو تحصیل علم است که عبادت کنی
پس چرا مثل حیوان از صبح تا شام حوز شرد کنش مشغولی ^{تو}
خانه دل خود را منور گردان و بدانند نجابت در عظمی احادی و
حاصل نمیشود مگر با ایمان و تقوی پس ایمان عبادت را از عطف
کردن با اصول حسنه و مراد از تقوی عمل کردن بواجبات و اجتناب
کردن از محرمات و فهمیدن اینها موقوف نیست بر آنکه هر روز
تدری از مسائل بخوانی و بشنوی که سابقاً مذکور شد و پیغمبر
چون از دنیا مفارقت فرموده در چیزی عظیم در میان امت گذاردند

بچه فرزند و بچه ذرت خود ائمه معصومین که ما و نو متوصل با آنها شویم
و طریقه بندگی را از آنها فراگیریم و اخذ نمائیم پس تاصل کن که در بسیار
از موضع از قرآن مجید حق تعالی بندگان خود را مخاطب فرموده احکام
محکم و مضامح شافیه بیان کرده است که ما و نو بشنویم و با آنها
عمل کنیم پس اگر غفلت بودیم و استغنا بر کتاب الهی بزنیم و شب
و روز کلام باطل اهل دنیا را گوش کنیم و اهانگ بقول خداوند
خود برسانیم سزاوار عقوبت میگردیم و فردای پیامت که از
ما سؤال کنند که حفظنا فی قرآن فرستاد شما چه قسم بندگان
بودید که هرگز کلام معبود خود را نشنیدید و احکام آن را
نپرسیدید ما و نو در آنوقت چه عذر خواهیم آورد و اگر پیغمبر
ما بفرماید که ای امت من کلام الله و ذرته خود را در میان
شما گذاشتم که درین خود را بدانید و گمراه نشوید شما چه قسم
من اعتقاد داشتید که بکارهای دنیا مشغول شدید بودید
و احادیث و طریقه سنت مرا نمیخواندید و نمی شنیدید بلکه
و کتابهای اهل باطل و فتنه هادروغ را بر کتب احادیث صحیح

نویسنده

نویسنده
نویسنده است و اهل علم که واد تان من بودند فدرا ایشانرا شنیدند
و دعا بحت حق ایشان نمینمودند اما ما بر پیغمبری قبول نداشتند
با آنکه قول مراد روغ میبدا نشنیدای غافل نغوز با الله اگر این خطایها
بما و نو کنند در جواب چه خواهیم گفت و احسرا بر چنین مشریندگی
و روسپاهی که از خجالت سر بالا نمیتوان کرد و از عرفا عرفا در پای
افغان و انکساری کردای برادر سعی کن و بنای کسب و کار و قول
و فعل و عبادت و بندگی الهی و شریعت پیغمبر را بجا بیاورد و با حادیت
عمل نما و هر که در دنیا سعی کند در عمل نمودن احادیث و قول حضرت
ائمه در دنیا ملامت بر او نیست و گرامت برین خلق است چنانچه
خط تعالی میفرماید که هر کس که اطاعت خدا و رسول کند داخل بهشت
میشود و در بهشت همائی که در زینان نهیها جا رسد ای برادر لحظه
صبر کن که ثبات علی الاملان که فدرا اجر و ثواب از برای آنها بخشیداراب
دین مشغولند مفر فرموده که در وی حضرت رسول هم بر دپیری
فرمود که ای شیخ تسلیم غار و روز فدی از علم بدستی که هر کس بکت
حرف از شریعت بیا موزد بهر است از برای او آنکه هفتاد و نهم حج خا

خدا کند و بمقتدا عمر مقبوله بعمل آورد و در حدیث دیگر از حضرت
رسول م منفور است که هر کس از خانه خود بیرون رود بطلب علم
مقتدا هزاره ملک او دامت بخت میکند و از برای او استغفار
میکند و در حدیث دیگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ایها الناس
بدانید که کمال دین در طلب کردن علمست و عمل کردن علم بر شما لازم است
از طلب کردن مال دنیا که روزی در میان شما قسمت شده است
و ضامن شده اند انرا از برای شما و خداوند عالم قسمت کرده است
و البتة و فایز میکند خدا بوعده خود و علم را نزد اهلش سپرده اند
و شما را امر کرده اند که از ایشان طلب کنید تا بپایید و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که کسی که علوم دین را بازنگیرد حقیقتا در
روز قیامت نظر رحمت بسوی او نظر باید و اعمال او را قبول
کنند ای بی سعادت تا مل کن که چه مقدار غافل شده و روی
نواد که حقیقتا ضامن شده است البتة بنویسند او فایز
خود را تمام صرف تحصیل آن میکند و بضامن حق تعالی اعتماد ندارد
و اداب دین را که کسی ضامن نشده است و سعی آن بر خود لازم است

دران نیک میگویند ای برادر من بر احوال خود کن و من بعد از ام فرار کن تا آنکه
واجبات خود را تعلم بگیری و چون از تحصیل واجبات فارغ شدی
انچه سنت است بگنجد و هر روز فردی بیاموز و بان عمل کن که اگر
با بخت عیبی در روز قیامت در زمین شما محسوس میشود پیشوی
چنانچه وارد شده است که هر کس از مؤمنین قصد تحصیل علم نماید
در بخت عیبی در حقیقتا ملکی در زمین او میفرستد که مونس او
باشد و از علوم ربانی با او آموختن کند تا آنکه روز قیامت میشود
و آن شخص عالم حقیر محسوس میگردد و با جاهل اگر مدتی بنادانی گذرانند
الحال باز گشت بد و گاه الهی کن و در تحصیل ایمان و تقوی سعی نمایند
امر را سهل مژمند که آخر قیامت شوی و حشر و ندامت ناپدید ندارد
ایا مشرم نداری که عمرت بسی و چهل رسیده باشد و اداب و ضو
ساختن و غسل کردن داد سنت نبی و حجتی باشی و واجبت سنت
نما و خود را ندانی و طهارت و نجاست را نشناخته باشی و خود را
از جمله مسلمانان دانی و تو فرغ امر از حق خدا و خویش بگشت داشته
باشی حقیقتا بیخدا است از چنین بنیاد که در دین و مذهب

سهیل شتارد و مسئله دین بر سپیدن کسرشان خود دانه ای برادر
بعلا تا این بر خود لازم کن که هر روز قدری از ادب دین بپوشوی
و بخوانی . باب بیانی مدتی هم مثل ایام گذر منتهی باشد طور وضع
خود را تغییر دهی و در سلسله مؤمنان داخل شو پس بر تو لازم نیست
که بچهارادین در پی خود سینه سکن کنی و در سخن خجانی و لغت عربی
بار بکپی ملاحظه کن که علمای دین در ستوان الله علیه لهم لجمعین
چه تصدیقها کشیده اند و احادیث عربی را بقاری نوشته اند
از برای آنکه عباد تو اسان باشد ایشان در فکر ما بوده اند و ما
خود غافل شدیم ایم و بفر خود نپسندیم و حق ایشان را نپسنداسیم
و لغظتیم ایشان نمیکندیم و هم نشینی اهل دنیا را از صاحب
ایشان ترجیح میدهم و اگر خون حتی بگویند که موافق خواهش
نمیشدند دشمینی ایشان میکنند بلکه نفوذ با قله اهانیت
و خاری با ایشان میسازیم اینجا فلاهین فاهمه از جمله کجی ایشانی
مپسندد و تفکر منتهائی که بر کت اینجا است از عذاب بیست نجات
خواهیم یافت و بسبب علم ایشان درین خود را مپسنداسیم و ایشان را

بسیار استون دین مهیا شدند و پیغمبر فرموده است که اطاعت فرموده
ایشان بکنیم و حقیقتاً ایشان را در دنیا و آخرت عزیز و مکرر کریمانند
ایمانت امانتی منوجه باش و قدر ظلیل از لغزینان بزرگواران بشنوی
و ملاحظه کن که حضرتعالی چه منزلت و شرف با اینجا است که اوست
فرموده حضرت امام احمد باقر فرمودند که عالی که مردم را بعلم
او منفعه شوند بهی است از هزار عابد و از معاویه ابن عمار منقول است
که بجزرت صادق و عمر بن کریم که بک شخص است که روایت کنند
حدیث شناس است که در میان مردم همین میکنند احادیث شتارد
و دلای شیعین را بان محکم میکنند و عابدی است که این روایت
و علم ندارد کلام بی اثر اند فرمودند که ان بسبب روایت کنند حدیث
ما که دلای شیعین ما را بان محکم میکنند بهی است از هزار عابد
و فرمود که عالم باش که طلب کنند با شنی در دست اهل علم باشی
و ضم دیگر نباش که بد شعی ایشان هلاک مشوی و از حضرت
صادق منقول است که حضرت رسول فرمودند که هر که در راهی
رود طلب علم خدا را برای او بسوی رحمت گشاید بدین معنی که

ملائکه با الهای خود را بر زمین میگذارند برای طالب علم از برای رضا
و خوشنودی و استغفار میکنند برای طلب کنندگان هر که در آسمان
هاست و هر کس که در زمین است حتی ماهیان در پناه و فضل عالم
بر عابد مانند زبانی ماهیست بر سایر سندگان در شب چهارم
بدر سینه که عالمان و ارتزان پیغمبرانند و پیغمبران مبرات طلب و نفع
نکند استند بلکه علم مبرات ایشانست پس هر کس که بهره از ایشان
گیرد بهره تمام گرفته و از حضرت امام حسن عسکری عم منقولست
که بد حالش پیش از این شب عید است که از امام خود دور مانده
باشد پس کسی که از شیعیان عالم بیخبر باشد با باشند از جا هل
شربعت ما را که از ما دور مانده است مانند پنهانی است دست
در دامن و اگر هدایت و ارشاد کند و شربعت ما را تعلیم و نمایند
با ما خواهد بود در احوال و حضرت امام محمد باقر فرمود که
عالم مثل کسی است که شمع بی نور تاریکی داشته باشد که مردم آن
ان در شرفی شمع آن بینا شوند و برای آن دعا میکنند و هیچ بین
عالم با وضع است که تاریکی جهالت و ظلمت حیرت بر طرف میکند

در کتب اوست

در کتب اوست و نودی میباید از آن کرده است از انشیرت و خدا میداند
با و نواب صد هزار رکعت نماز که در پیش کعبه کرده باشد و حضرت
جعفر بن محمد فرمود که شب عید ما را
و نگاه
با نمانند در بر حدی که در جانب شیطان و لشکر و اتباع اوست
که منع میکنند از اینکه شیطان و اتباع از جن و انس بر شیعیان ما
خود را برای این کار نصب کند و متوجه بنام شود و بهر آن است
از کسی که جهاد کند با ترک و دووم هزار سینه زبیر که آن عالم دفع ضرر
دین محبان ما میکنند و آن جهاد کنند دفع ضرر از بدای ایشان
میباشد و حضرت موسی بن جعفر فرمود که یک فقیه و عالم که شیعیان
ما را نجات بخشد از حسرت بر شیطان گواهی نرساند از ترس عابدین
که عابد همیشه است که خود را خدا کند و عالم همیشه است بر خلاصی
خود و بنده خدا از دست شیطان و گمراه کنندگان و اتباع نود روز
فیهامت و فقیه و اندا کنند که ای آن کسی که کفایت بهمان الرحمن میباشد
و صغیران و شیعیان را هدایت میفرموی باش تا شفاعت کنی از ما
که از تو علم اخذ کرده اند پس بایستند و بشفاعت او داخل بهشت شوند

نشانی و فتای نافشام که هر فاشام هزار کس است که بعضی از او کسب علم
کرده اند و بعضی از شاکردان او ناز و زلفی است و حضرت امام محمد ^{با فرمود}
فرمود که اگر بعد از عنایت قائم ما علما عنیب بودند که مردم را بما
دلالت کنند و بسوی ما خوانند و بخت دهند از مکر و دام شیطان
بر آیند کسی از شیعیان ما نمپهاند مگر اینکه مردم میشدند و لیکن
ایشان بخار در ایام شیعیان شیعه دادند چنانچه کشتی را نیکه
میدارند و ایشان بهای بن مردم مانند نزد خدای جاهل قدر علم را
بدان و دفاقت و صحبت ایشان از اختیار کن که هر ساعت کوه رس
از درهای علم و دانش ایشان اخذ میکنند و هر لحظه کلان باغ
معرفت کمال ایشان پیچینی و بنور هدایت ایشان از ظلم جهل
بیرون می آید و راه راست را بلد میشوند و نفعی که از ایشان بیست
میرسد فاعل کن که از کدام پدید و برادر این منفعت منصور است
و هر که ادعی بر او نمائی ایشان از عذاب بجات می باید و بنفعلهم
ایشان از مفسدان بارگاه الهی قابل فیض و رحمت های نامتناهی
گردید ای برادر علمای دین رضوان الله علیهم اجمعین ضد آنها است

بر خود گذارده اند و ابیات و اخبار را عمدتاً برین راجع نموده اند و بعضی
از ایشان از قدری فارسی کرده اند که عامه شیعیان از آنها منافع شوند
و تحصیل ادب دین بر ایشان دشوار نباشند خصوصاً ربانی
و تالیفات علوم شریعت نبوی و عندی بحدیقه علمائنا اشعری
و مریدینا بیدات و توفیقات سبحانی اعنی مولانا المحیوم محمد یاق
ابن محمد فی اصفهانی اسکنی ما الله جمیع المؤمنین و العلماء و المنفلین
فی جنه سلسالمین بخو محمد و الله الطاهر بن ای برادر شامل نما که
این بزرگواران چه سعیرها نمودند و بسیاری از احادیث مشکل را
واضح و آسان گردانیدند و هر یک از مصنفات آن عالیشان بعبودت
محببت که مخصوص تمام انواع کورها علم و معرفت صاحب میشود
و هر یک از تالیفات آن کثیر البرکات مثل با غیبت که در کس
داخل آن شود کاهها در کنار تک بندگی و اطاعت حضرت میچیند و بعضی
از آنها که الحال در همه جا منتشر است و همگس از آنها مستفیض میشود
یکی کتاب عمده الحیوه که در کس از بخواند و تا اصل نماید فی الواقع سرچشمه
زندگانی بدست آورد و خورد از لوث کناه شست و شودان و دیگر

عن البغین است که هر کس عضو آن اعتقاد کند بهترین بدن که اطلاق
خواهد بود و از شهادت تشکیکات اهل صلال بخات با فتنه است
و در هر یک از المعاد است که صد و هفت برادار با او عیبه آن با عفت
تخصیص نوشته در اخوت و فایز شدن به معنی جنت است و دیگر
حیات الطلوب که خواندن آن در امان زنده سپردن پکی جلا و
العبودیت که چون ظاهر و باطن شبیه نوار روشن میگرداند و چشم
محبک ال محمد از صین دل مهر و با نده و بسپاروی نمودن است که چشم
مانند دکان خرمیها کند مراد بسپار مغفرت و امرزش بر طرف میبندد
و کتاب دیگر حلیه المنصفین که هر کس بر ادب و سستی که در آن کتاب
مسطور است عمل نماید و بنت منصفان و فرمان برداران را از برای
خود تحصیل کرده و دعا و دوا در درگاه باطن و ظاهر خود را تعلیم
کنند و در و تبه زندگانی و اسباب معاش و وجههای را بدست آورده
و ترجمه الصلوة ان ربيع البرکات الدرجات و هر کس در روزه
خواطر خود نگاه دارد و معنی نماز و بندگی میفهمد ای برادر و صیبت
میکنم و نواد که لا اهل که این کتابها که مذکور شد از برای خود تحصیل کن

و در هر روز و شب قدری از آنها بخوان و بشنو تا رسنگار شوی
و در این خود عالم کردی و از جهل بخات با جدی که هر چه مؤمن را
ضروری است و دانستن آنها لازم است در کتب معتبره از احادیث
مرفوعه مستنزه از بخود نکلده شده اند که خبر آن با سنی و از برای خود
دستور بین العلوم زندگانی کنی فی الواقع کتابهای احادیث
که بقدری نوشته شده است و از عذر بر تمام خلاصه مسدود
شده است خصوصاً جاعلی را افزیده که ادب و صراطی درین نور
اسان کرده بر نور روشن گرداند هر بنده که هر طیفی فی الجمله سواد دارد
که از این کتابها بخواند و کوشش بیاری میفهمی که چه فرموده اند و از نو
چه خواسته اند ای بی ناممل اگر بنوعی اعلام کنند که بسید فلان مقدمه
نور افرازد بپوان میبندد و حاکم نور اطلبیده است بخانه فکر فرد
مهری و با خود ترتیب فلان مقدمه ها میدهد که اگر از من زبان
فلان امر پرسند در جواب چنین و چنان خواهیم گفت بلکه در آن
شب از بسکه فکر ضروری است و ای میبندی پس چیست که امروز
فکر فرمایند بیامست نیستی و از بار خود است از روز همین سی و از حاکم

روز جزا اندیشه منبکفی و جواب حجتهای الهی داد ردل ز نسیب نداده
خبر اینحال که مریبا بد بر خود هموار کرده باشی بخاطرت مهربسد
که مرا میبخشند و باز خواست چنینی از من غنیشود اینمعنی دان
کجا با فتنه و این مدعا را کدام پیغمبر و امام فرموده است بخشنش
اینمعنی دارد که با وجود جهل و نادانی و عدم توبه و پشیمانی احدی با
بجانب اخوی حاصل میشود پس معلوم شد که اینحال فریب نفس
و خواست شیطانت در حیات عمر همیشه عادت کرده که با حاد است
پیغمبر کوشش نادری و دینی معاد دنیا هم کل وجود خود کرده باشی
و شخص غائی که کتاب احادیث در کوشته افتاده بود و در مجلس
که پیشینگی اکر از عنایت مسلمانان سپه شوی کتاب سناه نامه
با فتنه هزه و سایر حکایات باطله بخوانی و حرفهای اخوی فایده
یکویی و عم خود را با این سخن کو ناه کنی و هر وقت که عذاب جراتم
مدن کور شود شعر شاعری را بخوانی که معلوم نباشد که شاعر
این کس است و از آن شعر چه معنی آرد کرده است ایضا فل این طریق
بندگی است که احادیث صحیح پیغمبر و ائمه معصومین را قبول کنی

و کوشش

و کوشش نادری و شعر شاعری را دلیل مدعای باطل خود کردانی با آنکه
نقل دروغ داد و غیبا که شهرت شیطانت و در کتاب احادیث
مدن کور نیست بان اعتقاد کنی و اگر فکر کرده که در دنیا است اعمال
دشت خود را منکر و مبشوم چنانچه در دنیا مکر و صید میکنم
و کارها خود را لیباسی بیویشانم پس در آخرت نیز چنین خواهم
کرد این فکر نیز غلط است بجهت آنکه اگر انکار کنی اعضا و جوارح
لوا بطنی ای بند و آنچه کرده و گفته است شهادت میدهد که حال
اگر مدت عمر خود را بشنیدن حکایتها و حرفهای باطل گذرانند
الحال چند روز بقیه عمر خود را بصحبت داشتن با مردمان صالح
و شنیدن آیات و احادیث صرف کنی که بعد از آنکس تو باید از آنها
خوابی بافت که بسیار غفلت کرده و عمر خود را بعیثت در باطل گذرانند
ای برادر لذت زندگی همین است که ادی بعد از معرفت الهی اونی است
شبیه روز خود را صرف علوم دینی نماید اباد و ست همداری کرد در مجلس
که پیشینگی و چند کلمه از احادیث مدن کور شود و مغل نیست که کویا
در خدمت پیغمبر و ائمه نشسته باشی و با تو نکلمه نماید چنانچه در اول

که جناب ائمه سنی فرمودند که اینها الناس کجاست ان و وضعها
بهشت پس آنحضرت فرمودند که هر مجلسی که چند نفر مؤمن در آنجا
بنشینند و یاد خدا و ذکر احادیث نمایند آن مجلس روضه است
از روضه های بهشت و در حدیث دیگر وارد است که ملکی چند مصلح
خلق کرده بر روی زمین میگردند پس چون جمعی دیدند که در مجلس
نشسته اند و از ابان و احادیث پیغمبر نقل میکردند بگویند
بیکدیگر میگویند که بیایید که طلب خود را با ما کنیم پس در آن مجلس
بنشینند و هر دعای که ایشان میکنند آن ملائکه با ما
میگویند و از برای ایشان آن خداوند عالمیان طلب امروز ^{ند} میخواستند
و چون منصرف میشوند آن ملائکه نطق احوال ایشان میکنند
و در بیان ایشان که به چهار شوند بعد از آن او می آیند و چون می آیند
بر شایع جنان او حاضر شوند ای برادر دوست عهداری
که همیشه ملک با شی و دوستان و کارکنان مثل ایشان
داشته باشی پس اگر در مجلس بنشین و احادیث چه میگویند
یا حدیث حسرت روز قیامت میگرد و چگونه حسرت نباشد و حال آنکه

میکنند

ساعتی از عمر کو هر کوان بر ما نیست بهیست بر طریقت کرده و انشاء است
دیگر بخوانی و در روزی که از عمر کن شکر بر بندد بر تو که در ای غافل
مکانی که چند نفر بنشینند و یاد خدا مشغول نباشند و حق را
باطل بگویند بعد از آنجا است شبها این در آنجا بنشینند و نقلند
اینها میکنند پس ناام کن که همیشه ملائکه با ما است یا رفاعت
شبها این و نقل نما که در مجلسی که ملائکه باشند چه مقدار فیض
و نوبدها بنویسند ای برادر ما دوست عهداری که ملائکه در
حالی که میبری و لغز بنما و گناهان نکرده باشی ملک بر جنان تو
نماز کنند و این معنی بر همگس معلوم است که هر کس با مردم از ازل و اهل
دین با معصیت و نافرمانی کرد اگر اقام مانده باشند فدوی از خصلت
ایشان کسب میکنند و بی عافیت میگرد و هر کس با علما و اهل علم
بنشینند و اخلاط کند البت از برکت علم و صلاح ایشان بهره
مند میگرد و اگاه میشود چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود
که المؤمن علی وجهه بعضی ادمی بطر بود و سنت و همتش خورده باشد
ای برادر عزیزان طول این سخنان اینست که با بدما و نیکو خور بنشینیم

و از جمله بندگان صالح الهی که درم اخوانی کن که اگر برادر عم نهاده باشد با منجم
و همیشه بخوانند و غنای غنای عمل کنند و تمام از توکها ما بعمل آمده باشد
عاقبت بکجا منتهی میشوند و این لذتها چه فی پاره دارد و این اسباب
بزرگ بچه کار می باشد تا عمل کن که بدو توچه شد و برادران و خویشان
بکجا رفتند پس عنقریب است که ما و تو با ایشان ملحق شویم پس چند
روزی که ما و تو را حلت داده اند بجهت است که در این بطنه عم
شاید بفرخواست بپنجم پس اگر چند روز غر خود را تحصیل اسباب
دنیا کنیم در رضای خدا این را منظور داریم و بنویس مردن ما ستود
هموز نسبتا خود را نکسزده یا شتم که سبب آمدن اجل بر چند
میشود یعنی از حسرت و ندامت چیزی می از برای ما باقی نمی ماند
ای برادر اگر دشمنی از عیب تو باشد آرام نمیکند و بعد از عیب
ان دشمن بکار دیگر نمی پردازد با وجود آنکه میدانی که اگر دشمن
تسلط بر تو پیدا بدی در بر کشن تو نیست و در خنده بر خانه ایمان
تو میشود اند کرد و این معنی را میدانی که شیطان و نفس ماره دشمن
تواند که اگر غالی بشوند تو را کافر میگردانند و بعد از ابدی گرفتار میکنند

پس بپوش

پس بپوش که از این دشمنان خوف نمیکند و بدفع آنها مشغول
نمیشوند با وصف آنکه حقیقتا آدمی را از چنین ترسایند و در
مواضع متعدد از قرآن مجید امر را از نفس ماره و شیطان
از برادر نماند مدد و مبین است و نفس آدمی را می کشند و بعضا بجهت
و پیشوا بان درین صاف موده اند که در طیف که شیطان نراد بدی رود است
از مکر و فریبها و این میباشی برادر چه بسپا واضح است این معنی
که اگر کسی مؤمن و مسلمان باشد و اعتقاد بخدا و رسول و روز
قیاامت داشته باشد میباید شنیدن نصیحت و موعظه را بر از
کلیه های دنیا داند و حریص باشد در تخریب علم و بهر کاری که مشغول
میشود نظرش بر منفعت اخوت باشد بجهت آنکه باین وسیله از
دام شیطان نجات یافته معصوم اصلی که خوشنودی الهی و دخول
بهشت جاودانست حاصل میگردد پس اگر کسی از خواندن و
شنیدن احادیث و نصایح و موعظه راند که بچه عرض گرفتار
شده است بدانکه او عبرت گرفتار شده است که اگر علاج آن بر
نکند باندک زمانی او را هلاک میگردانند و مستحق عذاب الهی

و حسرت ابدی میشود ای برادر ساعفی گوش و دل را با این سخن داد و بر حضرت
ایمیز و طریقه علاج این مطاع شود بدانکه چنانچه قضای بدن صلوات است
هیچ بنی قضای دل روح است و علم و حکمت و چون بدن مرصی بهم رساند
و محتاج بانست که معالجه طبیب مدوا کند تا ان از او بر طرف نشود
و همچنین دل آدمی چون بیمار شود علاج معالجه میگردد و لهذا اگر
کسی بدیش بیمار نشود و پرهیز نکند و دوی که طبیب فرمود نخورد
روز بروز او غمزد شدت بهم رساند تا وقتیکه او را هلاک میگرداند
هیچ بنی کسی کردلش معالجه ان مشغول باعث هلاک ابدی میگردد
لیس چون بیمار نان خوردن را مهمل ندارد و اگر بشکلی نخورد سزای انرا
عینها بدیچین بیمار دل چون مهمل بشنیدن موعظه و نصیحت
ندارد و اگر بکوشش بخورد معنی انرا نمیفهمد و لذت انرا نمیپاید
و همچنین نگر بدن آدمی سر بعضی نمیشود مگر وقتی که ترک عادت عیال
با عذای نامناسبی خورده باشد و همچنین دل مؤمن بیمار نمیشود
مگر وقتی که مهمل بدینا کند و منکب معاصی و گناهان شود چنانچه
حضرت صادق فرمود که هیچ چیز دل را ناسد نمیکرد اندامانند

کنانان بدرستی که منکب کنانان میشود تا وقتی که کنانان بر او غالب
میشود و انرا سزای نکرده میکنند که چیزی در انجا نکرده ای غافل چون
دانستی که دل بیمار شده و در معالجه ان مشغول شو که مبادا خود با الله
بمی نبرد پرسد که منساوت بهم رساندن برادر که چون دل آدمی ضعیف شد هرگز
بر عیب کرد و تا مگر کن که اینچنینی که اصام خود را نشمهد کرد مثل تو
انسان بودند و انرا که در این زمان آدم کشتن در سزای انان انسان
تر شده است از کشتن کج شکست و ظلم کردن و منکب کنانان که بهر سزای
عادت انان شده بصورت انانند پس بسبب ان کتاب معاصی و
عقلت از توبه و پشیمان باین توبه و سبب اند که منساوت قلب
بهم رسانند اند و دل انان سزای نکرده است انرا نخوردن نمیکند
که توبه مثل انان فریب شیطان بخوردی باین نحو که گناه را کوچک
دانی و سهل شماری و بگوئی این سهل است و فلان کار اینقدر گناه
ندارد با آنکه این گناه را میگویند و آخر توبه بخوام کرد پس در فتنه و فتنی که
بخوردار میشود غرنا در پای گناه شده و دلک سپاه کرده و عادت
بعصبت کرده و مثل انها شده پس در ان وقت چه ظاکت بر میگردد و دل مرده بخورد

دوازده مپکنی پس بدانکه ادوی در ظاهر دو چشم و دو گوش دارد
و در باطن دو چشم و دو گوش دارد پس مؤمن بظواهر و بنیاد مپبند
و مپشنود و چشم و گوش باطن امور اخرویست و ملاحظه مپکنند اما چشم
و گوش اهل دنیا بسیار نکاب گناه کور و کور مپگرد چنانچه حقیقت
وصف حال جماعتی از استغیا فرموده که در بدنه سر ایشان کور نیست
ولیکن در احوال ایشان که در سینه ایشان کور است با غیب بینی
که از احوال و اخبار و موعظه صد کور مپشود و چند نفر در اینجا باشند
بر بعضی از مپکنند بر بنیه که کور با نفس بر روی سنگ زده مپشود پس
اکاه مپشوند با نچه شنیده اند عمل مپنمایند این دلیلست که بنور
روشن است و مضمی ندارد و بمنزله زمین است که طیب و پاکوبه است
و علم و حکمتی که گفته مپشود بمنزله چشم است پس بر سخن که در میان
مپکارند بر روی مپرو باند و مپر مپشود و حاصل بهم مپرسد
و بعضی دیگر که حرف حق را مپشنوند و مبل و مبل مپکنند و با مپند
اقوالی اخروی بخاطر ایشان مپکنند که در ترک دنیا کرده خود را از جمله
خوبان کنند و در آن مجلس که نشسته اند بر کرده نای خود پنهان مپشود

و اهل از دل پرده

و اهل از دل پرده بر مپکشند و شاید دره و سر روزی صالح کردند
و مسجد ها زرد نماهند و بان وقت نماز گذارند و دروغ تکلف و خوش
دارن و تکبر کردن و سایر خصصه که بدانند کنند لهذا آنچه شنیده اند
از دل ایشان نحو مپشود بحالی که سابق داشتند رجعت مپکنند
و شاید بعضی چنین با شنند که در آن مجلس نشسته اند لحظه از فکر دنیا
غافل باشند و چون برخواستند از آنچه شنیده اند هیچ اثری
در دل ایشان باقی نماند پس بخاطر عدل ایشان بهار شده اما
هنوز مشا و وقت برهم نرسانند و مشرف بر ملک نشده اند و قابل
این است که اگر مبلجه آن سعی نمایند ملک دشوند پس اگر عقلمت
دارند و بر احوال نمایند عاقبت روز بروز مرزوار مپشود
تا آنکه دلش سرنگون مپگردد و علاج بر نماند و این بمنزله
دفعین است که در میان خاستگاست و چون پاکش بی بیایند مپرود
بسنگ مپرسد پس هر دانه که بران زمین مپباشند مپشود و بعد
از چند روز چون در پشته اش بسنگ مپرسد خشک مپشود
بدانکه آن سنگ مثل حجت دنیا است که ادوی چون حرف حق شنیده

میعنی اهل کارها بد و از ترك كند و اعمال حسنه از او صادر نشود و عازم
میشود که بعد از این اصلاح نفس خود کند اما چون لذتها باطل دنیا
بجست بر شری بن است منع میکنند و از انکارها خبی
و میباشند و چون شنیدند که عمل صالح ثواب بسیار دارد و آدمی را
بدرجه عالمه میرساند پس شوق بطاعت الهی بهم رسانند و اعمال
خبی میکنند و غرضها فاسد بنین دارند غافل میشوند از اینکده هر
عبادت فی ذی دارد که از باطل میکند مثلاً که انش با فاسد میکنند
مثلاً کسی نماز میکند و بنفش همین است که مردم او را صالح دانند
پس چون خالص نیست این عرض فاسدان نماز فاسد میکنند
و بارغ اصحاب مؤمن میکنند و مست بر او میکنند پس این مست
کنار دین ثواب حسنه را تا نبوده بگرداند و همچنین هر کاری
که خالص برای دین است غرضها باشد و غرضی از اغراض دنیوی
داشته باشد ان عمل خبی و ناخبی میگرداند لهذا دل این شخص
عین لذت زمین است که چون تخم را میباشند سبب میشود
و اما در کنار او علف چند بیرون می آید که باخیز و بنیده است

فاسد

فاسد میگرداند و بعضی بدچنان میباشند که هر چند ایشان را ضعیف
کنند و حدیث پیغمبر و قول ائمه معصومین را از برای ایشان بیان کنند
مطلقاً اثری بر دل ایشان نمیکند بلکه چون حق و اهل حق را باطل
و دشمن میدانند پس این دل بست که بیمار شده بود و او را معالجه
نکرده تا آنکه مرض محبت دنیا و دوستی جاه و منی له فوی شده لذوان
دل را هلاک گردانند و این شخص را در عرض و شرع دل مرده و ضعیف
القلب میگویند این دل مثل زمین شوره زار است که هر سخی که در
ان میزند تا ببرد میگردد و سبب نمیشود ای غافل هر فردی از فراد
ایشان که میباشند میباید دل او یکی از این چهار قسم باشد
و منقسم دیگر منقسم نیست پس در وقتی که کلام الهی و احادیث حضرت
و رسالت پناهی و اوصیای او صلوات الله علیهم اجمعین از برای تو
میخوانند خواهی شناخت خود را که از کدام طایفه و جور جزو داری
الحال سنجیده باش و کیفیت دل بیمار را بشنوی تا آنکه چون میخواهند
بپار را معالجه کنند اول او را حالت میدهند که اختلاط فاسدان او
دفع شود و بعد از آن دوی منسوبست میخورد تا بحالت صحیح میسر

پس صاحب بیمار میباشد که اولاً صفات ذمه مثل حسد و کینه و تکبر
و عداوت و عجب و عنان و محبت دنیا را از دل بیرون کند و من بعد
از زور طریق علم و معرفت الهی و صفات حسد که در آمد و طریقه
نصیح بر دل و بیمار را بر روشنی است که علاج ما رضوان الله علیهم
از اخبار ائمه اطهار است استنباط نموده اند پس این مرض را می رود
ایام بسبب خاندان اباک و احادیث و شنیدن موعظه و نصیحت
و هم نشینی صلحاء و نزک اخذ اطعمه حلال و اهل دنیا و تفکر در
بی اعتباری دنیا و فانی و تصور نعمتها و منقولاتها و اخروی بر طرف
میشود و از جمله نذیر این درد کشنده اینست که آدمی تفکر
نماید در صدمه ها معصیت و گناه که در دنیا و آخرت با هلاکت می رسد
پس بعد از تفکر چون عاقل و زبردت میشود یعنی از توبه و بازگشت
بدرگاه الهی سعیهای دیگر باطل گردد ای غافل توبه از جمله نعمتهای
الهی است و از برکت پیغمبر اخوان حو طریق توبه را برای
این امت اسان کرده پس اگر این نعمت عظمی نبود کسی که گناه میکرد
معالجه از برای او نبود بلکه حو تقالی توبه پیدا کند را قبول نمیشود

در توبه ما و توبه چاره میگردیم و بکلام دعا علاج در دکنانان
میشود هم و از عقلت پادشاه حقیقی بملک که میفرستد ای جاهل
توبه را بفر ما خود برسان هر چند گناه بسپا کرده باشی از رحمت
الهی مایوس نشو چنانچه حضرت امیر المؤمنین عرفه فرمود که عجب
دارم از کسی که نا امید میشود از رحمت خدا و محو کننده گناهان
پرسیدند که چه نوع محو گناهان میکنند فرمود که استغفار و فرمود
که خود را معطر و خوشبو کنید با استغفار تا بوها بد گناهان
شمار را رسوا نکند ای غافل ما ملنا که چه لطف و کرامت که هر گاه
معصیت کرده باشی پس باز گشتن نموده توبه کنی و حضور غفار
الذی توب قبول توبه کند و از توبه شحال شود چنانچه وارد شده
که سر در حق تعالی از توبه بده است زیرا میشود از خوشحالی کسی است
که ششپایه توبه خود را در برابران کم کند پس آن توبه را بپاید
زهی تفاوت و بد بخت کسی که نداند این عظمه بزرگ را انداند توبه
کردن امور را بفر دایند از دین پشیمان از رحمتهای الهی محروم
گردد پس بدانکه چنانچه علمای طریقی کرده اند اگر کسی گناه کرده باشد

و در همان ساعت نوبه نکند پس چون چندی ساعت از چرخه رفت
بگذرد عذاب استخفاف تا چندین برابر مضاعف میشود لهذا
تا چند نوبه مضاعف بسیار دارد از آنچه بجا نیست که عذاب عفت
پوشانند و مانع از نوبه شود و یکی دیگر آنکه غنای غافل برسد و
فرضت نوبه کردن باقی نماند پس بدانکه کتبات واجب فوریت
و نوبه از هر کتبی بوضع علیها است در کتب
احادیث مذکور است که مجامع اینست که آنچه حق الله باشد
بعضی نوبه برش همین است که پیشان شود و استغفار کند
و عزم کند من بعد تا ندانم است می نگبان نشود مثلاً کسی بگوید
یا الله مشارب الخمر فقه باشد در این زمان که اصحاب غایب است و
حد شرعی موقوفست همین استغفار کند و تدارک همین مثلاً
انکه کسی تارك الصلوة بوجه باشد باید که تان هائی که از او فوت
شده باشد قضا کند و کفاره بدهد و اگر زکوة و خمس بوجه
بوجه باشد نوبه ایشانست که حساب کند آنچه بر ذمه او باقی مانده باشد
ادا کند و اگر نفس او و عیشش بود که زکوة یا خمس باید عمل بخواند

احادیث که در عقاب صالح الزکوة وارد شده میباشد و از جمله
احادیث که در این باب وارد شده اینست که حقیقتاً میفرماید
که الذین یکنون الذهب والفضة الا اخرجها یعنی آن کسانی
که جمع میکنند مال دنیا طلا و نقره را و حقوق الهی را ادا نمیکند
و در راه خدا صرف نمیکند پس ایشانرا عذاب دردناک در آن
روزی که سرخ کنندان طلا و نقره را در آتش جهنم و داغ کنند
بازها پیشانی و پهلوها و پشتهای ایشانرا و با ایشان گویند
اینست مالهای که از برای خود جمع کرده بودید الی ایچشید عذابها
انرا و در حدیث صحیح از حضرت صادق صارتهم منقولست که هر کس
ندهد فیراطی از زکوة تا که بیست دینار و یکدینار است او نه
مؤمن است نه مسلمان و در وقت مردن استغفانه میکند که
مما بر کرد انهد بدنیانا زکوة و ابدیم چنانچه حقیقتاً فرموده است
که اذا جاء احدکم الموت فلیارب ارجعونی لعلی اعمل صالحاً کما ایتها
ترکت یعنی تارفتی که بیا بد احدی از ایشانرا مرگ گویند پروردگارا
مما بر کردان بسوی دنیا شایسته عمل ساپسد بکنیم در آن مالی که در دنیا

بعد از خود گذاشته انهم و از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین ^ص
منقولست که کسی که طلا و نقره داشته باشد و زکوة از آن نهد
حق تعالی روز قیامت او را محشر خواهد نمود در زمین لغزنده
که پای بند نشود مسلط سازد بر او و مار سیاهی را که زهرش
از مارهای دیگر عظیم تر است و در عقب او رود و چون با او رسد
و داند که او خدا صی ندارد دست و پای خود را بدندان او رهد
پس بدندان گرفته او را مثل شمشیری که دندان بچینی فرو برد
پس طوفی کرد بر گردن او و اینست معنی قول حق تعالی سبطوننا
ما یجتلوا بر یوم القیامه پس بزودی طوفی گرداند در گردن ایشان
چیزی را که در آن بختل میبودند بدندان در راه خدا و روز قیامت
هر کس شتر یا گاو یا کوسه سفند داشته باشد و زکوة از آن نهد
باشد حق تعالی حبس کند او را در زمین لغزنده و پامال کند
او را هر چنان شکافنده ستم بسم خود و گردن او را بدندان و نیش
خود و هر صاحب زهری بزهر خود و هر کس زاعث داشته باشد
با باغ خورما و انگور داشته باشد و زکوة از آن نهد باشد ان قطعه

زین ناحیه به غنم طوفی کرده در گردن او اندازند و از آن آتش کرد
تا روز قیامت و بر او است معذب بر کمر و دست که زکوة مالش را
نهد و حق تعالی ان مال را از زده ها گرداند در گردن او که در ما عیش و
کوشش را گرداند از حساب جزای او نشوند و اگر مستطیع چه شده
باشد نوبه اش با این خواست که بهر کیفیت که ممکن شود ان واجب
ادا کند و تفکر نماید که اگر بهر چه خانه خدا نکرده و بدون عذر
شرعی ناخبر میمونه باشد در وقت مرگ با او میگویند که ای فاسق
مخوف ای نصرانی چه و مخوف ای یهودی از دنیا بپرو و دو و سایر
اصول که حق تعالی است طریقه نوبه ان در کتاب احادیث مذکور است
اصاحی الناس ای بچاره این چه حرافست است که در این پنج روزه
زندگانی کوفی کار چند بکنی که در روز قیامت کنایان مردم
بگردن تو باشد و از قیامت بگمان بعدا بالهم گرفتار شوی
ای غافل از بازخواست روز جزا اندیشه کن و راضی مباش که
در آن روزی که حاکم عادل حکم میکنند چند بن نفر مظلوم از
ظلم تو فریاد بر آورند و بازخواست حق خود را از تو طلب نمایند

و اگر عمل خیری کرده باشی ایشان مؤمنانند و چون نواقصی بود
صفت کنند و وفا بچندین مردم نکنند کنایه از ایشان از آوردن و شرف
بار کنند تا اصل نما که در دنیا چه مقدار انفعالی از مال مردم برده و در
عوض آن چه قدر عذاب در آخرت بیخود می رسد با راضی می شود که بجهت
ذوق از حق الناس که هر گاه بر روی نوازند چنانچه فرموده است
که روزی حضرت عیسی بر ضربستان میگذشت از قبر صدای شنید
که صاحبان قبر را عذاب می کردند پس دعا کرد که حق تعالی اشخص
زندگ کرده اند که از او پرسید که سبب عذاب چیست چون زندگ شد
از او پرسید گفت با روح الله من در حال بودم و روزی شخصی کوله
همیزی بمن داد که بخانه او رسانم در عرض راه خدای از آن همه شکستم
و از صاحب همزم استعذال نکردم ای حال صحت چه سالست
که مراد از این قبر عذاب می کنند که چرا بدون آن صاحب نفس
در مال او کردی ای قافل تا اصل نما که اینجا عنی که مال مردم را خبانند
میکنند با در بیع و شرف مردم را میبندند با بیع و شرفی
دختر در اموال مؤمنین میکنند چون اجل ایشان شد و وقت

باز خواست چه حالت خواهد داشت و این بسبب عیب و غیبت است
که اهل دنیا میگویند که فلان کس مرد رشید است و فنی که شخص
احوال او میبکشد مال مسلمانان را بچند و مکر و بخی و عدوان نظری
میشود از مصرف حرام اسباب خانه خوردن انجام میدهد این
طایفه رشید آدمی در چیزی میداند که فی الواقع در جوانی محض است
و محرومی از نعمهای حلال است بلکه این غافلان بعضی از اولاد محرز
میکنند که من معاش خود را از دهن شهر بیرون می آورم و بر روزه
صیغی خرج میکنم و مؤمنی که از حرام اجتناب میکند و از مال
مردم خوردن پرهیز میکند او را بیچاره و بیچاره حساب میکنند
پس بدانکه هر کس جبهه و دینار از احدی این منم گرفته باشد
مشغل الذمه داشته باشد نوبه او با این نحو است که حق ایشان را
پس دهد و اگر نداشته باشد با شکر الناس کند که صاحبان حق او را بجل
کنند و اگر ایشان فوت شده باشند صیغها بدان خود را بوارت بداند
تا آنکه از مشغل الذمه فارغ شود و معاصله او بجهت نیت غلای
غافل بعضی بنامد خوشحال شود که فلان کس را با زی دلم و مالش را

خوردن ناملکن فریب را ان بد بختی خورده است که حق الناس را
منصرف شده و اندک رضای از او بر طرف کرده است و باز خواست
قباحت بر او باقی مانده و اگر کسی از مصرف حرام سعی کرده اعطادش
این باشد که این روزی حلال است و اگر باو گفته شود که این
کار را ترک کن که حرام است در جواب بگوید که حقیقتاً روزی مرا
از این مصرف حواله کرده است و دیگر مدخل ندارم پس چنین شخصی
استند ظلم بخدا داده است و از او بجز انقالی بسزا است زیرا که هرگاه
روزی او از این سبب حواله شده باشد و باز او را عذاب کند
که جز از حرام کسب کرده این ظلم است پس بداند که روزی او حقیقی روزی
خداست و از مصرف حلال مقرر فرموده و حرام روزی نمیشد
پس بعضی نفاعت بان نمیکند و از او دست برداشته میشود
حرام میشوند و حالت انجاعت مثل اینست که شخصی ملازم
چند دارد و مقرر کرده که هر روز چیزی با ایشان بدهند پس آن
ملازمان از خدمت فاکر کینه میبرند و با انواع دردی و چیزی
از مردم میگیرند و چاشنی و شام بخورند و بخانه اقامت میدهند

که چیزی

که چیزی خود را باز بافت کنند پس اگر ظالمان در بجانب معبود کنند و ترک
حرام نمایند و روزی حلال با ایشان میدهند اینها فلحقیقتاً فی فرموده که
مسلمانان برادر یکدیگر دارند و میباید محافطت مال و مال و ناموس
یکدیگر میکنند بر منوجه شتم مسلمانان مبدائی که در حقه در مال ایشان
میکنند و نفوذ با الله چشم بر ناموس ایشان می اندازد حقیقتاً
حفاظت چنینی جماعتی هیچ مذهباً اختیار نکرده اند و خدا و رسول
از ایشان پیروند ای غافل برینهار که در این پنج روزه زندگانی
با بد از آن مسلمانان نرسد و حق تعالی حق چندین مقرر
فرموده است که مسلمانان بر یکدیگر دارند ارفار ایشان و مقرر
کن که اگر ترک آنها کنی از طرفه اسلام بیرون میری و از جمله
مصرف مسلمانان بر یکدیگر بعضی اینست که هر وقت از حضور انبیا
المؤمنین که فرمودند که هر مور رسول خدا که از برای مؤمن
بر برادر مؤمن سی حق میباشد که واجب است و از او سزا
نمیشود مگر آنکه ارفار بعمل آورد با آنکه آن مؤمن عفو کند و حقوق
خود را برنجشند و از آنها اینست که اگر لغزشی بکنند ملاصت نکنند

و از او در گذرد و اگر مؤمنی عیب باشد بر او رحم کند و نگذارد که هم و هم
عربی بر او کار کند بلکه عین که بر او صیبا بداند پس او باشد و اگر احتیاج
بلباس داشته باشد بدن او را بپوشاند و اگر در کاری معذرت بخواند
عذر او را قبول کند و اگر در مجلسی عیبش او کند نگوید و بگوید عیبش
مکنند که عیبش مؤمن حرام است و همیشه ناصح او باشد و او را بکارها
خبر بزرگ عیب کند و آنچه بد است و از آن نماند کند و محافظت و درستی
او بکند که باعث زبانی محب او بشود و اگر فرضی داشته باشد
با شغل الذمه از کسی داشته باشد آنها را ادا کند و هر وقت بیمار
نفس بعبادت او برود و چون بمیرد بجزانزه او حاضر شود
و هر وقت که او را بصدقه طلبد قبول کند و اگر هدیه بفرستد
از او رد نکند و احسان که با او کرده باشد جزای احسان را بدهد
و نعمتی که با او رسد شکر او بکند یعنی نداد او را بداند و دعا خیر
بار کند و نیگوید و می کند او باشد و در دنیا و آخرت و اگر
غایب باشد روجه و عیال او را چون اهل و عیال خود محافظت
کند و هر وقت او را حاجتی پیش آید سعی کند در حاجت او و سؤال او را

رد نکند و هر وقت عطسه کند بگوید بحکم الله و اگر چیزی از او کم
شود او را نشان دهند و هر وقت سلام کند در جواب او بگوید
و با و هموار حرف زند و سخن بد درشت با و نگوید و اگر نعمتی از برادر
مؤمن با و در سایر اظهار کند و مخفی ندارد و هر گاه در امری
فهم بخورد بصدق او کند و همیشه با و دوستی کند و دشمنی و
عداوت با و نکند و هر وقت که او ظلم کند بر کسی یا آنکه او مظلوم
باشد اعانت او کند اما پاری کردن او در وقتی که مظلوم با این
دو شش است که دفع ظلم از او بکند و نگذارد که ظلمی بر او واقع شود
و احدی حوائج او را بجز حق ببرد نگذارد که کسی بر او زیاده
و او را خفیف و خادک گرداند و آنچه را از او دوست دارد از امور
خوبی باشد و آنچه را بر خوض و دشمنی برای او نیندیشد و آنچه
که مکرره و بد است پس حضرت فرمود که اگر یکی از شما ترک کند حق را
از حقیقی برادر مؤمن خود که مددگوشد چون روز قیامت منصف
انعم من طلب آنچه را میباید و میگوید که خداوند احفی چندین
برادر من را نام کرده بودی فلان حقی را ضایع کرد پس خداوند عالم باز خواست

میهد بد از آن کسی که حق او را ترک کرده بودای غافل اگر اعتقاد بشریست
پس بعد از الزمان داری بگوئی که من کور شد با مؤمنان سلوک کن پس
لاامل کن که اگر این حق را با اجل بناورد در عرض عیدت ایشان
کند با افسرد و بهشان با حرفی بگرید که نزد و بعضی از مؤمنان
برسد و مسلمانان از دست و زبان او درازد با مؤمنان
از حاکم ظالم بتی سلسله با بغیر حق دعوی کند و از راه
بی اعتبار کند با نقصان با و بوسند چه مذہب اختیار کرده
و یکدام طرفه پیغمبری عمل نموده ایچا اهل اگر کنایه دیگرند استند
باشی و یکسفر مؤمن را از دره باشی از برای جهنم تو کافیت چرا
اینقدر غفلت میبوزدی و بفرموده خدا و رسول عمل میکنی
ای برادر بوضع زندگانی کن که خدا بوی از وجود تو منافع
شوند و از دست و زبان تو نفع برند و طول عمرت از خدا بخواهند
و بمباش از جلد جامعی که حضرت رسول در صفت ایشان فرموده
که شتر الناس من خاف الناس من بلد و لسانه یعنی بدترین مردم
ان کسی است که خدا بوی از دست و زبان با و بی سنتی غافل هرگاه

ایمنی را

ایمنی را دانستی پس بدانکه حقیقتی تو ایهای بسپار در رضا حاجت
مؤمنان شفقت فرموده و میفرماید که نیکی کردن با مؤمنان
چه بسپار ای نیکی میدهد چنانچه حضرت صادق فرموده
و هرگاه کسی از برای حاجت برادر مؤمن راه و در نوشته میشود
از برای او در حسنه و محو میشود از نامه عمل او در کتبه و بلند میشود
از برای او در وجه و فضیلت حاجت مؤمن بهائیک از اعشاکا کردن
در مسجد الحرام و هر که غمی از برادر مؤمن بردارد حقیقتی غمی از غمهای
آخرت از آدمی بردارد و بیرون یابد از نیمی خود خوشحالی دل و کسی
که سپر کرده مؤمن که ستر را حقیقتی او را از مپوه های بهشت سپی
گرداند و کسی که بکشتی ابی دهد مؤمنی را حقیقتی از رجوع بخونم
بهشت با و بیانشا مانند و حضرت رسول فرمود که هر که حاجت
برادر مؤمن را بر آورد حقیقتی او را گرامی دارد که بر من است
تو ای تو و اصغر میباشم از برای تو بجز این بهشت و در حدیث
دیگر از فضیلت حق تعالی است که حضرت صادق فرمود که بشنو
ایچا میگویم و بیان عمل نما و خوره بان عرشیه علیه بلند و لبکان

برادرانرا که نیت نهای نوشوم کسبند آنها فرمودند که وعی اند که رغبت
میخواهند در فضای حاجاتهای برادر مؤمن خود بعد از آن ضروری که
هر یک حاجت برادر مؤمن خود بر آورد حفظی در روز قیامت
هزار حاجت او را واکند که یکی از آنها حول بهشت باشند و یکی
دیگران باشند که خوبیشان و بردان خورد را که پنج نباشند
داخل بهشت گردانند و بسند صحیح دیگر منقولست که بفضل فرمود
که حفظی جمعی از خلفش بر برگزیده استان برای حوائج و نظیر آن
و شهبانها که ثواب ایشان نیز بهشت است که امر فرمود ای مفضل
بپسوانی خود را از اینجا است بگردان و بر واپس دیگر فرمود که فضا
حاجت مؤمن بهی است نزد من از پیشتر که هر چه صد هزار در ام
صرف غایبای برادر من فکر نما که اگر بر آوردن حاجت مؤمن اینقدر
ثواب دارد پس کسی که نفعهای دیگر با ایشان برسد چه مقدار
ثواب و منی است بهم میرسد خوشتر حال است و مندی که ایمانها
باشند و عمل کنند پس ناامل نما که آن بدیجی که در این میان میرسد
چه مقدار معصیت کرده و چه بخورد از اینها پس اندک در معصیت باش

که چیزی

که چند حدیث در مذمت و عتاب جماعتی که در حاجت مؤمنان
میکند مذکور میشود بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقولست
که هر کس برادر مؤمن او را حاجتی بنزد او بیاورد و جمعی است از خدا
که بیجا نباشد و فرستاده پس اگر قبول کند و سبب و سنی و ولایت میکند
و ولایت خدا موصل است و اگر او را در کند و حاجتش بر نیاید
و قدرت بر آن داشته باشد حفظی ماری در نزد من از آنست مصلط
گرداند که بر هاشم کرد تا روز قیامت او را عذاب کند و اگر طالب
حاجت او را منظر و نداد در حالش بد از خواهد بود و بسند معتبر
از انحضوت منقولست که هر مسلمان که مسلمان بنزد او بیاورد
در حاجتی و او قادر بر فضای حاجت او باشد و کند حفظی
او را در روز قیامت ملاحت و سرزشتی فرماید که برادر مؤمن
تو در حاجتی که فضای آن حاجت داری است تو که داشته بودم و قادر
بر آن بودی و نکردی بسبب کم دغیبی و خواهرش ثواب آن بجز شوقم
که بسوی تو نظر نمیکنم در هیچ حاجتی و در حدیث دیگر فرمود که هر که
منع کند چیزی را از مؤمنین که بایان محتاج باشند و آن کس نادر باشد

که آنچه از جانب عیسی باورسانند حضرتعالی او را در سجده محشر بدارد
باروی سپاه و جیشها از حق و در سینه او در کردن بسند پس گویند که
این ظالم است که با خدا و رسول خدا خپالت کرده است بعد از آن
فرماید که او را بجزایم ببرند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
منقول است که هر مسلمانی که بیزد یک مسلمان ابد بزارش او
یا حاجتی بفرماید او داشته باشد او در خانه باشد و در حضرت
نیدارد که در لخل خانه توفه یا برای او بیرون نیاید پس بسند در لعنت
خدا باشد تا او را ملاقات نماید و بسند معتبر از حضرت صادق
منقول است که هر کس که بیزساند مؤمنی را بسلطنت و استیلائی
خود برای اینکه مکرده باورسانند در جهنم باشد و اگر بیزساند
و مکرده باورسانند در جهنم با فرعون و ال فرعون باشند و در حدیث
دیگر فرمود که هر که اعانت بر ضرر مؤمن بنصف کلمه کند در قیامت
چون در راه حضرتعالی در میان دو چشمتش نون نوسند باشد
یعنی نا امید است از رحمت من و با ساند معتبره منقول است که
حضرتعالی خود میفرماید که هر که بنده مؤمنی را ذلیل کند چنانست

که علامت

که علامت با من جنک کرده و محاربه غوه است ای غافل هرگاه در جانب
مؤمن و نرسانیدن و ضرر اندک باورسانیدن این مقدار کناه باشد
ناامل کن که ظالمی مؤمنی را بزند یا بکشد چه حالت خواهد داشت و
ان غافل که زلفت و انزواء بگریه یا عیب است او کند با مال او را بجز
حق و ضیق توفه با ضرر دیگر باورساند چون پروردگار عالم از
او بازخواست کند چه جواب خواهد داد الحال اگر قبیل از این بعضی
این حد بیهوش مطلع نبودی و از روی جهل و عدوان ضرری از تو
مبومندان رسیده باشد الحال از خواب غفلت بیدار شو و از
ایشان التماس کن که نوزاد عضو کنند و در روز قیامت شکوه
تو را بجا کم و در جزایمتما بند و اگر آنها فوت شده باشند از برای
ایشان استغفار کن و نفع و زاری بدارگاه حضرت باری کن
که آنها را از نوزاد صی کراند و اگر خواص مال بردم تو باشد خواه یک
حبه و خواه یک بنار غام و ابصا حبش بد با بوارش ایشان
برسان و اگر نوری دست شده از ایشان التماس کن که حق خود را
بخشند و اگر صاحبان حق را عیبتناسی آنچه بر دست توست

از باغ ابرو مساکین شنبه بد شنبه از نفضه هرات نوبت کرد و نوبت
نور افیون فرماید ای برادر ز زمار که کمان بد بسلامت مبر و بدانکه
اچیز بگویش شنبه باطلت و آنچه بد بینی حق است پس اگر بچشم ببینی که
مسلمانی خطائی کرد او را در میان مردم رسوا مکن که اگر چنین کنی
حفظتانی نورا در میان خلق اولین و لغوین در روز قیامت رسوا
میکند و عیبها مؤمنان را پنهان کن پس اگر کسی را بد بینی نامشروع
میکند او را در خلوت بضممت کن و عیبها او را پنهان کن و او را در
حضور مردم ظاهر مکن ای برادر کسی صفتی از کسی نقل نماید و در او نباشد
پس دروغ گفته و هم همان بر او بسته و هر کس که افتد ای مؤمنی بگو بد
او را در جهنم باشد باطن در پل زنجیری میکند و اگر عیبی در کسی
باشند و نودر غایبانه او را برای مردم نقل کنی این عیب است و هر کس
عیب مؤمنی کند تو ایمانی که حدت عمر کرده بکسی میدهند که عیب او
گردد است و کتبات او را در نامه عمل او مینویسند ای فاضل این چه حماقت است
که بسبب چند کلمه خون که هیچ منفعت در آن ملاحظه نیست بگریخت
نفس تو از برای خود را بد بگران دهی و کتباتان ایشان را صاحب شوی

و سخن عذرهای دیگر کردی چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق
منقول است که هر که بگوید در شان مؤمن چیزی را که چشم ایشان
و گوشها ایشان شنیده باشند پس او داخل است در پنجاعنی که حفظتانی
در مذمت ایشان فرموده است ان الذین یحسبون نشیع الفاحشه
فی الذین امنوا لام عذاب الیم یعنی انا نکره دوست میدارند که فاحش
دهد و عیبها جماعتی که ایمان آورده اند را پنهان است عذاب
در دنیا که در حدیث دیگر فرمود که هر که در او عیب کند بر مؤمنی
روایتی که خواهد در آن عتاب عیب از او ظاهر کند و مرد پیش
در هم شکند که از بدبختها او مردم او را از نظر ببندند از خدا جدا
از ولایت خود بیرون کند و بولایت شیطا و اذارد و بسند
معتبر منقول است از حضرت رسول که هر که ایمان بخند آورد
قیامت داشته باشد و نشینند در مجلسی که در آن مجلس
مؤمنی را دشنام دهند با مسلمانی را عیب کند و بسند معتبر
منقول است که شخصی بخند علی بن الحسین عرض کرد که فلان
شخص شما را دشنام میدهد یا اینکه شما را عیب دهد صاحب بد عیب

حضرت فرمود که حق هم نشستی انشخص را رعایت نکردی و اول
بما نقل کردی و منید انتم بدست سبک مری هم را در اخوت خواهد
پافت و در روز بعثت در یکجا جمع خواهیم شد و عده که ما بقباحت
و خدادار مهیا ما حکم خواهد کرد زینهار که احقر از کن از غیبت
کردن نان خوردش سگان جرم است و بسند دیکر منقول است که حضرت
امیرالمؤمنین بنویسند که فرمود که اجتناب کن از غیبتی که نان
خوردش سگان جرم است بعد از آن فرمود ای نون دروغ میگوید
کسی از حلال منقول شده است و گوشت مردم بغیبت بخورد و بسند
معتبر از حضرت صادق منقول است که حفظ عالی دشمن مبدار
خانه پر گوشت را و گوشت فریب بعضی از اصحاب عرض کردند که این
رسول الله ما دست مبدار هم گوشت را و گوشت فریب را و خانه
ما خالی از گوشت نیست گفت که آن مراد اینست که فرموده اید مراد آن
خانه پر گوشت خانه ایست که در آن گوشتها مردم را بغیبت بخوردند
و گوشت فریب جماعت ملکی است که در راه رفتن
و تکبر میکنند و بسند معتبر از حضرت رسول منقول است

که چهار

که چهار کسند که از امیرسانند مسلمانان را باهل جرم بازاری که خود
داده اند و از جرم جرم ایشانرا بخوردند و او بلا و ایشو و افریاد
میکنند و اهل جرم بعضی بعضی میگویند که این چهار طایفه ما را
از امیر میکنند بازاری که خود داده اند این چهار طایفه اند پس میگویند
که یکی از ایشان شخصی که در نابوت از ایشو او بخند است و یکی شخصی است
که معاش از اندر و نش میکشند و یکی شخصی است که چرک و خون
از دهاش او بخند است و یکی شخصی است که گوشت خود را میخورد پس
از حال صاحب نابوت میپرسند که این بد بخت چرا از ایشو ما میبرد
میگویند که این مرد عالی مردم در گوشتش بود و چیزی هیچ از او
نماند بود که حق مردم را داد کند بعد از آن میپرسند از حال کسی که
از دهاش چرک و خون جاریست میگویند که آن مرد نظر میگرد
هر سخن بدی که از مردم میشنیدند نقل میکرد و نسبت مبدار با بخت
پس میپرسند از حال کسی که گوشت خود را میخوردند که این بد بخت چرا
گوشت بدن خود را بدندان میخورد و از ایشو ما میبرد و میگویند
که او گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چیزی میگوید با بخت از پنهار

که سخن چنین میباشد یعنی چون سخن شنید می کرد اگر اثر افضل کنی باعث
دلگیری و مؤمنان میشود با آنکه حرفی که بگویی موجب نیکوئی بلنگه
اصلاح در میان مردم آن قدر لازم است که در اخبار وارد شده که
دروغ حرام است مگر دروغی که بگویی که در میان دو مسلمان اصلاح
کنی که مناد از میان ایشان بر طرف شود الحی الخصبیل کتابان و شدت
عذاب عاصیان در کتاب احادیث مذکور است کسی که فی الجمله تفکر
میکند که ناخنی نوبه علامت بدبخنی و شفا و شست و چه گونه
بدبخت نباشد و حال آنکه بسیار در اشطابا بن و سبیله ضرب
داده است با اینکه چون عادت بهای نامشروع کرده اند و ترک عادت
را مشکل دانستند اینها چنانچه ایشان میبرد که چون آخر میگذرد
بهار میشود نوبه میکنند لیکن این حسابها باطل ناخنی نوبه کرده
مشغول عملها زشت و پیروی خواهرهای همنس کرده و ناخنی دار
میشود که فرصت نوبه کردن از دست رفته زبان از حرف زدن
بازماند هر چند سعی میکنند که نوبه کنند و دعا و استغفار بخوانند
و وصیت کنند فایده نکرده عاقبت با هزار حسرت و بغض روح ایشان

شده

شده است و وارثان نااهل کاری نکرده اند که ایشانرا از مشغول الذمه
فایز گردانند چنانچه بعضی خود شخصی با با بخلت مشاهده نمودیم
و حکایت او چنین است که شخصی باطن غالب بهم رسیده بود که او شاد ب
الحیرت و سایر معاصی با او نیکب میشود پس روزی با او گفتیم که آن دو
چین کدام است گفت یکی شراب خوردن و دیگری دروغ و سببش آنست
که من با شخص مجوس معامله دارم و در سر و دوا بیوقوف احتیاج شده
که نودی زردا فرزندم که بر وفات که نزد او میروم موافقت شراب
خوردن میکنند و اگر نخورم بی دماغ میگردد و کار سازی من نمیشود
پس اینم نوبه لایدم که نزد او بروم و شراب بخورم بعد از آنکه از او فرض
نمودم از شراب نوبه میکنند و اما دروغ پس شخصی از وجه با جاردان
من طلبی دارد و بجان نه شرع رفته و من ناچارم که طلب او را بکنم
چون اینم نوبه جواب بدم از دروغ گفتن نوبه میکنند هر چند این
فقط او را نصیحت نمودم آن بی سعادت قبول نوبه کردن ننمود
پس مکرر شدم و از نزد او بروم و منم و منم یعنی خود نوبه
معد کور شد که فحش نامرسانند و فوت شد و حرف زدن او همین بود

که با نقیض تکلم نمودای برادر ^{شخص} فرزندانم را با بن خورشید بپسندد الهد البینه
تا خیر در مؤمنان و سرمانه ترک کنان کن والبینه اهتمام کن که خورد
در زمی و در میان مؤمن داخل کنی زیرا که مؤمن بسیار عزیز است
در نزد حضرتعالی فریب و منزلت بسیار دارای برادر در وفی
که از جمله بندهگان صالح شوی پس مؤمنی که دعا میکند تو از دعا
بهری و پیروی امداد دست عهداری که بهر بنده برسی که هر وقت دعا کنی
و بگوئی یا الله در جواب تو بگو یا لبیک عبدی و چون حضرت رسول
خدا و ائمه هدی را یاد کنی سلام تو را با ایشان برسانند و ایشان
در جواب تو بگویند صد هزار سلام بر تو باد ای مؤمن ای ابا دوست
عهداری که ملائکه الهی با تو هم نشین باشند و در کارها خیر
معین تو باشند و در میان ایشان معرفت شوی و اسم تو در اسمان
مذکور شود و التماس تو را حضرت رب العزت نماید و بگویند
خداوند این بنده مؤمن بسیار عزیز و چون دعا کنی ایشان امین
گویند ای ابا دوست عهداری که ملائکه بجانه تو نرود غماهند و چون
بپهار شوی جمع کثیری برکت تو را بر زمینها و در دستکار گردند ای ابا دوست

عهداری

عهداری که در وقت مردن افضل پیغمبران و برکن پادشاهان و ائمه
طاهرین در نزد تو حاضر شوند و خطاب دوست و مؤمن بنویسند
و بشارت تو بهم شد دهند ایا رضی نیستی که چون از دنیا مفارقت کنی
ارواح مؤمنین و ملائکه مطهرین استقبال تو کنند و جمع کنان کاران
ببرکت تشییع جنازه و نماز گذاردن بر تو امر زنده شوند و فی تو
دوستی ابراهیمت گردد و متذکره کن که راضی و بلای جواب دهی و در عالم
برخ ناز و زینت در اسرار احدی باشی و با ارواح مؤمنین رفیق
و هم صحبت گردی اگر طویل از زمان حضرت صاحب الزمان و فاطماتی بود
وقت ظاهر شدن آن امام و الامام تو را زنده گرداند که در رکاب آنحضرت
بدرجه شهادت فایز شوی ای برادر این پنج روزه زندگانی سعی نما که
چون از فی بر وفاتی در وی تو چون ماه شب چهارده نوزادانی باشد
و در روزی که پیغمبران و انفسی و انفسی بر می آورند و پیغمبر ما و امینی
میکویند پس تو در آن وقت در روزی امتنان و فرمان برداران پوعد باشی
و از برکت اینجناب خوف و شدت عذاب امین باشی و در روزی
که خلافت از شدت گرمی و حرارت تابان تو بعرفی فرودفته اند تو در سایه

شهم سوار مبدان جولان و دی و فریاد در روز در مانند کی اسد الله
الکاتب و مظهر العجايب و المزیب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
حاضر باشی و در وقتی که مردم العطش العطش کو بان عاجز پیشوند
تو بسبب دوستی سانی کوش سپهر کردی و در روزی که هر طایفه
با پیغمبر خود و امام خود بفرموده حضرت می آمدند تو داخل پیروان ال عهد
باشی و در وقتی که خطاب خند و فغان بعا صبان و کناه کاران
میکنند پس تویی خون و خطر بر فاش آئینه معصومین داخل
بهشت جا و بد کردی اباد و ست عهداری که پادشاهی و مملکت
بهت و منصرف نشود و تاج کرامت مالک الملک به بر سر گذار و خدمت با زنت
باشد هر حقیقت در بر کنی با حوس عهداری که خصم منزل و مکان
عانی که هرگز خواب غفلت با بر خود روا عهداری که از زلف پنج روز
دست بردار و عاقبت الامر در جانی ساکن شوی که زنده کی انجاء از کت
نباشد و نعمتشان فانی نشود ایا کدام به از بهشت است و کدام لذت
شواست از نعمت های بهشت ایا کدام مملکت به است از پادشاهی
ملکی که حضرت و اهدب الدعای با از ابر بندگان شفقت فرماید و شرب

و منزلت

و منزلت بدو گاه کدام پادشاهی به است از نظرب جشن و راه
پا فن بدو گاه معبودی که پادشاهی از او زوال ندارد و پا و سخنان
عالم که ای آن درگاه هندی بجز بصیرت ابا منجز اهی که خداوند عالم
وافر بنده بنی آدم از نوااضی شود و از دستشان او شمرده شوی
ایا بر خود روا عهداری که بر این زندگانی دنیای دنی و وسوسه
نفس و فریب شیطان کار چند بکنی که دلیل بنا فرمائی تو باشد
و در دنی خانه معبود حقیقی اسم تو در دنی با عنیان آن درگاه
عصرمان از وصال این بارگاه ثبت کنند و در میان ملکوت اعلا
بنده خابن عاصی معروف شوی و ملائکه مفرقین از فعلت بازشت
تو شرم نما بند و از صدای تو صدای با شنیدای غافلانا صل کن
که بسبب طاعت شیطان جن و انس و در منا جوی نافرمانی کوی
کنی و از قسم نعمت خود را محروم میگردانی ای غافل چو اندر مذهب
خود را عهداری و کور کران بهار الودیه خاک و خاکساز میکنی و او را
با مال خواهشهای نفسانی میگردانی مگر نشنیدی که پیغمبر انشرف
انبیاء و مرسلین و بر کوبد حضرت رب العالمین است و او صیای او

بهترین اوصیاء اند و است او بهر بن اهل ای پندارن سزا بفتند ابا شکر
این لغت عظمی بنیکتی که حضرت عالی نورالامت چنین بزرگوار کرد
گردانند و نوراً بر طرفه فرزند نا حبه اشقی عشری هدايت نمودند
و دوستی ایشان را باعث دستکاری نو گرداننده ابا افای هزاران
امیر المؤمنین و پادشاه مسلمانان علی ابن ابی طالب میخوانی
و امامان و پیشوايان بهر آن ائمه معصومین کمان داری که حقیقتاً
دنيا و ما فیها را بسبب وجود ایشان خلق کرده و اسم ایشان را بر ساق
عرش نوسخته است و هر چه میسر و وصتی که در بلیه گرفتار میشوندند
با حاجتی بخند ابرام میسرمانند بزرگواران از شفیع و واسطه خود
میگردند و از او مطلب جوهر را سوال میکنند ایفا فلان دینی ملازمی
در دنیا سعی می کنند که چند مینی از او بجا آید که در نزد امار و سعیدی
باشند اباد و ست عهداری که در این پنج دره زندگی احبار و
احادیت آن بر کون بدکان پروردگار عالمیان عمائی و بوسیت
و نصیحت آن هاد بان طرف بوجبت عمل کنی بسرو نمی که چشم گناه
کار بجبال ایشان بیفکند و بفرز ملازم ایشان مشرف شوی

و در سعید باشی و کوبندای شهبه خوشا حال نو که با حادیت ما
عمل کردی و وصیت ما را شنیدی و دوستی ما را در دل داشتی الحال
از خوف و خطرها این باشی و از لغت انار در دنیا بجات با فنی بشارت
بار نوراً بر فوٹ ما و نغمه های بهشت که ذوال ندادای برادر اگر کسی
خواسته باشد که آگاه گردد و فی الواقع دلش سپاه شده باشد این
ضمیم سخنان را که می شنود تا میل میکند و می فهمد که اگر مؤمن شود
و نیک معصیت نموده طرفه صلحی را پیش گیرد از محکم خات میباید
و عاقبت بخیر می شود و اگر مثل اهل دنیا این سخنان را سمع نماید
و چون مکرر همین سخن ها را شنید و اثر بران نکرده این چنین مثل
انها نانشنید ستارد و تصور منفعت آن نکند با حدی صوری غیر
باین آنچه شرط گفتن است میگوید و جیبی و اگر ای دران مینباید شد
ای برادر بر سر خواندن احادیت و شنیدن موعظه از برای کسی که دلش
بهمان است ضرورت است از آنکه دعا بخواند و معنی آنرا بداند و آنچه زیادتش
بکند بد دلش خیر شود بجهت آنکه وقتی که دل خود را از صفات زبیه
و محبت دنیا خالی کرده باشد لذت مناجات حضرت فاضل الحاجات

و امیباید و در رویت دعا خواندن میدانند که تکلم صیغها بد و فواید
ان ادراک میشود مثلاً هر گاه شکم ما بران حرام باشد و بزبان
دروغ و نجس و غیبت اجنبی بگوئیم و مثل منافقان بزبان
بگوئیم که خدا و نماز بنده تو انیم و عبادت تو میکنیم و در منای تو را
میجوئیم و تکلم بر تو میکنیم و بگو در خود که ملا حصله کنیم
بنده نفس باشیم و عبادت و فرمان برداری نکنیم و در کارها
و منا جوئی مخلوقات مظلوم را بریم و اعفای برزندگی و مال و تنگی
داشته باشیم تا مل کن که با پختارک دعا خواندن و منا جات چه
بمشی دارد و کلام دعا مستجاب میشود و آدمی اگر بگوید یا الله تا زنده است
بر همین حالت باشد چه رتبه بهم میسازد و چه مقدار تحصیل
لطفه لغز صیغها بدی برادر بیغیر آخر الزمان یعنی پیغمبر صلی
داده است که هر کس سرچین را محافظت کند داخل بهشت میشود
اول زبان خود را از دروغ و غیبت و بهمان و نجس و جو فرمای
لعوی که فایده ندارد و فایده آخری در آن نیاست و دویم
شکم هم فرج خود را که از آنها را از حرام نگاه دارد ای برادر اگر راست

میگوئی و میخواهی که از نزد کانی منافع شوی و فایده رحمت نامتناهی
کو بدی از اهل بهشت باشی اهتمام کن در آنکه محافظت زبان و شکم
و فرج خود نمائی و از آنرا از حرام نگاه داری زیرا که اگر کسی معصیتها
از آن سرچین عمل میابد تا مل نما که اگر با این حدیث عمل نکنی
و فرموده پیغمبر خود را قبول نمائی باندک زمانی از این سه عضو
چو مفدا و معصیت و نافرمانی عمل میابد اما زبان کابعد خیر و شر
هر دو میباشد زیرا که بسبب زبان از کفر و اسلام میاید و ممکن است
که شخصی کلمه بگوید که باعث نجات او از عذاب الیم شود و
ممکن است که بی تا مل کلمه بگوید که باعث خانه خرابی چندین
نفر از مسلمانان باشد و بلیت برسد که از علاج آن عاجز شود
و بجهت بدن کلمه حرف که از روی بی تا ملی گفته باشد در مدت
در مدت زندگانی همیشه پشیمانی بکشد و نقصان دنیا
و آخرت بخورد و رساند لهذا احادیث در محافظت زبان بسیار
وارد شده است چنانچه حضرت رسول فرمود که بخانه با نهن
مرد مسلمان بنگاه داشتن زبان خود است و در حدیث دیگر وارد است

که هم بزبان خود چنانچه می بینم در بطن او نغمه و حضرت
علی بن الحسین فرمود که بزبان فرزند آدم هر صبح مشرف بر
سائر اعضا و جوارح آدمی می رسد که بر چه حال صبح کرده اید که
حال خیر است اگر نوا را بجا خود بگذارد و بیدار بماند آنکس و او را
بخدا قسم می دهد آنقدر می کند که ما را بیدار می بیند ما کن و
می گویند ما بسبب نوبه بنو اب می بینیم و بسبب نوبه ما می بینیم
و روایت کرده اند که شخصی بخدا عرض کرد که رسول الله آمد و گفت
که پادشاه تو مرا وصیت نمود که بزبان خود را
نکاه بار و فرمود که هر که از این نغمه را در روز و در هر
زبان ایشان و حضرت جعفر بن محمد از حضرت رسول ص
روایت فرموده که خدا زبان را در جهنم عذاب خواهد فرمود
و هیچ عضوی از آنرا نقد و عذاب نخواهد کرد پس زبان خواهد
گفت که خدا و نایب او از پاره از سائر اعضا عذاب کرده خطاب
اید که یک کلمه از نوا صادر شد و بمشرف تو مخراب عالم رسید و
حزینهای حرام بسبب آن رنجیده شد و ما را بسبب آن بشارت

رفت بفرشتگان و جلال خودم سوگند که نورا عذاب بکنم که هیچ
از اعضا و ان عذاب نکنم و حضرت امیر المؤمنین فرمود که
هیچ چیز سزاوارتر نیست به بسط احبیب کردن زبان پس فرمود
خوشا حال آنکسی که در راه خدا نایبهای مال خود را انفاق
کند و زبان را سخنش با اصحاب کند و نگاه دارد بر آنرا ^{حفظ}
کن که آن غافل که از صبح و شام بمحفل هزار کلمه حرف بگوید و یک
کلمه از آنها خالص برای نوا نباشد و بگوید یا خدا و احزرت
از کشتن آنها با و نرسد بلکه کشتن آنها بعضی حرام و بعضی لغو
و باطل و آنچه تکلم بان نغمه تمامی در نامه عملش ثبت شود و چون
روز دنیا صحت شود چه حال خواهد داشت و از عهد ^{چهار} کلام یک بیرون
خواهد آمد و ممکن است که نغمه با الله هر روزی چند کلمه غیب
مسلمانان کرده باشد و چند بن محشر داده شود و چند بن دروغ
گفته شود و در هر روز نغمه کافی عذاب اخروی از برای خود
مخصیل کرده باشی پس چنین شخص زبان او مثل مار است که
هر لحظه از سوراخ دهان بیرون می آید و مردم را می کند یا بمنزله

بیخ ذر الود لیس که کافر بی روحی و در دست دارد و در میان
مسلمانان به طرفت کرد و میبندد جمعی را از پادرمی اور و رو کوهی
از خوف او که بزبان میباشند پس بدان حال چنین بد بخنی که مسلمانان
از زبان او دراز باستند و اخلاط چند کنند و منخنی فاش
چند میگویند و اسم آنرا شوخی گذاشته اند و منی که ملاحظه
میکنی اکثر از مکالمات ایشان خوش است و دروغ و با اعتماد
خود از زمان کنه نمیدانند و عاقل شده اند از این که وارد شده که
مزاج السنه که بختش منجر بشود و دیگر فرموده اند که دروغ گفتن
خوام بر خوانندگی و خوش طبعی پس جاهلان در هر حال
یکساعت مرگ چندین کنه کبیر میباشند و وجود انکدر
اخبار وارد شده که مزاج بسیار ممکن که ندر و فهمت را بر طرف
میکنند پس مزاج و خوش طبعی قدری که مجوز است اینست که باعث
ادخال سرور در دل مؤمنین شود بسبب آن تو اینها بسیار
نامه عمل نوشته شود ای برادر بی نامل سخن ممکن و حرفهای
که لغوی است از آن اخبار کن هرگاه پارچه کوشی را صانع عالم فوت

نظری

فصل داده است و اخبار بنوشته است کرده است هرگاه میثوانی
بان کلمه لا اله الا الله بگوئی شرم نداری که او را بختش کهنش و
و سایر چنین هائی که تکلم کردن با آنها حرام است حرکت دهی و هرگاه
میثوانی که کلام الهی واحا دین حضرت رسالت پناهی و اخبار
ائمه مطهرین بخوانی و حرفهای خبی بگوئی که مسلمانان از آن
منافع شوند تاصل نما که چه مقدار زبان کار است که آنها را
تزلزل کرده او فاش خود را صرف حکا بهها و نظارهای باطله گردانی
ای برادر مرا که بدینی که شخصی کو هر کوان بهائی شفتی دست دارد
و در میان صبر و پند از چه مقدار ناسف بخوری و بان
مخصوص میگوئی که ای دیوانه چرا این کار کردی ای پاهندان که
این دانه چه قیمت دارد و اگر آنرا بفروش و افعی میبخر و خنی
اسباب نوا مانده باشند و نازنده بودی بلبش میثودی ایضا
چونست که صلاحیت خود نمیکنی و زبان تو که کو هر راست
کوان برها او را در میان کسانی و بخواسنها که حرفها لغوی است
انرا حخته اگر از روی انصاف ملاحظه نمائی بر تو معلوم میشود

که بجهت علی و دیوانگی نوزاد از آن کس است که هرگز آن برکات شایسته
را در میان چاه میرد انداخته است و اما مفاسد خودی چنین هائی
که حرام است زبانه از آنست که احصا شود و از آنجمله آنست که هر کس
در شکم او حرامی باشد دعائین مستجاب نمیشود و مایل بقتل
حرام میگردد و فرزندی که از او بهم میرسد چون نطفه او از
حرام منعقد شده با بعضی حرام زاده است پس چنین نطفه ای
بر خود ظلم کرده و اولاد خود را نیز فاسد گردانیده است
هر کس نطفه از نضای حرام بهم رسیده باشد شکر است و بد بعضی
از او بعمل می آید و مناسد در میان مردم نمیکند یا نمیبیند بعضی را
بالذات مایل و ذاعیند بچنین حکام و از آردان مسلمانان
رشد خود میدانند و از مو عطر و وضو کت اگاه نمیشوند
این غافل بلانکه فوت بدن آدمی همیشه در تحلیل است و فضای
که میخورد بد اما تحلیل میگردد پس از لغت حرام اعضا و جوارح
ان فوت کبر در تحلیل بچنین هائی حرام میباشد مثلا چینی که از حرام
فوت یافته باشد مایلست بنظر کردن از شرموت بزنان تا محرم

و پسران مردم و سایر چنین هائی که نظر کردن با آنها حرام است
و کوشش از حرام فوت بهم رسانند مایلست بشنیدن غنا و ساز
و غیبت و حرفهای لغو و سایر چنین هائی که شنیدن از آنها حرام است
و در کبر از حرام فوت کردنه باشد صفات ذمیه در آن جامه بکند
و حرم حوی و وضوئی اگر بر آن وارد شود مثل آنست که کاسه پر از
نخاست باشد و کسی بنجان کلاب بر روی او برزد چنانچه کلاب
در میان نخاست فاسد گردد کلام حوی و علم در آن ضایع میشود
و اثر نمیکند و همچنین سایر اعضا و جوارح در آنچه مشروع است خواست
با آنها ندارد و آنچه باطل و حرام شرع است در کردن از آنها حرم میباشد
ای غافل بلانکه خوردن حرام آدمی را باطل میکند و موجب عقوبت است
بسیار میشود پس رحم کن بر خود و از حرام اجتناب کن تا آنکه روز
حلال نوزاد روی شود و بارین و مدت خالص از دنیا بیرون
روی ای برادر بسیار تحسین است از حالت ان غافل که احادیث
و ضایع باور رسیده باشد و حوادث این دنیا فانی و در دنیا
باشد و باز مثل بسکی بزندان خود داشته اعضا و بر اسباب و

اموال و کثرت قوم و قبيله و اهل و عيال کند و از امودی که در پیش
دارد خایف نباشد و بجال خود بنشیند ایجا اهل کسی که فی الجمله
اگهی دارد از غنیمت احوال اینجهان بمرتبۀ عبرت میگیرد که زندگانی
دنیایا فطریه پلاند یعنی آنچه از اسباب دنیا دارد خود را
مالک آنرا نمیداند و قطع نظر از اسباب دنیوی آنچه در حضرت
مثل عار به حساب میکنند که دو سه روزی امانت است بدست
او منتظر میشود بصاحبش چگونه اعداد بر حساب داشته باشد
که چون داخل صبح شد نمیداند که وقت شام زندگانی خواهد بود
بادرزد بر خاك در سله مردگان داخل خواهد شد و هر ساعت
و هر لحظه که در دنیا و الهی رو میدهد پس آدمی همیشه منتظر است
که ناگاه اجل فرا رسد بامر ضعیف عارض شود با جان زنده رود پس
سلامت شود که عاقل و نبرك ان سواد است که حافظ ایمان
خود نموده در آن پنج روزه عمرت بپوشان بخورد ای برادر
در باب موعظه و صحبت کتایبها و سخنهای متعدده نوشته
شده که مستغنی از نوشتن این قسم رساله است بزهائیت باعث

برخبر

برخبر این چند کلمه این بود که چون این فقیر خاکسار هست حوادث
روزگار از خدمت برادران ایمانی و صلحاء انبی عشری محروم شد
و از ظلم مخالفین و اعداء دین اختلال بسیار در احوال او وضع
بهر سبب بسیار اند و سست و عزیزان در روانه شدن سفر
اخوت بدین بی بضاعت سبقت گرفته بودند و فوت و فتن و محن
شدن با ایشان عنطریب بود و چو مرد لحوال خود فکرم نمودم
ایام جوانی بخلت و نادانی منقضی شده بود و نوشته از برای سفر
بر خطر نداشتیم و علی که موجب نجات اخوت باشد تحصیل نموده بودم
و امودی که بعد از ترك آن منقطع میشوند مثل صدقه و جاره و فخر
صالح از برای این بنده صالح بسیار نوشته بود لهذا این چند کلمه را در
حکام تحریر برادرانم که در راه صحبت نامه باشند بخندمت
انجماعت که در طریقه بر روی حضرت عزت دارند و قدر ایشان را
بامقربان این باد که در سایه ولایت بندگی و اطاعت الهی
یافته اند و طلب ارزش از برای گناه کارانرا و طلبه سخن گوینده
پس اسندها و العنا من این فقیر با کاتب از شعبان و دوستان اینست

که چون در مجلس اسم اینر کنام من کور میشود با مفر بدین بدعی
این بی بر ما مطلع شوند بدعی طلب مغفرت این عزیز در پای کتاه
و پائاسر معصیت را با او دی فرماهند مشاهده از پر تو نویزه معرفت
و عبادت ایشان در بقیه عمر از طلمات جهل و نافرمانی نجات یافته
بر اصنبر و صلاح هدایت با هم و بعد از ترک بدعی مؤمنان از عذاب
ذیر و مؤاخذه و وحشت ناجی کورم درونی که با اهل نبور بسبب دعا
و استغفار خوشحالی و سرور میبرد این نوری دست نبین از آن بهره
داشته باشند امید که حضرت فاضل الحاجات دعای جمیع مؤمنان
را مستجاب گرداند و شهبان و عجمان ائمه اثنی عشری را عاقبت بخیر
گرداند و آخرت دارونی کند و با محبت و پیروی ایشان از این
دعای راه را بیرون برد و علمای دین و فاضلان شرح مبین
خصوصا والدین و ذوی الحقوق و معلمان ما را با مرز و همگی را
عاقبت بخیر گرداند و در صورت دشمنان دین و وسوسه شیطان
لعین در حفظ حمایت خود نگاه دارد و بلب چشم بر هم زدند ما را
بخود و اندازی بجایه محمد و آل الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

ای برادر همچون در اخبار ائمه اطهار وارد شده است که در بنو حجاز السلام
بزرگوار امیر المؤمنین یعنی زینب بنت علی عیسی خود را بیاد کردن
امیر المؤمنین از این نسخه را من برین میگردانم بجزدستی از فضایل
الخصوف تا مل کن و معنی دعا و فزع بهم و مدرا حظه کن که طرفی
بندگی چه نخواست و حقن از عذاب الهی چه نوع و چه طریقیست
این یا بویدان عروه این الموی بر دوا پت کرده است که گفت روزی
در مسجد رسول خدا با جمعی از صحابه نشستند بودیم پس با او کردیم
اعمال و عبادات اهل بدر و اهل صنون ابو زرداء گفت که ای قوم
مخفی امید خبر دهم شمار از کسی که مالش از صحابه کمتر و عیشش بیشتر
و سعیش در عبادت زیادتر بود گفتند کیست گفت علی بن ابی
طالب پس چون اینر گفت همگی روان او گردانیدند پس شخصی از انصار
گفت که سخنی گفتمی که هیچکس با تو موافقت نکورد و گفت من اینر
بودم گفتم مثلاً آنچه در به اهداز دیگران بگویند منی در مجلسشان بنی
تجارت بخدمت الخصوف و سپیدم که از دستشان کناره کرده بود در
پشت در حنانه خورهای زمان شده بود و با و از حین و نغمه در آنک

میفرمود که الی چو بسپا کنان از روش من برداشتی و در برابر
نغمهها فرستادی و چه بسا بدیدها که از من صادر شد کرم گوری
و رسوا کردی الی عمر من در معصیت تو بسپا گذشت و کنان
من در نامه‌های ^{اعمال} عظیم شد و من پس از غیر امی زشت تو امید ندارم
و بغیر از خشنودی تو از روی ندادم پس از چه صد رفتی و السلام
که حضرت امیر المؤمنین است پس در پیش در خندان پنهان شدیم
انحضرت رکعت بسپا نماز گذاردند چون فارغ شدند مشغول
در نمازها و مناجات گردیدند و از جمله آنچه میفرمودند این بود که هر چند
در عفو و بخشش تو نکردیم گناه بر من اسان می‌شود و چون
عذاب عظیم تو را باد می‌آوردم خطا ما بر من عظیم می‌شود اگر
بخوانم در نامه‌های عظیم کنایه چند را که فراموش کرده‌ام و تو
انرا در الحاص فرمودی پس بگویند بدانکه که بگویند او را پس و ای بر
چنین کوفت شد اسیری که خویشان او را بجات نمی‌توانند
بخشید و فیصله او بغیر پادشاه نمی‌توانند رسید جمع اهل بخش
بر او رحم میکنند پس فرمود ان اش جریم که جگرها بران می‌کنند از

اشق که جمیع احشای او فرو می‌پوشد و او از اشقی که در او فرود آمدند
اشق جریم پس بسپا کردند تا آنکه در بگردید و حرکت از آن
حضرت نشنیدم با خود گفتم که البته خراب بر آنحضرت غالب
شده از بسپاری بیداری نزدیگت رفتیم که برای غایب آنحضرت
بیدار کنیم چندانکه حرکت نکردیم تا به خفتن جسد مبارکش
بی حس افتاده بود گفتیم اما الله وانا الیها راجعون و ویدم بجای
خانه فاطمه و ان خبر را بحضرت فاطمه دادم فرمود که فضیله چون
بود عرض کردم فرمود که والله ای ابوذر ما این غشی است که در
غالب او افتاد از ترس الهی و میباید هدایتی او در بند و بر روی
صبارت آنحضرت باشد تا با هم روش آمد و نظر بسوی من فرمود
بگویند فرمود از چه می‌گویی ای ابوذر عرض کردم که فدای تو
شوم ای فاطمه علی آنچه در شما میبینم که با خود می‌کنی آنحضرت فرمود
که ای ابوذر هر گاه اگر به بی‌سوی حساب بخوانند در هنگامی
که گناه کاران پنهان بعد از خود داشته باشند و ملتکه عدل و
شدادند خود و روحی الحاطه کرده باشند و نزد خداوند جبار

در افعال
 موبدانند و جمیع دوستان مرا و کنانند و اهل دنیا همه بر
 من رحم کنند هر آنکه در آن روز بر من رحم خواهی کرد که نزد
 خداوند استاده باشم که هر امری بر او واضح است و هیچ امری
 بر او پوشیده نیست پس ابوزرداء گفت و الله چنین عبادتی
 از هیچ کس از اصحاب پیغمبر اندیدم ای برادر هر آنکه او را و تو معبود
 خود را شناخته باشی و لذت مناجات او را یافته باشی
 مهربانتر از او باشد بر حال خود که بر کنی و بر عمری که بغفلت
 گذرانیده باشی نوحه و زاری غایتی باشد که حضرت عقیق
 الذین نوب کتبان ما عاصیان را بلطف و کرم خود بخشید و با
 الثمان حضرتان ائمه معصومین از جمله رسولکاران گویدم
 و قابل شفاعت شریفان کرده از عذاب الهی و نار جهنم
 نجات یافتیم ای برادر در حالتی که حضور قلب باشی و بر این
 قسم دعا کنی و مناجات بدرگاه فاضل الحاجات اظهار کنی
 و شکستی غائی باشی که الهی از تو سؤال میکند بجزمت و قرب
 و منزلت جلیل تو محمد مصطفی و بجزمت و صی او علی مرتضی و بجزمت

دختر سیده النساء و بجزمت امام مظلومین شهمید بن ابی
 الحسن و ابی عبدالله الحسین و بجزمت ائمه طاهرین از اولاد
 امام حضرت امام حسین الی سوال میکنم از تو بجزمت قرآن عظیم
 و ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و بنده صلواتی و بجزمت ائمه
 که برود سر زدن ندارند و ضربی به باد کلاه تو بهر سینه اند که بخشنا
 جمیع مؤمنین و مؤمنات بجز محمد و الهی برادر اگر با بن قسم
 روی نیاید بدرگاه بی نیاز زاری دارا استغاثه و استغفار غائی
 شاید در حالت حضرت و اهل العطا با ترجمه فرموده دعای تو را
 مستجاب گرداند ای برادر بر دست بدرگاه معبود خود بردار و بگو
 حمد و ثنا مخصوص خداوند است که بنده کار خود را در همه اوقات
 و بر هر حال که باشند بعرض کردن مطالب بجزمت خود تو غیب
 نمونه و حاجت و مانعی بیاد گاه خود فرار نداده و در گاه رحمت
 او همیشه برای دعا کنندگان یار است و هکنه کاران از منقض
 و بخشش خود محروم نفرموده است بلکه هر را بمقتضای این
 کرمه فل با عبادت کند بن بر تو برود باز گشت امیدوار گردانیده است

در مناجات بددگاه فاضی الحاجات فل با عبادی الذین اسرفوا
 علی انفسهم لا تقبلوا من رخصه الله ان الله بغض الذنوب جمیعا
 بنوبه و باز کند دعوت غفوه و بر حمتهای خود امیدوار گردانیده
 الهی بنده و فقیهها صی نور امپخواند جشن و صدای او را اجابت کن
 دعای او را الهی پناه بنواورده ام و بسوی تو که بچند ام بپر بند
 خبیات کتند خود را پناه ده و معذرت او را قبول کن الهی مبدای
 آنچه در دل من خطر میکند و مطلعی آنچه در ظاهر و باطن من است
 الهی که تو مرا از نیرنگ خود محروم کنی که مواردی خواهد و اگر تو مرا
 بخوبی و آذاری و اعانت من نکنی کی مرابری خواهد کرد الهی بنوی پناه
 آورده ام با امید رحمت تو من دست نواهل ان هستی که بنده ذلیل
 بپچاره خود رحم کنی و فریاد درسی او غائی الهی که تا آن بزرگ از من
 صادر شده و اقرار بیدی خود دارم الحال که بگردد بد خود اقرار
 مادم و پیشمان شده و بد را که رحمت تو آورده ام در حال منی که
 شومنده ام از کارهای خود و سبب هم از خطای خود الهی بگم
 زبان تو را بخوانم و بگم دست بد را که تو بد عالمند کنم چه بسیار پیشتر

و بجهایم

و بجهایم زبانی که معصیت تو را کرده بان زبان تو را بچواید
 و دوستی که نافرمانی تو را کرده است بان بسوی تو بر داشته میشود
 و چشمی که نظر بگرام کرده باز نظر بر حمت تو میکند و ابدانی که در
 معصیت تو دستونما کرده تر در تو بر خالت می افتد الهی حمت کرده ام
 بسیار تکاب معصیت پس وای بر من اگر تو در کفی و از ساحت
 ضرب خود دور گردانی الهی اگر روز قیامت معصیت های من
 ظاهر شده بوده از روی کارها فنیچه بر چیده شود پس تو امر و رضای
 که این عاصی را در بجزر کند بر مغلول و سبب چگونگی علاج ان غل
 و زنجیرها کند و انفسه اگر بسیار می و من امر زبده نشوم و انفساه
 و انفساه از روی که خطاب کنی بسوی من که تو جرم معصیت محلا
 مرا کردی و طاعت من بنمودی اما فلان کتاه و امر تکب نشدی
 و بسبب دنیا فلان فریضه را کردی پس کتاه ان و ای پکان پکان بغداد
 غنائی و انفساه در انوقت چه جواب خواهم گفت وای بر من از کتاهانی
 که گرام الکاتبین در نامه عمل من ثبت کرده اند و من اظهار فراموش
 کرده ام از روزی که در توان عمل مرا بدست چپ من داده بگویند بخوان

کتاب بخورد و او را ملاحظه کن که در مدت زندگانی چه قسم معصیت و
ناوینانی از تو صادر شده و ای برص از روزی که پدرت را بدید
منه پوزانده برادر لایق برادر منم بگرد و آخر تا از خودت روزی نه است
که خدا بفرمان از بس از تو و استغفانه می آید و فریاد بر می آید
که هفتی یعنی خداوند با فریاد صراحت از سر روزی با نشتر جرم عذاب
خواهی نمود پس اگر مر از بک کتاه مؤاخذة غائی مستحقانم که همیشه
در جرم باشم و بسوزم و ای برص از انشی که شعله و حرارتش از
خوشی منم بشود از انشی که مینویسند پوست و گوشت کتاه کاران
و بخوشی محاوره مغز سر ایشان و بریان میکنند جگر و دایه های عاصبا
راه از انشی که جراحت آن بر جرم گذاردن بر منم بشود در آن علاج
بزرگتر نمیکوردان از انشی که اهل تراکی عیارت نمیکند و بیچارگان
احدی بر ستاری منم بدهد از انشی که انسان سنگ افش بر ایان
باشد الهی با کتاهان مواعی از روزی و توبه و قبول نمیکند و در زندون
نیاست بر من غضب خواهد کرد پس وای بر چنین غضب کرده شد
که احدی بر او رحم نمیکند و فریاد و ناله او بکار او نمی آید و اعضا

او بر جرم

او بر جرم و نشک او کوهی مینماید و به عقابها از زمین و ایام و
شهر و بو کرده نامی بطلاند و ناپسند را روزی که میخواند که چنین خبرت
کنند که از آنجا از آنجا که آمد و که صبرت شد که با تو معارضه کنی الهی
فریاد بر سر بندگان عاجز توئی و یک صفت نوشتار الهی است
الهی چنانچه در دنیا امر بسبب کتاهان و سوانگردی و دنیا خیزهای
می آید خدا بفرمان مستور و از جنت باطن من مطلع نگردی امید دارم
که در روزی که خلق اولین و آخرین داد بر یک زمین جمع میکنی
مرد جهان ایشان و سوانگردانی الهی بنده ضعیف تو ام که در
دنیا اندک انشی بعضوی از اعضای من بر سر طاعت آن ندارم که یک
مخاطره بر سر خودم آن صبر کنم لیسو چگونه خواهد بود حال ما از انشی
که اهلان مانند سگان و کورگان از شدت عذاب فریاد میکنند و بجای
اشک خون از چشمها ایشان جاری میشود الهی بیغمی تو خیر باد
که در هر چه آید از انشی بسیار شد که اگر یکی از آنها در میان
آسمان و زمین بیاید و بزند بر ایند آنچه در دنیا است از کرمی و حرارت
آن بسوزد اگر آن خاصها در بر کنند چگونه تاب چنین عذابی

خواهم آورد بگر حضرت خبر داده است که آنچه از بدن دو زخمان
بیرون می آید از جگر و در تمام لهار در میان اجهای دنیا بر بزند بر این
اگر اسفل زغال گردان از آن وقت من در مندر چه چاره خواهم
کرد و نیز ذکر الهام خواهم کرد الهی است تا از نسوی تو می نمایم
از کون ای امین که بر سر دو زخمان من است الهی اگر مراد جرم
عذاب کنی بعد از آن که احدی را چنین کرده باشی عدالت
و حق در آن است که هر کس که در صورت زرا که من معصیت
کرده ام کسی را که من از آن است که کسی معصیت او کند و آنرا
کرده ام یا در ستایم که تمام مخلوق که ای میزند و اگر مرا
ببخشی و در حق معصیت کردی پس ترا چه کرده باشی بود
بنده ضعیف و بیچاره خود که بعد از آن که تو را چیزی نداشت
و بجز در کار تو راه بجای می بردی الهی آنچه او تو که میخشد
کنان بزور لاری تو مرا می بردی که این چنین حال قابل نصیحت
در همه نهای خود کردی الهی در زندگان دنیا ظلم و شفقت
تو را از من باز نداشتی امید دارم که بعد از مرگ آنچه

عناجم

محتاجم بمن شفقت فرمائی و منی بفکر خود افتادم که از
کشتن گناهان و مساوات قلب بهر سبب آمده ام که درم از سنگ
بتره سخت تر و سپاه گردیده الهی در حال تو و بنوا و در تمام
که بعضا و جوارح من عادت بکشان و معصیت کرده اند الهی
المظالم درم سپاه شده و از یاد تو غافل گردیده که هر چند
بی اختیار بدینا بر من معلوم میشود و مشاهده میکنم که
امثال باوان بکان یکان میزند و ایشان از درین برخاک
میکنند از هر حال سنگین من نمیکند و از مساوات قلب
است چشم من خشک شده و روغ از دل من بر طرف گردیده
الهی از غفلت من است که بر حال خود نمیکویم و بر عمری که گذرانیده
نگاه نمیشوم پس باید که من با کسی هم نشین باشم که همیشه بر
کنایان خود نمیکویم و از یاد کردن عذاب الهی بوجه و زاری
میباشد پس من باید که هر کس در حال تو که روح خواهم داد و در
وقت مرگ دعا فرمائی که در پیش فراموش و باید که نسبتا ناله کنم
بر شرفائی و زاری کنی الهی چه بسیار است سقمت که من در پیش دارم

واینها در مسکن و بند کان اور و بنجر متانی او برند الهی و کن بر من
در وقتی که مرا بچشم میگردانند و زمین فرشت و خواجگان من میگردند و کسی
از دوستان همراه من نمیکنند پس بنی و عرب در اینجا مسکن میباشند
و اعوناً که در انوقت تو مرا بنام مرزیده باشی و از من راضی نگردیده باشی
پس وای بر چه بین محبوبی که در سفلی از عمل خیر کوناه بادل پر از حسرت
و او در بد جا پگاه گرفتار است و نه شفیع که شفاعت او کند و نه موسی
که با او سخن کرد الهی اگر در شهر ما راهها و عقیقهها بکنند و صلواتی که عذاب
من کنند وای بر من اگر در انوقت بهر باد من نرسی و با من که عداظ
و شداد و چنان نوزان غیر و کداری ای افرح من کن بر من در وقتی که منکر
و نکر از برای سؤال در نزد من حاضر میشوند و زبان من از نرس
ایشان بر هم بچند امید دارم که در انوقت که زبان مرا کو با گردانی
و حجت مرا با من تعیین نمائی الهی عهدنامه که در عالم بر رخ مراد بر اخوت
با ارواح عاصیان معذاب و محبوب سرخوای گردانند با آنکه در واد سما
الستلام بار و اح مؤمنین و بنوی و مصاحب خواهی گردانند الهی رحمت کن
بر من در وقتی که دنیا هست تمام میشود و حلالی از غیر بیرون می آید و در

عصه بخشش سپای می آید پس روی بعضی مانند شب چهارده است
و بعضی مانند قطران سپاه گردیده ای وای بر من اگر در از روز از جمله
رو سپاهان یا شتم الهی رحم کن بر من در روزی که حلالی بر من اطهر شود
پس بعضی مانند بر من میگردند و بعضی با آنها ایشان میبخشند و سر نگویند
در جریمه می آید وای بر من اگر در انوقت لطف تو شامل حال من نباشد
الهی رحم کن بر من در وقتی که بر وفان و دوستان ال محمد از حوض کوثر آب
میدهند و دشمنان و کفار از انجا دور میگردانند و اعوناً که
در انوقت مرا از کنار حوض کوثر دور کنند الهی رحم کن در روزی که
باز حوض حق مظلومان از ظالمان صیقل بدیاجال من گردانند
چراغی که سهم بر ایشان کرده ام از من راضی نگردانی و کسانی که بر من
حقوق دارند از مطالب حوض کوثر را دارند الهی رحم کن بر من در روزی
که هر امتی با پیغمبر و هر طایفه با امام زمان خود محبت کردند و فوج نوح
بصیحه ای میباشند ایشان و نو در میان ایشان حکم میکنی ای وای بر من
اگر در انروز شفاعت پیغمبر خیر الزمان بمن نرسد و از خدمت امامان
و انان خود محروم شوم وای بر چه بین کناه کاری که خداوند عالم از او

خوشنود نباشد و پیغمبر و ائمه طهارین از او بپزار شده باشند الهی
کجا من اینست که هر چند عاصی و گناه کارم برانا امید نخواهی کرد هر چند
قابل حمدی از بنیسم موحوم نمیکردانی الهی که کار فریضه نهادی که کز ما پند
باشد بپزیرتین اسلام مشرف شود قبول او میکنی و خود فرموده که اگر بند
خود را من از درگاه خود دور کنم دو بکه او نند و مطلب خود را در که سؤال
خواهند نمود و فریاد رس بندگان منم کنانان بسپارایم از من ای
بندگان که معصیت کرده اید از حمد من نا امید نشوید الهی هر چند نافرمانی
نویسید که در امامان خود و حجبت حضرت امیر المؤمنین و ائمه طهارین
سپاس امید دارم که بجزمت این بزرگواران محاز درگاه خود نا امید
نگردانی و دست و بر سینه من نکزار الهی توبه من قبول کن و حاجات
دینا و آخرت مرا بر آورده بخیر کردن الهی چون در احباب ائمه اطهار و نظر
میکند دعا و مناجات نمودن ادای چند دارد و شراب هلی چند از
براعان مقرر کرده اند و شراب دعا داد رسد و خود بنام ایا کرد دعا
نکنم و عزیز صاحبها خود را بشنایم و روانه بگویند پس بیکاه کی
و کلام درگاه خوایم رفت و المناس و نضرع بکلام پادشاه خواهم نمود

الهی مضطر

مضطرب و بیچاره ام و بعلین مبدانم که توفیق ارحم الراحمین و چاره بینم از
این ندارم که با وجود کساکاری و پیشتر هم در بسوی تو آورده ام که توفیق
بازها مطلق الهی چنانچه خود فرموده من نور اصحی انم پس صغاب کن
دعای چنانچه خود وعده فرموده الهی توفیق کرده ام عمر خود را بخانه نفس
الهی از تو بمن نرسیده مگر احسان و خوبی و از من بعل بنامده مگر معصیت
و نافرمانی الهی بنیکو مولای و بنده بسیارم هر چند من با تو عهد کردم
بپرا اعمال من خلاف گفتار من بود و دل و زبانم با هم موافق نبود الهی
در مدت عمر آنچه لازم میزند بر در دست حضرت توست من روزی در
تخطئه ملوانت رسید و در دعایت تقصیر نکردی پس آنچه طرفه شد
بهر از من صادر شد و در اطاعت تو تقصیر کردم و عملی که من از او
کبر باقی توست از من بعل بنامده الهی بعزت و بزرگاری خودت که مرا
پان مؤخذ منائی الهی شکایت میکنم از تو و سوسه شیطانت و خواهش
نفسی الهی مرا پناه ده و از ضرر دشمنان دین و دنیا محافظت نما الهی رضا
تو را بگویم امید دارم که از من راضی شوی و مرا از جمله بندگان خود
شماردی الهی افرار بپساک نگی و رسالت حضرت پیمبر را از زمان و امامت

حضرت علی ابن ابی طالب و پازده فرزندش صلوات الله علیهم اجمعین دارم
 واعظا و من اینست که آنچه پیغمبر تو بخندد و سنانند همه حقی است الی
 امید دارم که این اعظافات من بسبب اعانت در نزد تو باشند
 پس در وقت مردن و سؤال منکر و نکیر بسوی من رو کنی و سراپایمان
 کامل و پهلین صحیح از این دار فانی بیرون بری الی بازگشت کردم
 بسوی تو از جمیع لغزشها توبه نمودم از جمیع گناهان و عزم من اینست
 که من بعد مرادند داری تا فریانی تو نکند و اطاعت فرموده تو کنم و
 امید دارم که لطف خاص خود را شامل حال من گردانی که باعث بر
 امور خیرت و اجتناب از نواهی تو گردد الی محضر مبارک و خیر داده است
 از جانب تو که مؤمنان را داخل بهشت میکردانی و بجهنمهای سبب با پیشان
 شفقت میفرمائی الی هر چند نظر باحوال خود میکنم صفات مؤمنین
 را بر خود منبیا هم ما از کرم تو امید دارم که بنویسی و اعانت تو از جمله
 مؤمنین کردم الی که بگویم خود که مرا از بهشت محروم کردانی و از وصال
 فریضه دور میکنی ای افای من پهلین میدانم و تو دانائی با آنچه من بان
 محنتا جهل امید دارم که اصلاح امور دنیا و آخرت من نمائی و بک چشم

سهدو

در بیان علاج کینه

زند مرا بجال خود و انگذاره الی بر جمیع مؤمنین و مؤمنات رحم کن و دعا
 ایشان را صلح بکن ای سید و افای من بهایم زمر او پدر و مادر مرا
 و برادران مؤمن و خواهران مؤمنه و ازها که حقی بر ذمه من دارند و کسی که
 مرا ضحیت کرده یا کلمه حقی من تعلیم کرده الی پیامرز او را با و خویشان
 مرا خداوند با پیامرز مؤمنین و مؤمنات و ششعبه اثنی عشره و حاضر
 و غایب زند و زنده و مرد و دایمان از الی حاجتها مشروعه هر دو برابر
 و بهاران هر دو شفا عاجل و صحت کامل کرامت فرمائی و همگی را
 از هلاکات خاصه خود هلاک و عاقبت دنیا و آخرت بر همه روزی کن
 و همه را از آفات و بلیات دنیا و آخرت نجات و شفقت فرما الی تکلیف میکنم
 بنوار ظلم ظالمان و دشمنان و واقع شون فتنه جبارا الی مضطر
 شده ایم و امام عصا غایب است و عدل است و دشمنان بسیار شده اند
 و درین حق صفت کرده بد پس از تو سؤال میکنم بجز خدا محمد و آل محمد
 که در دشمنان محذول و منکوب کردانی و پادشاه شیبعد را بر دفع
 ایشان فوت و نصرت کرامت فرمائی الی پناه بنواورده ایم ان شری
 نفس و شمایان جن و انس الی معبودانکاه دار ما بچهار کان را

هدایات معراج ماه

حکایت است **بسم الله الرحمن الرحيم** شب معراج
 الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقين والسلام علی سیدنا
 و سیدنا الانبیاء والمرسلین محمد و اله الطاهر بن امامت ائمه کبریا
 اخبار آمده است که حضرت حق سبحانه و تعالی جل جلاله و عظم
 شانند میخواهند که حبیب خود محمد مصطفی ص و از خود بخوانند و آن
 خواجیه لولاک با سمارها و هر چه در آنجا است فریاد و در پس پرده اعدا
 علیتین برسد و با وی دراز گوید و در نای رحمت بر روی ایشان انحضرت
 کشاید که مانند انفاق در شب جمعه در از درم شهری در حبیب المرحوب و بعضی گفته اند
 که بیست هفتاد و حبیب هر وقت بر حلقه علی جبرئیل را فرمان داد که با جبرئیل
 امین و ای بیگم رسان و سر هفتاد فرشته شکان امشب فرمان من چنین است
 که امشب شبی بنا به مبارک و هما بودند بزمین نزول فرما و برود عالم
 بود بر عرصه زمین سپهر نما و عذاب از مردگان بردار و خاکها زمین را بکند
 و سنگها تبدیل کن و خاکهای زمین را انتم بگردان و سنگ و پزه هاله اولو
 ثرو با قوت احمر کن و ابرهای صاف و زلال از چشمه جبال روان کن و بارها
 خوش بوزان و زمینها را بمشام حلقان برسان و روی هوا را معتدل گردان

امان ده و از ضرورت و زبانی شریف خلق خود ما را محافظت نما و آنچه
 باعث خوشنودی تو میشود ما را بگردان ازها نوافقی ده و آنچه موجب
 غضب تو میشود ما را ازها بازدار و در این پنج روز زنده گانی ما را
 محتاج مگردان و ما را بخلق خود و امکنار و ضحیت و در نایک علماء
 و صلحی را بر ما روزی کن و از خجالت جاهلان و منافقان ما را دور
 دار و طعم شهرت را عبادت حق را بجا بخشا و بخصیل و عبادت ما را
 اعانت کن و در ایام سپاه ما را بنور مغفرت خود روشن گردان و زنت
 صلاکت و کرم را بسبب هدایت و ملاحظت از سینه ما پاک گردان
 و هر چه در سنی علی بن ابی و ائمه طاهرین از دنیا بگردن برود در حالت
 مردن نلخی جان کشند بر همه اسان گردان و از ما عاجزان را صحت شو خلد و ندا
 دعای ما را بسبب عدم تقابلت و استحقاق سرود و مگردان امید دارم
 که در همین ساعت آنچه طلب کردم و آنچه را که نظر بیده ام و حاجت که
 محتاج بان میباشد هم همدرا بجا کر است فرما الهی حلم و بردباری تو
 ما را جاهل گردانند بر عرض من مطلب امید دارم که ما را نا امید نکنی
 و کدبان خود را محروم مگردانی اللهم صل علی محمد و اله الطاهر بن مسموم

کتاب در بیان

واز کلدار کل پیشمار بیرون او در بنهای فانی داسر اسرار اسیده کردن
و بخش مشرکان نگون سارکن و مرغان و انبطنی کو با کن واد مپان را
مخواب راحت بخوابان و جمیع بیماری از الباس عافیت ببوشان
و در بخور از از دار الشفا شربک شفا بخشای و ارواح مطهره بکصد
بپست و چهار هزار انبیا و ارواح طایفه اولیاء و صلحی و شهدا را ان
این حال اکاهیه و همه را با نقانی ارم صفی الله در سجده ای حاضر
کردن و ایشان را با تمام صف بصف او اسیده بدار با جبرئیل الصب
البرکات و سایر طین و لشکر ایشان از امدادی بجهنم محبوس کردن
و غلبه ایشان در گردن ایشان انداز و تختها مشرکین و مخالفان
و کوسهها ظالمان و کفران و کفار نگون سار کردن و کامهای مابان
و کزنده ما را در بند کن و از آسمان باران رحمت بباران و آسمان هارا
بجمله حصرا بیارا و ستارگان را در آسمان بدر خشتان و مستازی را
باز ره جفت کن و عطار و سرخ را با هم فرین کن و فوس را با همزبان
ببک خانه تیار و در شمس را با فرین کن زحل را جفت برد کن
و سعدای کبر بسعد اصغر مهدل کرده ها آسمان را در کنگره های

انرا کل بر بن و ما حساب در آسمان اول در زمین کردن و در سها همیش
بکشا و حودان و علمان و در صورتها بشارت ده تا همیش را در اسد
کردانند و ملک تسکین فرمای و علم و بالوح و وان کن و سده المنتمی
دامن بن سنان و حلهای همیش بینداز و شاخهای درخت طریقی
میبوه ها کو تا کون بیادین و نود عشرت با مضاعف کردن و حافظان از آگاه
کردن تا کسی دروغ بالا نزنند و صلتکه مکر ترا شده در بند و سخت
درین برد زمین سدره المنتمی جای ده و انشود و زخرا فرود نشان
و سفر را سدر کن و خشم مالک را کم کن و روی او را خرم و خندان
کن و طهر و جنت را بخوانند از و حود را از احدی بپوشان و در صورتها
آگاه کردن و خدا ترا کم بر بند و نالج و ابر سر هر و حلقه مستند
و اسب نر در بر کن و همه را بر عزت و کنگره های همیش برار و جوان
همانست بکسل و لوفتهای نوز بر کردن ایشان بکنار و همه را بیوه های
خوش و عطش کن و خود را بجله های نوز ببوشان و با الهای حوز را بر افشا
و بصورت خلط این سر همه حبیب من بر چشم کش و کمر خشت حبیب
برای مپان جان بر سر و رقم چاکری دست من در پیشانی کیش و بر

کاش عرش برین نافرین زمین گذر کن و در سر غنوار بهشت در فندک کبی
براف نام خوش انعام لذت کو حلت و لذت بزرگ عنایتش گرفته پیر و ناور
کا کلش را باب سنبلیل نشان کن و درین جواهر و کجایم زرین بر سر وی
بزن و لنتک هدایت بر او استوار کن و شیخ حجت را برین بر کتاب سعادت
حامل کن و کجایم بران را بجا نماند چاکران بدست بگیر و هفتاد هزار فرشته
مشرقی همراه خود بی و اسیر آنها مانند چاکران و در کتاب بدان بجا
راست بران روانه کن و همگانی را غاشبه برد و در بجا چپای
جبرئیل با ادب باش و در خدمت حبیب من لحنه غافل میباش چون جبرئیل
از رب جلجل این وحی باشنید عرض کرد ملک ما معبود ما پادشاهها
فرقان بردارم بجان و دل این الهام را منت دارم اما بار خدا با صکر
است عالم بدلی خواهی کرد با تمامت دگر خواهی از عهد با حشر اولاد دارم
خواهی کرد با خدا این و نماند خواست که مکر استوار و اجل
در سینه مکر شافع و در جزا از دار فنا بدلی بفا خواهی برد مکر امشب
ایام دنیا مکر خواهی کرد مکر امشب هفت طبقه است آسمان و زمین
بر این خواهی انداخت باز لوله در عالم جبرئیل خواهی انداخت خطاب

مستطاب آمد که نای جبرئیل این فکر و اندیشه تو خطاست آنچه گفتی
نه چنانست بلکه حکمت اینست که امشب شب نیکوست و ما را با
دوست گفت که نیکوست که امشب شب را زوینا است نه شب سوز و گداز
میخواهم که حبیب شیخ محمد عربی را نزد خود طلبیم با جبرئیل زمانی باش
ناصران خیمه او با تو کوهم بدانکه او حبیب من است و من محبوب
او و او طالب است و من مطلوب او و او عاشق است و من معشوق
او و او عابد است و من معبود او و او شاهد است و من مشهود او و او
ذکر است و من مذکور او و او ناظر است و من منظور او و او شاکر است
و من مشکور او و او ممانست و من همزبان او و حبیب جلیس است
من اینی او مصاحب و من صاحب او سپید المرسلین و من رب
العالمین ای جبرئیل امشب بران را با بران بی با هفتاد هزار فرشته
مشرقی و زمین بران کن ای امرا جبرئیل مؤمنین چاکری و از خدمت
حبیب من اجتناب کن و بر جانب راست بران روان باش ای میکائیل
تو غاشبه برد و در بجا چپ بران روان شو بنویس در یک دست
من محمد عربی و در سول نامی و سید فریخی و پیغمبر الهی منی مکرم

مدینه و سبزی در پیش مانع و شاه جامع و سلطان راکع و عابد ساجد
و عالم زاهد افتاب نبوت ماه تاب رسالت کوکب جلال کث و معادن
سختاوت و شمع جلال و بدر کمال مقصودا و صیبان و رحمت عالمیان
معروف جهانان اساس نفوی بر کرد بد خدا خواجه بر و سراجی محمد
مصطفی با جبرئیل و پراز هفت آسمان و هفت ندرت بگذران و بر احوال
دل و استیلاحت که اصلا کن ندی و استیسی با و نرسد که ما را امشب
با و حدیث است و او بر ما مشتاق و ما را بد و صفا شنیدان با جبرئیل
و پراز هفت آسمان و هفت ندرت بگذران با جبرئیل نام و پرا شنید
زمانی باش نامکان و پرا بنامیم بکش هوار از مغرب و از مغرب همش
و از مشرق بیکه و از مکه عبده بنده نمان و از عدنان بکنان و از کنان
بپنیر و بدینجا و در اینجا کوه است عالی بدست راست و در اینجا
خانه است عالی در میان سفینه با جنت خود خفته و کلیم از پیشتم
شتر بر خور کشته و در میان مشک فراوان پاشیده چنانچه
در و دیوار معطر گشته آن ای پراز جبرئیل نرم نرم اهسته اهسته
پیش رو و گوشه کلیم بردار و چرخ بیدار شود سلام و پیام باد برسان

ای مقصود زمین و آسمان و ای مخزن عالمیان و ای سرفراز جهانیان
و ای خاتم پیغمبران و ای سپهدار مسلمان و ای مشافع عاصیان و ای
مخوار اصنان و ای ضعیف عرب و ای هر چه گویم صد هزار چندان ای آدم
بنو مقدم ای نوح بحیرت نوح خرم ای ابراهیم بنظر نوح محشم ای موسی
ببرکت نوح عظم ای عیسی بر نعمت نوح مکرم و ای پیغمبر شهر بن لفا ای
صاحب تاج ای صاحب معراج و منبر ای رهفای امت ای اصل نوح
مظهر ایجاد ای خاتم نبوت ای افتاب سعادت ای مقصود کونین و ای
مغرب قاب قوسین ای جبرئیل ای انکه زاهدی و عابدی و محشمی
مکرمی خود محبوبی پسر نوح است طریقی که بر چنین نرجای حوائست
دوست بیدار است و بر او در بر است و از خزان لا غایت و چون
مویغان در بر است و سپکا بیل چاک است و جبرئیل راه بر است و اسرار بیل
شاکر است بگو بر چنین که هیچ پیغمبران منظر مقدم شریف نوازند و در
بیت المفلس حاضرند ای جبرئیل سلام مرا باد برسان و پرا بر سر
سبزه از تاب کوثر بر کن و چون بیدار گرد دست و روی مبارک و پرا
بشوی و حله بر نوز فردوس بر جبهه من بپوشان و نعلین کرامت

کرامت در پای وی کن و عمامه نیکو در سر مبارکش و کبکسوان عنبر
بوی جیبش برامشکناب و کلاب بشوی و چون از خانه بیرون آید
و پای کرامت بر کاب سعادت بماند از روی ادب پای اینجناب را بکشد
و چون سوار بران گردد عنان براف نکاهد اما ای اسرافیل تو بر همین
وای مینکاپیل تو بر پستاد خرمست جیبش من و سپیدالابرار اختیار
کنید وای مینکاد هزار فرشته شما بر چهار جانب ان عالی عزت درون
باشید همه شایع و لطفیل که بان هر کانی که بران بر دارد بگوئید
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله چون جبرئیل امین این مرثیه
شنید بقصر همان نازل گردد و الجلال بکار خود اشتغال نمود و او نیست
انام سلمه که انشب حضرت و سالت پناه در منن لام هانی بنبت
ابو طالب بود و هم در انشب سوره مبارکه که نازل شده بود حضرت
بخواند طه حزاب بروی عقلمه کرد بخت ساعی بیدار کرد بدید که
او از عقلمه و نزل در ملائکه ملکوت افتاده و سرای ام هانی نوزاد
شد سبید عالم بر خاست که بیرون رود و صورت حال معلوم کند
ام نامی زن مهربان بود عمرش کرد بار رسول الله بدید و مادری نوباد نامت

فرمای تا من بروم و بی بینم که حال چیست مبادا هر دو ان مگری کرده باشند
حضرت فرمود که خدا حافظ من میکنند این بگفت و بیرون آمد در میان
سراجی دید جبرئیل و اسرافیل و میکائیل با هم افتاده هزار فرشته مغرب آمدند
الهیستاده و نجاب براف بردند که فرشته حضرت سر مبارک بسوی آسمان
کردند که در آبی آسمان کشاده اند و نزد بانی از نور نهاده اند بکفایت از
طلا و بکفایت از نقره و تمام ملکات صفت صفت استاده چون حضرت را
دیدند همه از روی ادب سلام کردند و براف دادند بر در حوائج و زینان
جواهر نوزاد بروی نهاده و غیبه از نوزاد قدرت بروی جا داده و اما براف
ان اسرافیل که چک نژاد حصار بزرگ کنی چنانچه در عهد است واقع است البراف
الاکبر من الحمار والقتیر من البغل و وی و چون روی آدمی نافه و رسم
وی چون رسم کاوشکافه و رسم وی چون بر حلا و سن اراسته و وبال
سبز داشت چون بر وبال فرشته و این براف در برابر او نشست چو پادشاه
و بجای کپاه زعفران خورده و از خوشن کوغاب نوشیده و بر سینه طرفی
نکته داده و کلاهگاه درین بود جنب خضرت و امین او از در سبزه و پوشش
ان نور قدرت حضرتشالی هزار کور بر ما بند طوق در کردن داشت و در سینه های

او از زبرجد بود و پاهای او از باقلا بود و در سینه وی نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله علی و آلی الله حضرت رسالت پناه فرمود
با جبرئیل فرغان چپست گفت با رسول الله بشارت باد که از منب شب
همانی دوست است قدم در تاپ و فوسپین نده و هفت آسمان را
منور کن و پیغمبر فرمود اینجا تا تاب و فوسپین چند هزار سال است
جبرئیل عرض کرد با رسول الله از زمین تا آسمان پانصد سال است
و سیطره بر آسمان پانصد سال است و از زمین تا آسمان هفتم
هفت هزار سال است و از بالای آسمان هفتم تا پای زمین هفت هزاره
جایست و از جای تا حجاب دیگر پانصد سال است که حضرتعالی زود
باینجا خواهد بود پیغمبر فرمود ای جبرئیل چند سال آنجا بروم و حیات
انهم جبرئیل گفت هفت ساعت بروم و باز انهم و نوشقاعه الهی
خود خوانی کرد و حضرتعالی بنویسند چند آنکه را می شوی و بیشتر
خطاب و کسوف تعظیبات ربک فی آشی مشرف کرده و هفت ساعت
روشن و باز آمدن ما است چنانچه در کلام جبهه فرموده که سئل
الذی استوی بعثوه لیکلام من المستجید الحرام الی المستجید الاصلی الذی انکشا

حوله لیزید

حوله لیزید من اباننا انما هو السمع البصیر نگاه حضرت رسالت پناه
نخاست سوار شود بران و بعد جبرئیل بانگ بر او زد که ای بران یا حنیف
بسخن در آمد و گفت میدانم که این محمد عربست و خاتم پیغمبران است
جبرئیل گفت پس رسیدن تو چپست بران گفت با جبرئیل بدانکه من سیفت
صیح و حجت صحیح دارم از آن مرغزار بهشت که مرا آورده اند آسمان
بسیار هستند که در آنجا محمد بر پیشانی دارند من امروز بخودی شده ام
حاجتی دارم که این سرور در فرمای گشتن بر پشت هیچ مرکبی سوار نشود
بعین از من پس حضرت با بران بر سم عهد و میثاق بهمان است و فرمود
که ای بران بخو مخالف اختلاف که چون بر من صبر کنی و صبر کنی و صبر کنی
مرا میکشی با خدا عهد کردم که در فرمای میباید سوار هیچ مرکبی نگردم
الا انی پس بران مشادمان کشت شکم بر زمین نماز بان بسنا پیش
کشاد حضرت پای کرامت بر کاب سعادت نماز جبرئیل باز وی انحضرت
گرفت و سوار شد چون در وارد پای به پشت بران لوزه افتاد
بر زمین زخرفی پس جبرئیل عنان بران را گرفت آسمان را بر زمین
و میکشید بر پسران روان شدند با هفتاد هزار فرشته مفرق بود

ایشان را گرفته میفرستند و براف هرکای که بر عهد است صد فرسخ میفرستند
و چون برغان پرواز میبرد و بجانب بیت المقدس او در چون خواهر
عالم پاره راه رفت جبرئیل گفت بار سول الله فرود ای و در وقت نماز
بگذار که اینجا حیرت گاه تو مدینه صیبه است حضرت فرمود که پس فرود
آمد و در وقت نماز که از دم دیگر پاره بر براف سوار شدند و کام
دیگر برداشت جبرئیل گفت فرود ای و در وقت نماز بگذار فرود آمد
و نماز که از دم جبرئیل از من پرسید که بار سول الله ایا میدانی
کجا نماز گذاردی گفت نه گفت اینجا که طور است باز بر پشت براف نشستم
و پاره راه رفتیم جبرئیل گفت یا حبیب الله فرود ای و در وقت نماز بگذار
چون فرود آمدیم و نماز که از دم جبرئیل گفت میدانی کجا نماز گذاردی
گفتم نه گفت این چشمه است من السلام است مولود گاه حضرت عیسی بان
بر براف نشستم براف چهار کام دیگر برداشت به بیت المقدس رسیدم که
جبرئیل گفت یا محمد فرود ای من فرود آمدم جبرئیل از دست راست و
میکائیل از دست چپ میبگردند و بر در بیت المقدس او در رفتند و پای
راست بر مسجد نهادم و گفتم حسب الله الرحمن الرحیم و قدم باند کن مسجد

نهادم چهره بهم حضرت ادم صلی الله در حجاب عبادت نشسته و فرج
نبی الله در پهلوی راست و بر بهم ظهیر در پهلوی چپ نشسته بودند
و یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبران انبیاء و رسول صفت نشسته
بودند که جبرئیل پیشین باند کن مسجد درآمد و ندا کرد که طر فواطر
سید پوم الفهمه و صاحب پوم الشفاة یعنی راه دهد که به بن
خلفان روز نیاست را که صاحب حوض کوثر و شفاعت خواهد آمد
انگاه حضرت ادم صلی الله با جمیع انبیاء چون ندا از جبرئیل شنیدند
از جای برخاستند و اسنظبان من کردند و الفیت و الفیت و الفیت
و دیگر هم بجای آوردند و هر یک زبان بجهت و غنای پروردگار جهان
کشادند برکت شادی و شغف و خرمی میگردند و میگفتند و جابلت
یا حبیب الله انکاد بهم که اول ادم صلی الله مراد است که گفت و گفت
ای می ای و بهای فرزندان ای انکه حق تعالی تو به مرا قبول نموده بیگانه تو بود
و فرشتگان ترا سجود من فرموده است تو بود و در پاره بر که پاره از دولت
تو دویم فرج نبی الله را که کشار گرفت و گفت اندر حله طرفان بخاست
یا منم مجرمم تو و دشمنانم هلاک شدند بنصرت تو و خدا پناه داشت

کردم بدعوت تو و در هزاره پانصد سال عمر گذراندم بیکت تو سپهر
ابرهم برادر کنار گرفت و گفت ای آنکه از انشق منقوسی نجات یافتی
و بر من کلسنان شد بدولت تو بود و خانه کعبه ساختی بهمت تو
و خلافت تو ایچ خواندم بدعوت تو و بنا تراستگستم بنصرت تو چه مردم
موسی برادر کنار گرفت و گفت ای آنکه بطور سپینا یا حقلما ای مناجات
کردم بحضرت تو و از درهای نجات یافتی بدولت تو بود و فرعون را با جفایا
بد مرابعتی کردم بنصرت تو بود و جمیع الواح نود هزار خواندم بهمت تو بود
پنجم عیسی برادر کنار گرفت و گفت یا محمد عربی یا شیعی ای آنکه از صابری
و از همه نهی و انبیا از سر دی سالار ممت کشوری و شمع جمیع انوری
و شافع دور بخیزی و خلافت تو را هر بی و صاحب بحراب و منبری
بید از آن پکان از پیغمبران و فرشتگان مراد کنار گرفتند و دعا
و شفا می گفتند تا مرا پیش بحراب بر بند و بالا ترا خود جا بلانند ساعتی
نشستم جبرئیل برخواست و بانگ نماز گفت و میکا پهل افامه کرد و استیلا
تکبیر کند پس من رو بدارم کرد سوگندم ای چه بر بزرگوار بر خیز و نماز کنار
ادم گفت ای خواجه عالم تو مقلدی پس نوح را گفت یا شیخ المرسلین امامت

کن نماغان گذاریم نوح گفت یا خیر البشیر و مهمل و مقدم توئی پس بر او
را گفتیم بر خیز و امامت کن ابرهیم گفت ارشاد و اگر من توئی پس پکان
پکان پیغمبر ترا تکلیف امامت کردم گفتند تو از صابری امامت
بنو نعلون دارد که پیش وای هر دو جهانی چون اینچنین بیدم از جای
برخواستیم و نماز کردیم چون فارغ شدیم جمیع پیغمبران باره پیکر
زبان بدعا کشادند اشکاه جبرئیل او از داد که با حبیب الله دوست
در انظار است بر خیز و سوار شو که نور امشب بچرخش برین همراست
و نور با اعدا علیتین سخا هم برد گفتیم یا اخی خالق عرش و فرشت صراط
که و هو معکم انما اکفتم جبرئیل گفت صدق با رسول الله پس ادم صفتی
الله پیش آمد و گفت یا محمد ای فرزندان جبرئیل آمد و ادم که چون نزد پرورد
برسی مرفرا موش کنی و احوال مرا عرض کنی که بنیاز مندا بشفاعت تو ام
پس هر پیکر از انبیا با من دارا کردند و عجزها نمودند که با محمد هیچ کس را
این شرف و منزلت نبود که حق سبحی اند و تعالی تو را از در خود خوانند
ز بهر آن که چون انجا برسی ما را از خواطر فراموش کنی چرا که کل اشیا را
بچشم عنایت بشفاعت تو است چون از این سخنان برداشتم جبرئیل

اوراد که با خلیل الانبیاء و الملائکه شمارا گواه گرفتیم که ثواب با ملت
نماز امشب با ما نشان محمد بخشیدم مهکا پهل گفت ای جبرئیل و ای جماعت
حاضران شمارا گواه گرفتیم که ثواب تکبیر امشب با ما نشان محمد بخشیدم
انگاه آدم صغی الله و نوح نبی الله و ابراهیم خلیل الله و موسی کلمه الله و عیسی
روح الله با جیب انبیاء و ان سفار هزار علقه بگد بگردانند و در
و گفتند ای جبرئیل و مهکا پهل شمارا گواه گرفتیم که ما همه از فضل نور محمد
ایجاد شده ایم ثواب نماز امشب با ما نشان محمد بخشیدم پس حضرت
رفت و اعلام وحی حاصل کرد و باز آمد و مشوره از این مانی آورد و گفت
ای حاضران شمارا بشارت باد که حضرت عالی مفرط باد که چون شمارا ملت
چیزی بچیب من داد بد من که خداوند من در روز قیامت چندان
از ما نشان عاصی با حضرت رسالت بخشید که از من راضی و خوشنود
کرد و قولشالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما الاخر چون از این
گفتها نایغ شدیم جبرئیل دست مرا گرفت و از مسجد بیت المقدس بیرون
آورد و بر بران سوار شدیم بران پرهارا بکسر شدند و در روی هوا میزینت
تا باندک نعلانی بهر آسمان اول رسیدیم و در آنجا حجابی با دیدیم که سران

بمشرفا و دنبالان بفریب و عزمان یکسر بملوی و یکسر بسغلی بودیم کفتم
با جبرئیل این چیست گفت با رسول الله این حجاب کبر کو پدید یعنی کوه
ز محی پرستاری زمستان اینست چون فصل زمستان شود این حجاب
ز بهر پیکشد و هوای تابستان ملغبر میشود و باز چون نوزد در مشرف
این حجاب را اهنسته اهنسته بالا رود تا نزد بیک آسمان پسر زده زده
ملغبر و سر ما بگرم تبدیل گردد و هوای خوش پیدا شود و در حنجان سبز
و ختم کردند و مسوع نای گوناگون بیرون آمد گفتیم با جبرئیل مراد در میان
این حجاب بر ناسه غام نام چون بر فتم حوضی دیدیم پراز آب و بحر بر کردار
ان سبصد سال راه بود و عزمان دو پست ساله راه بود و چهار رکن انرا
بزنجبه و سلسله با بسته بودند و چهل هزار فرشته بران موکل بودند پس سرهای
عظیم بر من اثر کرد خدا را سجده کردم و از ان حجاب بیرون آمدیم پس جبرئیل
در بان آسمان اول داد و او را در هر اسمعیل در یکشا که اینست امدم و مقصود
در بین و آسمان اول درم پس در بان در یکشود و خازنان می استقبالی کردند
و سلام و طهینت بجا آوردند و گفتند و حجاب بیک با خیر خلق الله من ولد آدم
پس از صلوات ایشان بلند شد چون قدم بر آسمان نهادم چه دیدیم که سرهای

ان الله

زمین از زرسرخ بر و جمیع فرشتگان مواسلام و طاعت مبدارند
 و بر پرده ایشان نوشده بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی و لی الله
 و شادی میکردند و بلفظ خود با یکدیگر میگویند که اینست امد محمد امد
 محمود امد تخلص امد خالص امد سراج امد معراج امد بشیر امد نذیر امد
 مصطی امد معتدل امد سدید امد سرور امد ممدی امد پسر امد سپه روان
 غلغله بر آسمان افتاد و از جمله سخا پیاات خردمندی چون
 کافور سفید مثل شرفی و سبزو از پا فوت سرخ و پاهای حق از دست
 سبز منقارش از عقیق و پرهایش چون پر طاووس صد هزار نقش و نگار
 چشمانش چون کوه بر شاه و در چنگالش چون نقره خام ناچیز جواهر
 بر سر وی بود که نورش همه آسمان روشن کردی و برکنکره لاج و منقار
 وی نوشده بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی و لی الله و از این بال نا
 بال دیگر هزار سال راه بود و بر پیشانی وی نوشده بود که ان الله صلیک لکذ
 یصلون علی البیت یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما اللهم صل
 علی محمد و آل محمد و تسبیح ان خردمندی این بود که سبحان الملك القدوس
 یا سبحوح یا قدوس یا بنیاد رب الملك لکذ و الروح و از آنوقت که حق سبحانه

هم چندان

و ملائک هم صفی بالله را فریدم انخوس الحام شده که نارد و نه ضاهت باوان
 بلند بگردان الا اله الا الله محمد رسول الله علی الله هذا خیر البی بید پس چون
 انخوس شب بانگ بلند ز نواوانش بگوش خردسان دنیا رسد همه بفریاد
 ایند انگاه از جبرئیل که گفت ان خردمندی را بر سپیدم جبرئیل گفت یا محمد
 این خردمندی مؤذن اسم است و هر دو ز چهل هزار مرید بن تسبیح میکنند
 و فریاد میبندند که یا خدا یا تو اب خود را با ما نشان محمد بخشیدم پس خواجه
 عالم گوید که تا من انخوس دیدم همیشه براد روی منم که بسیار دیگر او را به بینم
 پس از آنجا که ششم فرشته دیدم که نهی از برن و نهی از نشن که نه بر نشن با
 خردمندی ساختن و نه نشن برن را اب کردی ذکر وی این بود که سبحان الذی
 الذین الفیق و التار حیران این بگوشتم بفرشته دیگر سپیدم نهی از رحمت
 و نهی از سپاست بر سپیدم ای جبرئیل این بگوش گفت این ملک الراج است
 و این فرشته موکل است بر باد ها و رحمت و سپاست انگاه از او بگوشتم
 جبرئیل گفت میخواهم بگوشم و دروخ دایه بینم جبرئیل گفت سپیدم و رضای
 همیشه در آسمان چهارم خردمندی کرد و لیکن در ایجاد مرکات دروخ ز رفته است
 کن پس جبرئیل دست مرا گرفت و بجانب دروخ برد و در سپاهی دیدم ای امد

چنانکه اسماها تمام نبوی و نارایت گردانند پیشتر نعمت انوار را بدیم بجا بیست
سه مننک زبان به کشید چنانچه ترا سپیدم و کفتم اللهم عفوک عطفک
اجورنا من النار یا حبیب جبرئیل بانک برانش زد و کفتم انبیا یا نار من
سپیدالابرار و هذه النبی الرحمة و شافع الائمة یوم العظمة یعنی دود
شعوی انش از برکز بد عالمیان و سرور نبوکاران حق سبحانه و تعالی
نور از برای دشمنان و مخالفان وی افزاید چو انش این سخنان را
مشهد ترا سپید و بار کجفت نکاه کردم در میان انش بخند بدیم گذاشته
و فرشته بران تخت نشسته و چین بر چین زده من از جبرئیل پرسیدم
که این کس کفتم مالک دوزخ است نزد وی رفتن و سلام کردم جواب
سلام داد و از جبرئیل پرسیدم من هو جبرئیل کفتم این خودم است مالک
دوزخ چون نام می شنید از جای برخاست و بر اضع کنان سلام کرد
و کفتم روحی است یا خیر البتة و بعد در دار که شکار افشنا ختم پس کفتم
یا محمد بشاوت باد نولا که خیر و خوبی در اهلان تو می سپیدم کردن بر آنکه
در درهای جهنم نوشته است که این دوزخ حق است بر اهلان کمال پس کفتم
یا مالک تمام در کات دوزخ و این غمانا سپیدم و نودند خدا را مشاهده

کم

کفتم پس مالک دوزخ را کشود چنانچه عالم نارایت شد هوی عظیم
برخواست ناله و زاری دوزخیان بگویند رسیده ترا سپیدم و کفتم
یا جبرئیل این چه صد است جبرئیل کفتم ای مالک در نای دوزخ را به بسند
که محمد را طاعت مستأهل نیست جبرئیل مالک در نار ایست و انش را فرود نشاند
نکام کردم شخصی را در بالای کرسی نشسته دیدم که تمام انعام او میسوزد
الان انش از جبرئیل پرسیدم که این کس کفتم این فرود است که خدایت
ابراهیم داد انش را خدایت حضرتعالی انش را بر او کلسان گردانند نزد
چون بغما شادمنه بود ان کلسان بدید از وی بچیک کفتم الله اکبر بزرگ
خدای ابراهیم که انش را بر بند خدایت کلسان می کند انکاه حق تعالی انش را
او کرد نازبان نمود در حضور انکه که بسیار الله اکبر کفتم چون این می شنید
خوشحال گردیدم و کفتم الحمد لله که زبان است من همیشه بکلمة الله اکبر
گو یا است انکاه کفتم یا جبرئیل به مشرت را بمن غای تا سپیدم و در یکشده
جبرئیل کفتم یا محمد بعد از این هر چند هر وی به مشرت است پس از انجا آمدن شتم
و سپیدم از عرض محمد انار سپیدم که یا محمد زمین را فریادم از برای
سکنت و اسمائرا

بجفت مؤاخذت و هر دو را از بدین بیک کت نوز و در تریبها و پیشانی ای که ششانی
من چپین این پیشانی ششندم سجد شکر بجا آوردم و از اینجا گذشتم
بود در آسمان دویم و سپیدم جبرئیل در بکونت خان زان گفتند که بست
گفتیم منم جبرئیل و سپید المی سلیم و او دردم در بکشاید خان زان
در کشتودند و تمام فرشتگان استعجاب من کردند و میگفتند مر جابلیک
پا سپید الابرار اسلام نگاه کردم در میان فرشتگان نخنی دیدم از
نور گذاشته و فرشتگهای دیگر کسزده و جوان خوب صورت در بالای
ان نشسته و نخنی دیگر پیملوی و هم صاه و بر نای دیگر چون امثال نا بان
بر اینجا نشسته من از جبرئیل پرسیدم که ایشان چه کسانیند جبرئیل گفت
و جبا ایشان هر دو بر خاستند و بر من سلام کردند و گفتند یا حبیب
الله بشارت باد تو را که ملک انبلی هر شبانه روزی صد و شصت بار
بنظر رحمت بر امتان تو عکاه میکند سپر از ایشان بکن شتم فرشته کردیم
بر حق خسته پنج هزار دست داشت و هر روزی دو اوده هزار انگشت از
جبرئیل پرسیدم که این کبیت گفت این فرشته است نامش منضو است
که حساب قطرات باران نگاه میدارد و میداند که در خزانه و معونه و بیابانها

دویم با و بوسه ها چند قطره باران میبارد که شتم سبحان الله ای جبرئیل
این چه فرام است که خدای تعالی با من ملک داده نزد بک و ی نعمت چون
مراد گفت السلام علیک یا حبه البشر من جواب سلام باز دارم
و گفتیم ای ملک این همه حساسه ها را که میدانی ایا حساسی باشد که از آن
در طایف گفت علی بحساب در شمر من از آن در میمانم من فکر کردم
که با کدام حسابست که او نداند پرسیدم که آن چه باشد که عنیدانی گفت
یا محمد بدان که چون بند تو من غان های فرشته بجا آورد و بر تو صلوات
فرستد حضرت خدای چندان تو آب بودی که من از شمار آن در میمانم
پس از اینجا این کت شتم از عرش مجید ندا رسید که یا حبیب الله پیشانی
گفتیم ملکا معبویا پادشاهها اینک آمدیم و امتان کنه کلام خطاب
عزت در برسد که غم نخورد که من ملک عقارم و تو نبی مختاری سپر از اینجا
کن شتم بد آسمان سپهر سپیدم جبرئیل او از داد کلامی خان زان در
بکشاید که اینک سپید المی سلیم و نخنی سلیم را آوردم خان زان شاد
گفتان در کشتادند و سلام فرستادند و دعا و ثنا بجا آوردند پس از اینجا
خواست دیدم امثال طلعت فرشته سپهر را می صورت در قیامت حسن و جمال

طریق نور بر آوردن گذاشته و ناجی از زرد سرخ بر سر خار از جبرئیل پرسیدم
که چه گفت گفت با خدا این برادر بر من بود سوگند است چون می آید
از جای برخواست و سلام کرد و گفت در هر کجا هست که مشتاقان جهان وارند
منند وصال تو ام پس ساعی بسز بردم تا بدین کات آسمان چهارم رسیدم
بشارت داد خاندان در کشتادند قدم باندرون آسمان چهارم نهادم
دیدم جمیع پیغمبران و فرشتگان استصباح می کردند و طبعها را نور
نثار میکردند و دعا و ثنا می گفتند که ای عالم پیغمبران و ای زنده اوصیاء
و بر کور بن خدا و مفرق باد کاه کبریا پس نگاه کردم عجایب و غرایب
بسیار دیدم از جمله شخصی دیدم با حسن سفید بر کسی نور
نشسته از برای فرشتگان و وعظا می خواند از جبرئیل پرسیدم که این
کبک گفت با محمد این آدمی است چون می آید بدان جای برخواست
و سلام کرد و گفت با خیر خلق الله بشارت باد تو را که بر فصرهای
باشت نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و لی الله پس من سجده
شکر الی بعد هم رسانیدم و از او گفتم از چه نشسته آن سیدم عظیم الشان
با هیبت و صلابت بر بالای کرسی نشسته بکیا این مشرفی و یکی مغرب لوجی

درست داشت و در آن مینگریست من گفتم با جبرئیل این فرشته کبک
و نامش چیست جبرئیل گفت این حضرت عزرائیل است فابصار و روح آدم
در اصلک موت تا هست گفتم با جبرئیل مرا نزد پیک وی بر چون پیش رفتیم
و سلام کردم جواب داد جبرئیل گفت ای عزرائیل بگویم کن مگر عهدی
که این شخص کبک این محمد صغری و بنده برگزیده خداست چون نام
مرا شنید از جای برخاست و سلام کرد و معذرت خواست و بر روی
من بنخندید گفت مر حبا یا سید المرسلین بشارت باد تو را که بسبب
خندیدن من اینست که خیر در میان است تو سببیم زین که چهره او زشت
نزد مسالست که حضرت باری تعالی را بلیطف خود از پدید و هرگز نخواند
امر و زالحام ملک عالم چنین است که بر روی مبارک شما خندان شدام بسبب
خیر ایشان تو با محمد معذوم دار که که یک ساعت خافل شوم این سر نشسته از دست
من برود انصاعت پرسیدم که با جبرئیل تو در آسمان چهارم نشسته چگونه
جان خلقا فرستانی گفت یا رسول الله حقیقا مدت جبارت و ممانت
جمیع مخلوقی است در این لوح نوشته که هر که را اجل فرستد نام وی را این لوح
ناید بد کرد من با جبرئیل که با شد جان و پراستند گفتم ای عزرائیل مرا بد بدان تو

نویسید مستوفی شد اما چه کسی با باری دیدن روی تو باشد گفت روی خود را
بماه کن بخام هر کس را اجل برسد دست خود را بجا نبوی منشا تم و جان او را
بستانم و اگر نه هیچ کس باز هر دو بدن من نباشد و اینکه گفتند هزار فرشته
و حجت بر دست راست من استاده بجزت بر من روح متوکلان است تو و فرزند
هزار فرشته عذاب در دست چپ بر من روح سخا الفان پس از آن که شتم گفتیم بخوام
و در صواب بهشت در بر بپوشم جبرئیل دست مرا گرفت بود صفا آورد و خازنان و حوران
و غلمان همه مشا دی کنان با سینه با من آمدند و بر جمال من صلوات و تحیات
فرستادند چون داخل بهشت شدم اینها بر من سلام کردند پس از آن در راه رفتم
و در جات ارباب داریدم و سبب چنانکه و انبیا را شنیدم و پیغمبر را بجا آمد
خود دیدم آدم و مرطعات نوح و در جات ابراهیم در دعوات اسمعیل در فریاد
موسی در ساجات عیسی در جات ارباب صلوات زاکات و تحیات بلایان
پیغمبر رسانند تا آمد از عرش جبرئیل که با محمد بنیاب زد و بپا کرد در مشا تم
گفتم یا در مشا امدم و اعتنان عاصی مادم خطاب از بیت الار با آمد که همه را
بلو بکشیدم تا راضی و خوشنود کردی از آنجا که شدیدی بر اسنان پیغمبر رسیدم
حضرت جبرئیل حلقه بر سر خازنان در کشتودند و سلام کردند در چنان ایشا

مرد که در سال دیدم و عظمی بخواستند بر سپیدم این کس جبرئیل گفت هر دو پیغمبر
سین هر دو از جای برخاست و مرد را کنار گرفت و سلام کرد و زمینت مسکن
و خوش خوی مهنود پس جبرئیل بر او را آورد و مرا سوار کرد و در عذر حواشی نمود
که با محمد بسلامت برو و سعادت با رای من نمکین شدم و گفتم یا جبرئیل
چون کردی که عذرمی آوری و مرا همه میگردانی گفت یا رسول الله یا انجی
مقام منست و بالانش آمدن فرزان نیست بعزت و جلال خداوند قسم که اگر
مگذارم بر پیشه پیشتر ام بودم بال بسوزد و هلاک کردم اگر بکسر می برند
پریم فریغ لعلی بسوزد پریم چون علاج ندیدم یا براف روی بر او نهادم و عهد
که بکارم تا کاه از عرش تا آمد که با محمد نزد یک من ای چون این ندانستندم
بار از حرم مهربانم تا مقام اعدا علی بن رسیدم بر آن بنی از نشان ما ندان چون
فردا آمدم و نظر کردم بر آن را ندیدم پس در خدمت بر من مستوفی شد ز راه
روشن و نه جای باز کردن نگاه کردم در مقام صحرا و سیح دیدم تدار سپید که
با محمد چند کای عجب ما پیاده به چون این او از شنیدم روح من ناز شد
دو قی بر سرم افتاد که خود را حکم دهم و قدم بر او نهادم پاره را در دلم چه دیدم
بپشت هزار فرشته مطرب دیدم می آمدند و مهکا بشکل انجام رفتن بگفت که عنده

بهاورد و بازوی مرا گرفت و سوار کرد بان بیست هزار ملک پیشم تا اندک فغان
از دوازده حجاب که شنیدم که هر حجابی تا حجاب دیگر با صد سال راه بود اول
حجاب عرش در هم حجاب فلذرت ستم حجاب بقوه چهارم حجاب هببت پنجم
حجاب جبروت ششم حجاب ملکوت هفتم حجاب رحمت هشتم حجاب بدعت
چون از اینها گذشتیم بعد از آن سیدم چون عرش را دیدم هر چه قبل از آن
دیدم بودم هر چه پیشترم حقیقت نمود چون قدم بر عرش نهادم کسی از نوادرت
اوازی بگویم رسیدم که با حبیب الله خدیو مقدم فرودای و بر صحت پیشین
پس فرودامدم و بر کسی نوز ششم زبان در دهانم حشمت شد بود سر بالا
کردم خطرات را بر عرش زخمید چکید و بر دهانم زنت زبان کشادم و
گفتم **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْآلَاءُ وَالنِّعَمُ** ندا آمد که با محمد ناکوتی
گفتم **الصلوة الثابتة الطاهرة الثابتة** الله تعالی و تقدس
و ببارک و نطقهم بسوازی شنیدم که **السلام علیک ایها النبی ورحمة**
الله وبرکات در پیش خطا یاد آن معنی بر آمد که نزد یک نرای ای محمد ای احمد گفتم
امدم ای احمد گفت پیشی ای ای سپید گفتم امدم با سندی گفت بیای ای محمد
گفتم امدم ای اکبر گفت بیای ای محمد گفتم امدم با عقار گفت بیای ای حبیب گفتم

امدم ای محبوب گفت بیای امدم ای مولا حواسم بر زمین عرش
نشستم عرش بر زمین بهمن نرسیدم که با نعلین روان بود حواسم نعلین
بیرون گفتم نثار سپید که ای حبیب من نعلین بیرون میکنی و قدم بر عرش
نذار نهنت با بد و اولم که ای حجاجی که مگر می رسیدم که فاخلع نعلیک
یعنی بکن کفشها خود را و بکن طوری و بچل فرمود که نعلین خود را ممکن
نمائی ش از غبار او ز نهنت با بدانکه حضرت رسالت میفرماید که زبان
بر کشدم و در ریاضت فدا و کمال بزبان سؤال با ملک ذوالجلال الحین
در امدم در حال پرده در پیش من با و بختند چنانچه هیچ ندیدم و در سخن
که حکمتم جواب شنیدم **ندا آمد که ایها الطالبع الجایع ای کرسند ازاد**
دو امدم حال همان مائی طعای نمی بخورد که با نرگازم من در جواب
عاجز گفتم تا که از پس پرده سفره با کاسه شکر گرم لطیف لذت بردار و
دانند سبب بیرون آوردن بر زمین نهادم و گفتم **منکام معبود یا پادشاهان**
نور انوار بهشتی و حال مرا توصیفی که هرگز چیز نماند خود ام و با برادرم علی
مواخات می کردیم **ندا آمد که یا محمد طعام نماند کن اینک بر فراغت تو می رسد**
پس رسد را در آن گفتم **بسم الله الرحمن الرحیم** و من عند الله بکافیه

خطابم

برداشتیم و بردهان گذاشتیم تا گاه از برده غیب دستی با من موافقت نمود
چنانچه من سر لغه برداشتم آن دست دو لغه برداشت بعد از آن گفتیم
الحمد لله الذی انعم علینا حمداً لئلا یجاء اوردیم آن کاسه غایب شد و آن دو
سبب یکی برداشتم و یکی از دست غیب پس نماند که با محمد من ارحم
الراحمین از نو بر ایشان نوم بران نوم گفتیم الی امتشاهم کتاه لیسبا دارند
نماند که من اعمال اندک ایشان نورا بر بسیاری قبول دارم گفتیم الی
امتشاهم ان الشیء و نج نرسانند گفت بجز من نماند که ما را حاجت دارم گفتیم الی
امتنانم چه طاعت کنند که در منای نودمان ما استند نماند که در شبانه روزی
سخت و نماند که از نماند ناخشنود باشم گفتیم الی ادم صفا بهر شاداری
و نوبه و بر قبول کردی صلا بهک واجب بودی و فرمودی ای چهره دای نوح را
از طوفان بجا نماند ای چهره دای ابراهیم را خلیل خود خواندی و انوش بر
او کاستان کردی ای چهره دای موسی با عصا و بد بهضادای ای چهره دای
و بر فرعونش مظهر کردی و او را کلمه خود ساختی ای چهره دای پس خطاب
الی محمد صلی الله علیه و آله پناه می آمد که با محمد بنانکه هر چه تمام به چندان دادیم
بیکت نماند که اوست را بر داشتیم دادیم بجهت نماند که او را داخل جوار خود

نوح را از طوفان نجات دادیم بدعوه نماند و اگر ابراهیم را خلعت دادیم
بجهت نماند که او را داخل جوار خود نماند که او را موسی با عصا و بد
دادیم نماند که او را در فرزند دادیم و اگر با موسی در کوه طور سخن گفتیم با نماند
عالم نماند سخن میگویم اگر عیسی با الهی صوف دادیم در پیش نماند نماند بر این
سبب سخن در آوردیم با محمد هر چه پیش از ادا دادیم نماند که از آن کرامت کردیم
اول آنکه نام نماند با نام خود بر ساقهای عرش نشسته ام اگر کسی هزار سال
بگوید لا اله الا الله نماند که بد محمد رسول الله نام و برابر چو پناه مسلمانان
با محمد نماند نماند پیشانی ادم نماند و آن ان بنوح و از آن با ابراهیم و از آن
با اسمعیل و از آن بهر پیشانی عبد الله آوردیم و از صلب عبد الله بر حیم
امید جادادیم و در شب ولادت نماند که بنام نماند که این همه بواسطه حاجت
نماند و اسنان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و شمس و قمر و کواکب و اقدار
همه را از نور نماند افریدیم و جبرئیل با امشب کتاب بار لا کرد اندیم و همه را بنام
و صد آنکه را بر نماند افریدیم و کابینا نماند سخن نماند که در سبب است و نبوت
و سخاوت و فصاحت و علم و حکم و نسب بنو کرامت کردیم و خطبه و برادر
و جانشین و وصی و امامی بنو ازانی داشتیم که او را اول خود خواندیم

و مظهر العجايب گرداننده ام و فرزند نمان و پرچا نشين و ي و راه نمائي حلفان
گوده ام و بهشت را براي ایشان ساختام و در قح را براي دشمنان ایشان
گداخته ام و نوای حمد ایشان فاده ام نوادا از خانه ام هانی بیرون آورده ام و بیست
المقدس رساننده ام و پیوسته با نوسخن بکنم و شنیدم با محمد نوادا اوصاف
حمیده دارم مثل خلق عظیم و محبت قدم و کرم و سخاوت و عتق و رفعت
و جاه و جلال و جمال و کمال و علم و حلم و کلام و مقام آنچه بخواه زانی داشتم
بماچ پشانی با نمانم با محمد کوش از نو سر و دشمن کلام از نو پیام از من
قولان نو قبول از من طاعت از نو قوت از من دعوت از نو اجابت از من شفا
از نو بخشش از من حصود از نو سرور از من با محمد همه جهانان ان کنند که
من کرم من ان کنم که نو کرمی و عالمیان رضای من جویند و من رضای من
نو در هزار کلمه بمن تعلیم نمودی هزار شفا یعنی در میان خلق اشکان ابکو
و سی هزار اخفا یعنی بنمان دار و مکو و سی هزار خواهی بگو و چنانچه پس سجد
شکر الهی بنفتم رسانندم ندا آمد که با محمد عرض با خلعت عزت بیوستان
گفتم الهی ان چیست ندا آمد که ان در رکعت نماز است پس نماز کردم و سجد
شکر بجا آوردم و در خصصت مرا جعت حاصل کردم همان بیست هزار صلوات آمدند

و سبکاپیل

و سبکاپیل را بر فرزند نشانید و از زاده حجاب کن و انهد و با سمان
رسانند هماچا بران را بدیدم ایستاده و از فرات اب از بدیدم کشتان
نواضع کنان شکم خود را بر زمین نهاده از زرف فرو ما دم و بر بران
سوار شدم و ان فرزند کنان مراد عای چیز گفتند آمدم تا بسدره المنهی
چید پیل را دیدم با ان هفتاد هزار فرشته ایستاده چون سر آمدند مبارک باد
دادند تا با سمان چهارم رسیدم با زانیا را غام بدیدم و بیست از ایشان
شنیدم در انوقت موس پیش آمد و گفت با محمد حق سبحانو و تعالی بنو و
نوح چه چیز عطا فرمود گفت رب العالمین هر چه خواستم عطا کرد و امثالان را
امر زد و کنانان ایشان را بمن بخشید و فلم عنو بر خطا ایشان کشید هر چه
دل در طلبش بهشت یافت در پس این پرده زمان بود با وقت با موسی از جمله نکالیف
شعر عیب پنجاه و کشت نماز لازم ساخت که در هر شبانه روزی هفتاد رکعت برای
امت بجا آورند و باقی مستحب حطفا تعالی نمود با محمد امثالان خود را بگویند و
نماز در هر شبانه روزی با خشوع و خضوع بکنند و بگویند و کتب نماز قبول کردم
از این نود شاد گشتم و موسی را بشاور دادم و خوشنود شدم و ابیه بهشت
بودند و حور المعین و قطره ها در جنت طوبی غماشا کردم و جای مراد اولاد مرا بمن

وهدا اهل بهشت بدو را الهی مشغول بودند انگاه برده بجای از پیش من برداشتنند
وحشر و شتر و دروزنها من و ثواب و عذاب همه خدا این و تمام پیغمبران علی
وامنان ایشان بر من عرض کردند بدیدم که پیغمبری با بیخ نهد و لنگه و بسیاری
از پیغمبران می آمدند انگاه امنان را بمن عرض کردند از مشرفی تا عفر صفا
کشیده و زبانه ها بچید کشاره چون بر احوال ایشان مطلع شد شکر بجا آوردیم
و خود را در بهشت اللعقد سر دیدم چو در کعبه نماز شکرانه بجا آوردم باز بر
برای نشسته بک طرفه العین خود را در خانه دیدم جبرئیل مراد عا کرد
و عظام خود دنت بلانکه خواجه چون از سینه مرا عمت نمود و عین لب خود
نزول فرمود همچون یک ساعت و نیم از شب بود چنانچه گفتند مسافت
چپست در معراج احمد محمد رفت آمد پس کلیم بر خود پیچید و ساعتی بهار مید
صبح طلوع نمود بلال بانگ نماز گفت انحضرت بیدار شده و صبح ناز که صبح
در آمد و بجاعت نماز گذارد چون نازغ شد پیشت مبارک بحراب راز حضرت
اصبل المؤمنین برخواست و گفت یا رسول الله معراجت مبارک باد بخنار
از این نبتی کرد و گفت یا علی چه دانستی شاه و لایب پناه گفت بگو خدا که زود
براستی بخوان فرستاده که از جمیع حالات و حرکات از رفتن تا آمدن

مجلس

داوود

داوود بودم بقدره الله تعالی پیغمبرم گفت یا علی نشان بمن در حضرت
دست مبارک بعامه نهاد و ان سبب بود که چون پیغمبران سبب با بد
شادمان گردید و حضرت امیر المؤمنین ع را در کنار گرفت و گفت یا علی
کحاک لکی و جسمت جسمی رود و یک تنم و اسرار تو بسیار است پس حضرت
رسالت پناه حدیث شب معراج بیان کرد او از در مدینه افتاد که پیغمبری
اشتب معراج رفت و با حق تعالی سخن گفتند و شنیدند این خبر با بر حمله
و سپید از حسد بر خود بلرزید و خشمناک برخواست پیش پیغمبر آمد
با محمد نواز زمین چه خبر داری که از آسمان چه سخن میگری این چه
ساحر است که بنیاد کرد حضرت فرمود لعنت خدا بر تو و جمیع ساحران
با دمن ساحر نیستم بلکه با حق تعالی بقدره کامله مرا با آسمان برده تا
صنعت و بیایح حکمت زنده او را مشاهده کنم گفتند یا رسول الله
کاروان ما بجانب تمام رفتن چون بباید از ایشان معلوم کنیم حضرت
فرمود ان کار را از امشب بدیدم در فلان باره شتی یکم کرده بودند
نشستی بر من غالب شد از کوزه ایشان آب خوردم می گفتند چه کردیم
مردم در مدینه میباشتم ایشان گفتند که در مدینه محمد بنیم ابو طالب

میگردید که من پیغمبرم استخوان میبکنم اگر او بر حق است هاشم خوند صاحب بنیم
پس چه شکر و حاجی سپید ناستان ایشانرا کردند بدست ایشان داد مردم کاروان
که شکر خود را بدیدند که نهند که محمد بر حق است باز حضرت فرمود که ای اهل فریشت
نشان دیکو بگویم ان کاروان چهار صد و هفتاد تن بودند و دست
و چهل شتر با صد وسی است نشاندند و کسر ایشان برایت سفر بودند نگاه
شتر بر مید و رود پیشتادند و یکی با دست شکست و پنج روز که بگذرد
روز ششم اول طلوع آفتاب داخل شهر میشوید فریشت با خود گفتند این سخنان
امتحان کنیم اگر راست باشند پیغمبر بر حق است و معراجش راست و بر حق است
چون پنج روز بگذشت تمام فریشت از خواص و عام بر بالای بام خانها
بر آمدند و منتظران کاروان بودند چون وقت طلوع آفتاب شد اثری
از ان کاروان ندیدند طلوع زبیدی و سعد و ولهب و ابو جهل این پنج ملعون
شاد میگردند که محمد دروغ گوئی شد اینک طلوع نزدیک رسیده و کاروان
نیامدند در کشف الغم آورده اند که از روز خود سبانه و تعالی او فرموده
بود که آفتاب بر تریبون آید کاروان پیشتر صد پنه و ششامها دست بود
و آفتاب طلوع و مردم فریشت کاروان در غم نشانیها بر سپیدند اهل ان کاروان

گفتند

گفتند محمد راست گفته و بر حق است و معراجش در سناست بعضی
قصد این نمودند و امان آوردند و بعضی دیگر دشمن پیغمبر بودند باور
نداشتند تا ببینند که با بد بلا شدند و بد و رخ پیوستند و دره اندک از
جماعت منافقان شخصی بود نام او ^{ز عقیق} عقیق ابن عقیق که دشمن پیغمبر بود
چون بشنید بر حق است و بمسجد آمد و حضرت رسالت حکایت سپری
معراج میکرد گفت با محمد تو میگردی که معراج رفت نام اگر راست میگردی
از جای خود بر حقی حضرت بر حق است و عقیق گفت یکپای خود از زمین
بردار پیغمبر چنان کرد پس گفت ای لای ی دیگر برادر خواجه لولاک غضبنا
شد گفت برو چون بمنزله خود میروی معلوم نواصینود پس ز عقیق روی
بخانه نهاد چون بخانه رفت ز دشمنان دشمن میگرد و این بخاست زن گفت ای
شور رفت دعاب بیا و با من رسیو بر راست و بکن در جلد زن تا اب او در اول
سیو پرآب کرده و بر من بشد بعضی غسل کردن با ب فرزند چون سر برآورد
خود را بصورت زنی دید که موها در سر پریشان کرده و فرج و پستان بدید
آمد حیران شد و از اب بیرون آمد تا خود را پیوسته اند از رخ و لیا سر خود
هیچ اثری ندید سر سیمه و حیران بگوشه نشست و از سر خود عوره خود را پنهان

مغارت افعال بر کار بدیداشد چون پیش رسیدن بر هفتاد و هشتاد
و از سوی سر عورت خود را پوشانند که در مرد خدا ترس بود بانگ بر آورد
که ای زن بد عصمت چرا بر منه شسته و آن سرجمالت پیشتر افکند که در
کفت بیوه با شوهر داری آن زن کفت بیوه ام کا در زن او پیشتر افکند
و خود را بر او عرضه کرد بشوهری من رغبت میکنی زن کفت صفت دارم و
کا در او را جانانه او در و بعد از خود در او در مدت نه سال در خانه کا در
بود و پنج پسر از او بهم رسید فضا را روزی بواسطه غسل بهم باخار و نه برهنه شد
تا غسل کند چون باب فروردند و سر بر آورد خود را بصورت اول دید سبوهها
پوشانید کذا شسته و خورده بپوشید و شادمان رو بجانان نهاد و تراد بپوشان
خیمه بیست داشت و انتظار ای بکشید چون شوهر خود داد بد فریاد بر آورد
که بگرد و ساعت سنده که رفیق اب بسیار و در عفر که از زن این سخن شنید
از کا خورده غیب کفت الله اکبر از آن وقت که از پیش نور منم تا حال نه سال
بر من کذا شسته بصورت زنی بودم و خود را بعد کا زری در او درم و از آن
پنج پسر و هم امر در با حق کذا بصورت اول امدم بدانکه آن عورت زنی بود صالحه
چون این قضیه شنید کفت ای بد بخت مکر در خدمت حضرت رسالت سنگی از نو

صادق زنده



صادق زنده که بیکان شان با بنی برابری استند و عفر کفت از زن بدانکه از عفر پیغمبر منم
دیدم که آن سردر حدیث شنبه و راج بیان میکرد من سنگی بد او دردم و کفتم دروغ میگوید
اخضر زنده شد و کفت چمن بمن لا خوفه و در اینج اسرار بر تو آشکار کرد چون از زن این شنید
کفت از رویا هفتاد بزرگ کرده برو و سلف غار کن شب بدر دنیا صفت با تو خضم نمکند
انگاه از عفر مجید آمد چه پیش پیغمبر بر عفر افتاد نسبت کرد و فرمود از عفر خیر نیل مرا
از حال تو با خبر گردانید ز عفر سرجمالت پیش افکند و کفت از سر و کار بنات بد کردم
و تو به وانا به کرد و از جمله دوستان و محبان کرد بد را و گوید که آموزد کا در
پنج پسر نگاه دار و مینقصه با میداند که صادر شدن خواهد آمد چه چیز شنبه شد
و صادر بنام علی الصباح کا در این ترا برداشته بخیزت حضرت رسالت
آمد پیش ترا آورده احوال بکفت و میگوید حضرت فرمود طفلان
مخوفه ده بگذا در این مجلس مادر خود را به بینند که دوکان خود را
و انکار داشتند در میان صحابه میگردیدند تا بر عفر رسیدند بدانمان و
کر بیان در او بچند کا در کفت با رسول الله این چه حال است و فرزندان
خ از این چه چیز میگویند و چرا با او بچند انحضرت پیغمبر فرمود که این مرد
زن تو بود و این پسران از شکم در بیرون آمده اند و از پستان او برش خورده اند



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

پس حضرت حکایت زعفران اول تا با حق نمود که در بیان فرمود و مردم
و اصحاب با نیکو کار که در راه شدند و همه بسجده افتادند و شکر الهی بجا
آوردند و بر جمال سپید کاینک و خلاصه موجودات صلوات فرستادند
در آنوقت حضرت رسول من فی ان اعضا ربان مگر که در رازند

تا مکن احوال فرزندان آن که در باشند

منشعواج محمد ص و اله

دمرد و زینت و سبب

و جبال مرجب

و کاشند که در آن خدا بیا بر زنده

و کار تو چشم خط و ز اهل جهان

صورت از ابرو ابرو

انکه عرضا سر زینت است از او

ای سر سر رقط

خطای لایق است حکم اصلاح میوم



کتابت شده است